

1

unsere

Heimat

Lied

1

unsobe

Ademeft

Aïd

هوالله تعالی

﴿ اصول آدمیت ﴾

﴿ مفتاح ﴾

﴿ حجت ﴾

﴿ توفیق امانت ﴾

تألیف ونگارش جناب اشرف پرنس

ملکم خان نظام الدوله





صورت اعلامی است که درین اوقات جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام‌الدوله محض استحضار خاطر فرزندان ایران از رم نگاشته و امر فرموده اند در اول نسخ و کتب تألیف ونگارش معظم الیه درج شود .

اعلام

بحضور جنابان ترقی پرور ایران عرض میشود ، بعضی از اصحاب ذوق پارهٔ از افکار پژ مردهٔ مرا در مطبوعات جدید احیا میفرمایند ، در ضمن منتهای تشکر دو کلمه توضیح لازم شده است .

در این پنجاه تصت سال متجاوز از دویست رساله بعشق ترقی ایران نوشته ام اغلب محرمانه بحضور شاهنشاه شهید وباقی همه را مستقیماً به اولیای دولت تقدیم کرده ام ، چون بحضور مؤلف یك کتابچهٔ نو ظهور مشکل است بی غلط طبع بشود باکمال تأسف می بینم آنچه از تحریرات بنده منتشر شده مملو سهو و خطاست ، عنوانها همه

منقلب ، مطالب همه مقدم مؤخر ، آنچه در اول جوانی محض تفنن نوشته ام با تحریرات دولتی مخلوط . بعضی صفحات ناقص ، بعضی دیگر بسهو قلم مغایر .

مقصود اصلی از آن جمله فصل مسمی به [رسالهٔ غیبی] اگر چه بعضی از جنبه های آن شبیه افکار بنده است ولیکن آن فصل از من نیست . لهذا امروز دراین عالم غربت در بستر بیماری از مکرمت دوستان حقایق شناس استدعا مینمایم که هیچ یك از تحریرات بنده را منتشر نفرمایند مگر درصورتی که خط و امضای من بر آن ثابت باشد ، و آن وقت هم به تحقیق مشخص فرمایند که در چه تاریخ ودرچه موقع نوشته شده . عموم تحریرات بنده در پیش وزرا و بزرگان موجود و محفوظ است ، اگر اولاد حقایق شناس ایران طالب انتشار افکار این بندهٔ بیمقدار باشند مخصوصاً عرض خواهم کرد که نسخ صحیح را از کجا جویا

بشوند .

از نگارشات سابق آنچه معلوم و ثابت است فقط چهل پنجاه نمرهٔ جریدهٔ قانون است ، و البته در نظر هست که قیمت هر نمره در اول یک لیره بود بعد خیلی گران تر شد و رسید بیک ذره شعور وحالا دو شرط دیگر بر آن قیمت گزاف می افزائیم .

اولا از اولاد ارشد ایران که طالب طبع این رسائل بمقدار شده اند این تمنا را دارم که بیک توجه کریمانه مواظب باشند که در الفاظ ومضامین رسائل هیچ سهو وغلطی باقی نماند .

و استدعای آخر اینست – که در ابتدای تحریرات بنده طبع همین اعلام حاضررا بذل عفو خطایائی این بندهٔ حق پرست بفرمایند .

جان نثار ایران زنده نظام الدوله ملکم

اصول آدمیت

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ – ستایش باد بر انسان که جویای علم و طالب آدمیت آمده است .

۲ – معنی هستی نیست مگر درعلم .

۳ – معنی انسان نیست مگر در آدمیت .

۴ – بر خیز ای انسان غافل قدرت تو نه این است که در ظلمت جهل خودرا مشاهده می نمائی ! برخیزداخل آدمیت شو ، ودرعالم انوارعلم ببین در ازل چه وجود عالی بودهٔ وحال در قعرچه نوع پستی وذلت افتادهٔ !

۵ – انسان در اول پادشاه روی زمین بوده بجهة اینکه آدمیت را از دست نداده بود .

۶ – انسان حال اسیر ذلت شده بجهة اینکه آدمیت را فراموش کرده است .

۷ – ای انسان بیچاره بیچارگی تو از غفلت تست .

٨ - اگر طالب قدرت هستی آدم بشو .

٩ - زندگی تو در آدمیت است ، مطلوب در آدمیت است .

١٠ - بر خیز ای ذلیل غفلات ! برخیز مکرر این رساله را بخوان ، اصول آدمیت را بدان که نجات تو میسر نخواهد بود مگر بانوار علم . وبانوار علم تقرب نخواهی یافت مگر باصول آدمیت .

﴿ این رسالهٔ شریفه مشتمل است ﴾

﴿ بر دو جزو و بیست و پنج فصل ﴾

(١) حمد بر خداوند عالم (٢) وحده لااله لا هو .

﴿ فصل اول در بیان معنی آدمیت ﴾

١ - انسان اشرف مخلوقات روی زمین است .

٢ - شرافت انسان بر سایر حیوانات مبنی بر این نکته است که سایر حیوانات قابل ترقی وتنزل نیستند وانسان قابل ترقی وتنزل است .

٣ - از برای ترقی وتنزل انسان سه عالم است عالم حیوانی . عالم جمادی ، عالم آدمیت .

٤ - هروقت انسان درجهٔ انسانیت خود را در یك حالت معین نگاه بدارد داخل عالم حیوانی محسوب میشود .

٥ - هروقت انسان درجهٔ انسانیت خود را از آن مقامیکه دارد تنزل بدهد داخل جمادات میشود .

٦ - هروقت انسان درجهٔ انسانیت خود را بدرجات بالا ترقی بدهد آنوقت داخل آدمیت میشود .

٧ - پس آدمیت عبارتست از علو انسان به عوالمی که مخصوص بعوالم انسانیست .

٨ - انسان در دنیا مأمور است که وجود خود را از عالم حیوانی بعالم آدمیت برساند .

٩ - خداوند قادر تکالیف آدمیت را درقلب انسان ودیعت گذاشته است .

١٠ – جهل دنیا تکالیف آدمیت را از خاطر انسان محو کرده است ، انوار علم تکالیف آدمیت را مجدداً در نظر انسان محسوس و روشن میسازد .

فصل دوم در تکالیف آدمیت

آدمیت هفت تکلیف دارد

١ – اجتناب از بدی .

٢ – اقدام به نیکی .

٣ – دررفع ظلم .

٤ – اتفاق .

٥ – طلب علم .

٦ – ترویج آدمیت .

٧ – حفظ نظام .

فصل سوم در بیان تکلیف اول

اجتناب از بدی

١ – آنچه نمیخواهی بتو بکنند آن بدی است .

٢ – آدم باید نه بقول و نه بفعل و نه بهیچ قسم از اقسام بدیگری بدی بکند .

٣ – عقل انسان این تکلیف را اول تکلیف آدمیت قرار داده است .

٤ – کل انبیاء بجهة استقرار و تصدیق این تکلیف مأمور بوده اند .

٥ – هرکس بدیگری بدی بکند او آدم نیست .

فصل چهارم در بیان تکلیف دوم

اقدام به نیکی

١ – هرگاه کسی بدیگری بدی نکند فقط باجرای این یك تکلیف آدم نخواهد بود زیرا که جمادات بالطبع بهیچکس بدی نمیکنند پس بجهة آدمیت کافی نیست که شخص بدیگری بدی نکند .

٢ – بدی نکردن ادنی پایهٔ آدمیت و اولین تکلیف به نیکی است .

٣ – تکلیف ثانی آدم اینستکه در هر مقام بقدر قوه در اجرای نیکی بکوشد .

٤ – آنچه میخواهی که دیگران در حق تو معمول بدارند آن نیکی است .

۵ - آدم مأمور است که در دنیا بدیگران نیکی بکند .

۶ - کسیکه یکروز از عمر خود را بگذراند بی آنکه نیکی بکند آن کس رزق وحیات خودرا از خداوند دزدیده است زیرا که مزد گرفته و کار نکرده است .

۷ - کسیکه نیکی نکند درخت بی ثمر است وحال آنکه خدا انسان را درخت باثمر آفریده است .

۸ - خدا جمیع ثمرات نیکی را در خلقت انسانی ودیعت گذاشته است وانسان را مأمور کرده است که آن ثمرات را بروز بدهد ، وهر گاه انسان ثمرات نیکی را بروز ندهد خیانت بمأموریت خود ، و مخالفت باراده‌ٔ الهی کرده است .

۹ - هرکس مخالفت باراده‌ٔ الهی بکند از شرف انسانیت محروم و مردود است .

۱۰ - شکر انسان نسبت بخدا ممکن نیست مگر باجرای نیکی .

فصل پنجم در بیان تکلیف سوم رفع ظلم

۱ - آنچه خلاف حق است آن ظلم است .

۲ - آدم باید دشمن ظلم باشد ، ودرهر جا که ظلم به بیند باید باتمام قدرت خود بمقام رفع آنظلم بر آید .

۳ - ظلم مخرب دنیاست .

۴ - ظلم در هر جا ونسبت بهرکس که وارد بیاید رفع آنظلم بر آدم واجبست .

۵ - آن ظلمی که بشخص تو می کنند و آن ظلمی که بدیگری وارد میاورند هردو یکمعنی دارد ورفع هردو برتو واجبست .

۶ - ظلم نکردن برای آدم هنر نیست ، هنر آدم در اینست که نگذارد دیگری هم بدیگری ظلم کند .

۷ - رفع ظلم ممکن نیست مگر بمردانگی .

۸ - مردانگی یعنی شراکت با هر مظلوم و جهاد با هر ظالم .

۹ – در میان هر طایفه که مردانگی نباشد ممکن نیست که در آنطایفه منتهای ظلم نباشد .

۱۰ – من ظلم نمیکنم حرف آدم نیست ، حرف آدم باید این باشد که من نمیگذارم ظلم بکنند .

۱۱ – سکوت در ظلم منتهای نامردی است .

۱۲ – از برای آدمی کافی نیست که دوست نیکی باشد ، آدم باید حکماً دشمن بدی و بدی ظلم باشد .

۱۳ – آدم باید اقلا زمانی بفهماند که منکر ظلم است .

۱۴ – کسی که بظلم عداوت نداشته باشد چهل مرتبه از حیوان پست تر است .

۱۵ – هر کس یک ظلم را رفع بکند ، مثل اینست که یکدنیائی را نظم داده باشد .

۱۶ – خوشا بحال کسیکه ظلم نمی کند ، و هزار بار خوشا بحال کسیکه اسباب رفع ظلم میشود .

۱۷ – مردانگی بنیان نظم دنیاست .

۱۸ – بدون مردانگی زندگانی آدمیت محال است .

۱۹ – ظلمی که بتو وارد بیاید مختار هستی که آنظلم را عفو کنی .

۲۰ – ظلمی که بدیگری وارد بیاورند ابداً نمیتوانی آن را عفو نمائی ، و تا شرف آدمیت در وجود تو باقیست باید در رفع آن ظلم و در تلافی مظلوم باتمام قدرت خود اجتهاد نمائی .

۲۱ – باید آدم آنقدر شعور داشته باشد که بفهمد هر ظلمیکه در یک ملک بیک نفر وارد بیاید ممکن نیست که آنظلم بکل آن ملک راجع نشود ، و آنچه راجع بکل آن یک ملک است ممکن هست که بالمآل راجع بهر یک از اهالی آن ملک بشود .

۲۲ – چارهٔ ظلم وقتی آسانست که راجع بدیگری است . همینکه ظلم بتو رسد چه میتوانی بکنی .

۲۳ – لعنت بر ظلم نیست ملعونی بالاتر از ظالم

است .

۲۴ – ورد دهان آدم باید این باشد « لعنت بر ظلم و آفرین بمردانگی »

فصل ششم در بیان تکالیف

چهارم در اتفاق

۱ – اتفاق اسباب خرابی بنیان ظلم و مایهٔ آبادی دنیاست .

۲ – آدم مأموریت خود را در دنیا بعمل نمیتواند بیاورد مگر باتفاق .

۳ – آدم بحکم عقل و بحکم طبیعت خود باید با آدم متفق باشد .

۴ – درجهٔ آسایش طوایف بسته بدرجهٔ مردانگی ایشان است و لیکن معنی و قدرت مردانگی وقتی کاملا بروز میکند که مردانگی آحاد یك طایفه در عالم اتفاق جمع بشود .

۵ – اتفاق بنیان نظم عالم است .

۶ – کسیکه با جمعیت آدم متفق نباشد آدم

نیست .

۷ – اتفاق قلعهٔ عدل و مأمن زندگیست ، هر کس خود را از اتفاق آدمیت خارج بسازد بدیوانهٔ میماند که قلعهٔ شهر خود را خراب و لشکر ظلم را بخانهٔ خود دعوت نماید .

۸ – بدترین دشمن خدا کسی است که خلل باتفاق آدمیت برساند زیرا که اتفاق کارخانهٔ آبادی دنیاست .

فصل هفتم در بیان تکالیف

پنجم در طلب علم

۱ – خدا بانسان دو قسم چشم کرامت فرموده است ، یکی چشم ظاهربین ، و یکی بصیرت معنوی چنانچه در عالم ظاهر یك آفتاب ظاهری است ، در عالم معنی یك آفتاب معنوی و این آفتاب معنوی مجمع آن حقایقی است که خداوند کریم از نور حقیقت خود قسمت بصیرت بنی آدم ساخته است .

۲ – در دنیا آنچه فضل و معرفت و کمال بروز

کرده کلا از پرتو آفتاب علم است .

۳ – انسان تا انوار بافتاب علم نرسیده است ممکن نیست که مقصد حقی خود را بتواند درک نماید .

۴ – رسیدن بعلم موقوف باجتهاد انسان است .

۵ – هر کس طالب علم نیست بکوری میماند که طالب بینائی نباشد .

۶ – حکماً آدم باید طالب علم باشد

۷ – آفتاب علم در مدینهٔ شریفه است .

۸ – مدینهٔ شریفهٔ مجمع انوار حق است .

۹ – منتها ترقی آدمیت رسیدن بمدینهٔ شریفه است .

۱۰ – مدینهٔ شریفه عالم را احاطه دارد .

۱۱ – هیچ کس آفتاب مدینهٔ علم را نخواهد دید مگر آدم .

فصل هشتم در بیان تکلیف

ششم در ترویج

۱ – تکلیف انسان اینست که خود را آدم بکنند ، تکلیف آدم اینست که دیگران را آدم بکنند .

۲ – معنی و قدرت آدمیت باید عدد آدمها را در دنیا ازیاد بکنند .

۳ – آدم باید بهر وسیلهٔ که بتواند آدمیت را ترویج بدهد .

۴ – آدم کامل آنست که مال وجان خودرا وقف ترویج آدمیت بکنند .

۵ – نجات دنیا موقوف بترویج آدمیت است .

فصل نهم دربیان تکلیف هفتم

در حفظ نظام

۱ – آدم بالانفراد ضعیف است ، قدرت آدمیت در موافقت افراد آدمیت است .

۲ – موافقت افراد ممکن نیست مگر

باستقرار یك نظام .

۳ — نظام آدمیت عبارتست از کل آن قواعد که بجهة وصول موافقت آدمیت وضع شده است .

٤ — در هر عهدی از برای حفظ موافقت آدمیت یك نظامی بوده است .

۵ — اختیار نظام آدمیت در مدینهٔ شریفه است.

٦ — بدون نظام آدمیت افراد آدمیت همیشه ازهمدیگر جدا و همیشه طعمهٔ بهائم انسانی خواهد بود .

۷ — نجات آدمیت موقوف بحفظ نظام آدمیت است .

۸ — حفظ و متابعت و استحکام مبانی نظام بر هر آدم واجبست .

جزو دوم در قواعد نظام

مشتمل بر شانزده فصل

فصل اول درمعنی قواعد نظام

۱ — قواعد نظام یعنی معانی قدرت آدمیت .

۲ — بدون قواعد نظام نیست ، و بدون نظام نه اتفاق است و نه آدمیت

۳ — خیال مکن که متابعت قواعد نظام خارج از لوازم آدمیت است .

٤ — در هر نقطهٔ قواعد نظام حکمتی هست .

۵ — هرقدر درعوالم آدمیت بالاتر بروی معانی ولزوم قواعد نظام درنظر تو بیشتر جلوه خواهد کرد

٦ — اتفاق آدمیت عمارتیست که برروی این قواعد بنا شده است ، هر ایرادیکه بر یك نقطهٔ این قواعد بگیری مثل این خواهد بود که یکسمت این عمارت را خراب بکنی بی آنکه بتوانی در عوض آنخرابی یکنقطه را تعمیر نمائی .

۷ — در ایرادات خود تعجیل مکن ، و بدان که آنچه حالا میدانی یکوقتی بیش ازین خواهی دانست . و آنچه حالا می بینی یکوقتی ما فوق آن را خواهی دید .

۸ — قواعد نظام را در مدینهٔ شریفه معین

فرموده اند .

۹ - آنچه هست در مدینهٔ شریفه است .

۱۰ - تانه بینی نخواهی فهمید ، تا نرسی نخواهی دید ، ونخواهی رسید مگر بقواعد نظام .

فصل دوم درشرایط آدمیت

آدمیت در عالم نظام سه شرط دارد (۱) ارتباط (۲) اقرار (۳) تعهد .

فصل سوم دربیان ارتباط

۱ - آدم باید باقتضای تکلیف اتفاق با عالم آدمیت یك ربطی مخصوص داشته باشد .

۲ - حفظ و روابط اجزاء آدمیت با عالم آدمیت محول باشخاصی است که ازجانب اولیای علم مخصوصاً از برای خدمت معین مأمورشده اند .

۳ - لقب این مأمورین [امین] است .

٤ - ارتباط درعالم نظام یعنی داشتن یك امین مخصوص .

۵ - هر آدم باید حکماً یك امین مخصوص داشته

باشد .

٦ - امین واسطه است میان آدم وعوالم فوق آدمیت .

۷ - امین یکی ازنقاط ارتباط اتفاق آدمیت است .

۸ - کسیکه امین نداشته باشد از اتفاق آدمیت خارج است .

۹ - امین درهر لباس باشد باید اورا محترم داشت .

۱۰ - بدون امین ارتباط نیست . وبدون ارتباط اتفاق ، وبدون اتفاق آدمیت معدوم است .

۱۱ - آدم باید اسم امین خود را هرگز بروز ندهد مگر باذن امین .

۱۲ - آدم باید آنچه از امین خود بشنود بهیچکس بروز ندهد مگر باذن امین .

فصل چهارم دربیان اقرار

۱ - اقرار یعنی اعتراف بآدمیت خود .

۲ - مضمون اقرار ازین قرار است -

من اقرار میکنم که من آدم هستم .

۳ - هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود باید این مضمون را در پیش امین خود بزبان جاری نماید .

٤ - آدم باید درهیچ موقع از اقرار بآدمیت خود مضایقه نداشته باشد .

فصل پنجم در بیان تعهد

۱ - آدم باید اجرای تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت بموجب تعهد معین برعهدهٔ خود واجب بسازد .

۲ - مضمون تعهد ازقرار ذیل است .

« من که آدم هستم درحضور خداوند عالم ، وارواح انبیأ مرسلین ، وملائکهٔ مقربین ، واولیأ دین در این مکان مقدس با کمال صدق و راستی تعهد میکنم که همیشه آدم باشم ، و تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت که شفاهاً وتحریراً از مجمع مقدس بمن القأ شده و میشود و خواهد شد مالا و جاناً

اجرأ بدارم «وا گر ازین تعهد خود نکول نمایم ملعون ازل وابدو مردود خداوند لاشریك له باشم»

۳ - هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود مضمون تعهد فوق را در پیش امین خود بزبان خود جاری بسازد .

فصل ششم درطریق ترویج

۱ - در ترویج آدمیت سه طریقه است (۱) طریقهٔ تربیت (۲) طریقهٔ تقویت (۳) طریقهٔ مساعدت .

۲ - تربیت یعنی ترویج آدمیت بزبان .

۳ - تقویت یعنی ترویج آدمیت بمال .

٤ - مساعدت یعنی ترویج آدمیت بجان .

۵ - آدم کامل باید آدمیت خود را در هر یك ازین سه طریقه بعمل بیاورد . هرگاه آدم نتواند دراین هر سه طریق قدم بزند دریکی از آنها اقلا ثابت قدم باشد .

٦ - باید لامحاله یامساعد باشد یا مربی یامقوی

یا دارای هرسه مقام ·

۷ — کسی که نتواند در هیچ یك ازین سه مقام بادمیت خدمت بکند او قابل آدمیت نیست واورا ابداً نباید داخل آدمیت ساخت ·

فصل هفتم در طریقهٔ تربیت

۱ — آدم باید در هرموقع زبان وفهم و عقل وتدبیرخود را صرف خدمت آدمیت نماید ·

۲ — تربیت درمعنی محدود خود یعنی انسان‌را مستعد آدمیت ساختن واورا موافق قواعدتربیت نظام داخل آدمیت نمودن ·

۳ — آدم باید در هرجا هر کسیرا که بتواند تربیت نماید ·

۴ — زنها مربی اطفال آدمیت هستند تربیت آنها بر همه کس از همه چیز واجب‌تر است ·

۵ — بهترین نیکی آنست که آدم دیگریرا آدم بکند ·

فصل هشتم در طریقهٔ تقویت

۱ — آدم باید بقدریکه بتواند از مال خود صرف تقویت آدمیت بسازد ·

۲ — منتهای تقویت آنست که آدم از بذل مال در راه آدمیت هیچ مضایقه ننماید ·

۳ — وجوه تقویت کلا باید بتوسط امین باولیای مدینهٔ شریفه برسد ·

۴ — وجوه تربیت کلا صرف تقویت آدمیت میشود ·

۵ — مدینهٔ شریفه مستغنی از هزار دینار است . مقصود از تعیین این وجه تشخیص درجه آدمیت است ·

۶ — کسی که از ادای رسم تقویت مضایقه داشته باشد باید او را باتفاق آدمیت راه ندادزیرا که وجود او آنقدر بیمصرف است که این رسم جزئی را نمیتواند کسب و ادا نماید . و آنقدر بی عقل است که معنی تقویت را نمیتواند بفهمد ·

فصل نهم درطریقهٔ مساعدت

۱ – مساعدت حقیقی عبارت از آن است که آدم بجهة حفظ وجود آدمیت نهایت مردانگی و غیرت را بکار برد .

۲ – اهل مساعدت مستحفظ آدمیت هستند .

۳ – دفع دشمنان آدمیت مخصوصاً محول به مردانگی اهل مساعدتست .

فصل دهم در بیان جامع

۱ – جامع عبارت است از اجتماع آدمها در تحت امانت یك امین واحد .

۲ – اجزأ جامع درهرجا که جمع باشند جامع آنجاست .

۳ – ازترتیب جامع باید استحکام اتفاق وترتیب اجزاو تهیهٔ وصول سعادت مقصود باشد .

٤ – درجامع باید ازهیچ مطلبی گفتگونکرد مگر از علم و آدمیت .

٥ – کسیکه آدم نیست نباید داخل جامع بشود .

٦ – هرجامع باید یك امین مخصوص داشته باشد .

۷ – آدم باید داخل اجزأ یك جامع باشد .

۸ – کسیکه داخل اجزأ یك جامع نیست از اتفاق آدمیت خارج است .

۹ – آدم مختار است بهر جامعی که میخواهد برود امابايد از اجزا جامع امین خود باشد .

۱۰ – اجزأ یك جامع باید اقلا ماهی یکدفعه در جامع خود جمع شوند .

۱۱ – مطالب و اقوالیکه در جامع بیانند باید در خارج بکلی مخفی باشد .

۱۲ – عدد اجزأ یك جامع باید نه ازدوازده کمتر و نه از دویست و چهل نفر بیشتر باشد .

۱۳ – عدد آدمها هرقدر در جامع باشند معنی آدمیت درآن جامع بیشتر بروزخواهدکرد .

۱٤ – آدم هر قدر در جامع بیشتر برود به سعادت مقصود نزدیکتر میشود .

۱٥ – جامع مدرسهٔ آدمیت است .

۱٦ – جامع مجمع ارتباط و بیان قدرت

آدمیت است .

۱۷ — جوامع باید کلا با یکدیگر متحد و در کل حرکات خود کاملا مربوط و مقید عوالم فوق باشد .

۱۸ — کسیکه معنی و فایده و مقصود جامع را نفهمد از معنی آدمیت هیچ نفهمیده است .

۱۹ — امین هر جامع خادم مخصوص و مباشر مطلق آن جامع است .

فصل یازدهم ورود انسان بعالم آدمیت

۱ — هر کس بخواهد داخل آدمیت بشود اولا باید یکی از امنا آدمیت را امین خود قرار بدهد . ثانیاً باید در پیش آن امین بادمیت خود اقرار بکند بمضمون فقرهٔ دوم در فصل پنجم . ثالثاً باید در پیش آن امین تعهد آدمیت را بزبان خود جاری نماید .

۲ — هر کس این سه شرط را در پیش امین بعمل بیاورد امین باید آدمیت او را تصدیق

و اورا داخل اجزا جامع خود قبول نماید .

۳ — تصدیق امین بادمیت شخص باید باین مضمون باشد « منکه امین آدمیت هستم بادمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازهٔ که از مدینهٔ شریفه بمن رسیده است تورا داخل اتفاق آدمیت میسازم »

٤ — بدبخت کسیکه بعد از داخل شدن بادمیت بواسطهٔ بی استحقاقی خود از آدمیت خارج بشود .

٥ — آدمیت مبنای کل سعادات دنیا و آخرت است .

٦ — وای بر کسی که آدم نباشد .

فصل دوازدهم در بیان اجازهٔ سعادت

۱ — سعادت آدمیت رسیدن بمدینهٔ شریفه است .

۲ — راه این مقصد عالی مخفی است .

۳ — یافتن این راه ممکن نیست مگر بادمیت .

٤ — امین در هر عالم نظام مصدق آدمیت است .

٥ — تا آدم از امین خود یك تذکرهٔ مخصوص

نداشته باشد راه مقصد ابداً از برای او باز نخواهد شد .

۶ — اجازهٔ سعادت ، آن سعادت تذکرهٔ مخصوص است که امین بادم میدهد که راه مدینهٔ شریفه را از برای او باز نماید .

۷ — امین اجازهٔ سعادت را نمیتواند بکسی بدهد مگر بادمیکه مستحق این سعادت باشد .

۸ — آدم تا تکالیف آدمیت را درست بعمل نیاورد و یا مدتی در طریقهٔ آدمیت قدم نزند مستحق اجازهٔ سعادت نخواهد بود .

۹ — اجازهٔ سعادت باید سند کمال آدمیت باشد .

۱۰ — هرگاه امین به کسیکه مستحق نباشد اجازهٔ سعادت بدهد آن امین خائن و از درجهٔ آدمیت خارج است .

فصل سیزدهم درشناختن آدم

۱ — هرگاه کسی گفت که من آدم هستم باید او را آدم دانست .

۲ — هر کس که مضمون تعهد آدمیت را بزبان جاری کرد او را باید آدم دانست .

۳ — هر کسی که یکی از امنای آدمیت را بامانت خود قبول کرد او را باید آدم دانست .

۴ — هر کس که یک امین بادمیت او تصدیق کرد او را باید آدم دانست .

۵ — هر کس اصول آدمیت را از اول تا باخر خوانده باشد باید او را آدم دانست .

۶ — هر کس گفت لااله الاالله او را باید آدم دانست .

۷ — هر کس گفت یا الله او را باید آدم دانست .

۸ — شرایط فوق علامت ظاهری آدمیت است .

۹ — هر کس که یکی از علامات را ظاهر کرد باید او را آدم دانست ، و مادامیکه آدمیت خود را انکار نکرده آدم است .

۱۰ – علامت مکتوبات که از آدم بهر جا نوشته بشود لفظ [لیس] که مرکب از [ل ی س] نوشته میشود و یا عدد آنها که [۱۰۰] است علامت شناختن آدمها یکدیگر را ، هر کس بخواهد خود را بادمها بشناسد در اول ملاقات باید بترتیب ذیل عمل کند ، یاالله ، الله اکبر وحده ، بعد از ادای کلمات فوق با دست راست انگشت سبابه یعنی انگشت شهادت دست چپ خود را بگیرد طرف مقابل اگر آدم باشد درجواب او بگوید « سبحان الله لااله الاالله محمد رسول الله » بعد با دست چپ خود انگشت سبابهٔ دست راست خود را بگیرد در نوشتجات علامت لفظ [سلام] است یا عدد آن [۱۳۱]

فصل چهاردهم در انکار آدمیت

۱ – هر کس گفت من آدم نیستم او آدم نیست .

۲ – هر کس از اتفاق آدمیت خارج بشود او

آدم نیست .

۳ – هر کس بطور آشکار بر خلاف تکالیف آدمیت رفتار کند او آدم نیست .

٤ – هر کس بقسمی از اقسام منکر یا مخالف آدمیت باشد او آدم نیست .

٥ – هر کس منکر آدمیت خود باشد حیوانیست کور و دیوانه باید درهر حال براو رحم کرد .

٦ – هر کس با آدمیت اظهار عداوت کرد او مخرب دنیا و دشمن خداست .

فصل پانزدهم در تکالیف و شرایط امانت

۱ – امین باید بحکم محبت مخصوص از جانب اولیای مدینهٔ علم معین شده باشد .

۲ – هر کس بدون جهة بکذب خود را امین آدمیت قرار بدهد او دشمن آدمیت است ودفع او بر هر آدم واجبست .

۳ — امین باید در کل صفات حمیده سر مشق آدمیت باشد .

۴ — امین باید هم مربی هم مقوی هم مساعد باشد .

۵ — مأموریت مخصوص امین عبارتست از ترتیب و حفظ ترتیب جامع .

۶ — امین باید حکماً یك جامع مخصوص داشته باشد .

۷ — امین درهر ملکیکه اقامت کند باید آنجا یك جامعی ترتیب بدهد .

۸ — در خدمات بادمیت بالا تر از نظام و حفظ ترتیب جامع خدمتی نیست .

۹ — امین باید شب و روز مواظب نظم و ازدیاد رونق جامعی خود باشد .

۱۰ — امین باید درهر جامع از یك تا سه نفر نایب داشته باشد .

۱۱ — امین باید اقلا هفته یکدفعه اهل جامع

را در یك محل مناسب جمع نماید .

۱۲ — امین باید مبانی اصول آدمیت را خواه در جامع وخواه درهر جائیکه مقدور باشد بزبان خوش حالی وخاطر نشان اهل جامع نماید .

۱۳ — مبانی اصول آدمیت باید بتدریج مناسب حال مستمع باشد .

۱۴ — امین باید در اعطای اجازهٔ سعادت بقدر قوه مراقب شرایط احتیاط باشد .

۱۵ — امین در کل مطالب آدمیت باید کلا تابع قواعد ترتیب و از روی نهایت موافقت تابع هادی خود باشد .

۱۶ — امین هر نوع اشیاء و وجوهیکه در طریقهٔ تقویت از اجزاء آدمیت وصول نماید بالتمام بتوسط هادی خود بخزانهٔ مدینهٔ شریفه برساند .

۱۷ — امین مختار است در اینکه هر کس مخالف آدمیت رفتار کند او را از اتفاق آدمیت

اخراج کنند .

۱۸ — هر گاه یك آدم از امین خود اجازه بخواهد که امین دیگر اختیار کند اجازهٔ مزبوره در صورتیکه فایده نماید مضایقه نمیشود .

۱۹ — امین در عالم آدمیت چه در جامع و چه در خارج هر چه گوید و هر چه اتفاق بیفتد که متعلق بادمیت باشد فی الفور باید بهادی خود اطلاع بدهد .

فصل شانزدهم در خاتمه

۱ — ایصاحب شعور اگر این رساله را به دقت ملاحظه نمودهٔ الان تو یکی از اجزاء اتفاق آدمیت هستی .

۲ — شخصی که معنی و مقصود آدمیت را فی الجمله درك کرده باشد محال است که مال و جان خود را وقف خدمت آدمیت ننماید .

۳ — اگر از قبول آدمیت تردید و ایرادی داری شکی نداشته باش که ایراد تو از نقص اطلاع تست .

۴ — در نظام آدمیت نقطهٔ نیست که جامع هزار نقطه باریك نباشد .

۵ — در آدمیت هیچ چیز نخواهی یافت که بقدر ذرهٔ خلاف عقل آدم یا خلاف شریعت خدا باشد .

۶ — آنچه خلاف شریعت خداست آنخلاف آدمیت است .

۷ — آدمیت یعنی حفظ دیانت ، آدمیت یعنی خدمت دنیا .

۸ — آدم یعنی طالب حیات حقیقی ، آدم یعنی نجات دنیا .

۹ — خدا تورا از برای دنیا نیافریده است خدا بتو در دنیا مأموریت مخصوص داده است مأموریت تو آدم شدن تست .

۱۰ — اگر ظالم هستی بترس از خدا و آدم بشو . و اگر مظلوم هستی رحم کن بر خود و آدم بشو . و اگر آسوده هستی ترحم کن

بحالت اینهمه مخلوق وآدم بشو ، ببین دراطراف
چه بلاها وچه ذلتها وچه ظلمها بر پا نموده‌اند ،

۱۱ – تغییر این اوضاع نسبت بادمیت تست ،

۱۲ – مگراز آدمیت من تنها چه خواهد شد
اگر تو تنها هستی نظام اتفاق تو را باکل آدمیت
جمع خواهد کرد ، اگر تو ضعیف هستی نظام
آدمیت تورا قوی خواهد کرد .

۱۳ – آدم بشو زیرا که قدرت آدم درآدمیت
تست .

۱٤ – آدم بشو که آدمیت تو رالازم دارد .

۱۵ – مبادا برای ملاحظات پست منکر آدمیت
خود باشی .

۱٦ – بدانکه اگر منکر آدمیت خود باشی
مخرب دنیا و ملعون ازل و ابد خواهی بود .

۱۷ – سر نوشت جمعی در دنیا بسته بیك
لفظ تست اگر من بگوئی آدم هستم قدرت آدمیت
را بهمین یك لفظ بمراتب افزودهٔ ، واگر بگوئی

من آدم نیستم بهمین یك لفظ بی آنکه ملتفت
شوی بقدریك لشکر معظم بدستگاه ظلم امداد
کردهٔ .

۱۸ – ایمسافر دریای عمر معنی هستی اینست
که توفهمیدهٔ .

۱۹ – معنی و مقصد هستی در مدینهٔ
شریفه است ، سعادت دنیاو آخرت توحواله
بمدینهٔ شریفه است .

۲۰ – زمین و آسمان بتو مژدهٔ سعادت
میدهد .

۲۱ – ادراك سعادت میسر نخواهد بود مگر
از برای آدم .

-*- انتهی -*-

اواخر قرن سیزدهم هجری قمری

کجا هستیم ؟

در زندان ظلمت .

چه باید کرد ؟

باید بنیان این زندان را منهدم ساخت

بچه قدرت ؟

بقدرت آدمیت .

قدرت آدمیت بر چه اساس است ؟

بر اساس آن حقایق که عموم انبیا در خزانهٔ معرفت عالم برای احیای بنی آدم ودیعه گذاشته اند .

آن خزانهٔ معرفت در کجاست ؟

در شریعت اسلام .

اسلام منبع قدرتهای الهی است . اسلام ضامن آسایش آدم و محرک کل تنظیمات دنیاست . دنیا امروز مضطرب وروح آدمیت درعذاب . بقای چنان وضع خلاف مقدرات ابدی است

. دنیا حکماً تغییر خواهد یافت وحکماً بنی آدم بر تخت سعادت خواهد نشست .

سعادت بنی آدم بچه وسیله میسر خواهدشد ؟

بظهور دولت حقه .

رحمت الهی چرا آفتاب چنان سعادت را تا امروز ظاهر نساخته ؟

تأخیرظهور آن از جهالت خود بنی آدم است .

*

پروردگار عالم البته همیشه قادر بوده که تمام دنیا را در آن واحد غرق سعادت نماید ، ولیکن باقتضای حکمت بالغه سعادت آدمی بر مجاهدت خود آدم گذاشته شده است ، تا خود آدم به سعی وعمل خود بمقام رفیع ذات خود برنخیزد ابداً به سعادت مطلوب نخواهد رسید .

خلق این ملک مدتها غافل ازین شرط سعادت عوض اینکه علو مقامات خودرا از اجتهاد آدمیت بخواهند جمیع ترقیات دنیا را از معجزات آسمانی

منتظر بودند . و اگر گاهی بتحریك جوهر ذاتی در اصلاح امور خود ارادهٔ حرکتی میکردند چون از شرایط اتفاق بکلی بی خبر بودند عوض اینکه قوای جماعت را به ترتیب آدمیت در یك قدرت واحد اسباب نصرت قرار بدهند خون و مال ملت را در اقدامات بی ربط اسباب مزید اسارت عامه میساختند .

روح آدمیت روش قدیم این ملك را بالمره تغییر داد . حال هادیان قوم و ارباب همم عوض اینکه بوضع سابق مثل گوسفندان قربانی خود را یك بیك تسلیم گرگان درنده نمایند بر وفق اصول آدمیت اردوی و سپهی ترتیب داده بمثل وجود واحد رو بیك مقصد واحد پیش میروند . و از برای بینندگان زمان هیچ شکی باقی نمانده که عنقریب بنیاد این زندان سیاه منهدم و رایت عدل الهی بر کل این اقالیم بر افراشته خواهد شد .

چه اطمینان از چنان فتح مبین ؟

چه امکان تردید در میدان این همه آیات روشن ؟

در تاریخ عالم کدام حادثه ایست که مقدمهٔ ظهور دولت حقه نبوده و در همین عصر ما کدام واقعه ایست که مبشر نصرت نباشد ؟

گذشته از مقررات آسمانی در همین عالم ظاهر از برای قیام یك ملت چه محرکی قوی تر از این سیلهای بلا که از هر جهة بر این ملك جاری ساخته اند . کدام داغی است که هر روز بیك وضع تازه بر روح این ملت نگذاشته باشند . فضل منفی . صداقت مغضوب . نه مال . نه جان . نه عیال . نه رحم . نه شعور . کدام آبادی . کدام خاندان . کدام زندگی است که سفاهت و بیرحمی ایام مبدل بخاکستر سیاه نکرده باشد . چگونه ممکن است که این همه بغض محق و این همه فضل و مردانگیهای ظاهر و باطن که بر دور علم آدمیت جمع شده بنیان زندگی

این ملك را تغییر ندهد ·

در تهیهٔ چنان تجدد عالم تکلیف ابنای زمان چه خواهد بود ؟

در انتظار چنان حادثهٔ معظم چه تکلیفی واجب تر از ترویج آدمیت ·

*

ترویج آدمیت اولین شرط احیای ملت است ترویج آدمیت یگانه امید نجات دنیاست ، شما که این کلمات را میخوانید هر کس که باشید یقین بدانید که امروز بحکم عقل وبحکم انصاف وبحکم هر دین بر شما فرض متحتم است که با تمام قدرت خود بترویج آدمیت بکوشید ·

ادای چنان تکلیف واجب بچه طریق باید باشد ؟

ترویج آدمیت دو راه دارد یکی تاریك و بی انتها ، و یکی دیگر روشن وبسیار سهل ، راه تاریك اینست که شما همینطور که نشسته اید بنشینید تا همهٔ مردم آدم بشوند و آنوقت اگر شما هم

میل کردید محض مرحمت قبول آدمیت بفرمائید ، راه دیگر یعنی راه روشن اینست که شما بدون انتظار دیگران الان در همین جا آدم بشوید ·

واضح است که به سلیقهٔ حیوانات بی حس راه اولی خیلی بهتر است ، اما اگر فقط یك دقیقه بصفای باطن وبقلب خود گوش بدهید خواهید شنید که میگوید —

ایمرد عزیز ، تو هم آخر در دنیا مأموریتی داری ، در میان این همه ذلتهای مهیب که بر شخص تو و بر اقوام تو و بر ملت تو حمل کرده اند چطور میتوانی تا باین درجه کور و بی حس بنشینی ، تو هر قدر هم وجود خود را عاجز قلم بدهی روح حقیقت شاهد است که تو در این کارخانهٔ آدمیت میتوانی مصدر صد قسم خدمت بشوی ، تو صلاح این همه مخلوق و شرافت آدمیت خود را بچه اطمینان باین وضع قبیح نثار این زندگی کثیف خود مینمائی ، بر خیز

بترس از خدای و تا وقت است آدم بشو .

حرف تمام چه باید کرد ؟

باید در همین جا که نشسته اید در قلب خود بایمان پاك بگوئید —

ای پرودکار عالم ، من اقرار میکنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرمودهٔ در ادای حقوق این موهبت هرقصوری که کرده باشم الان در حضور تو بحق و بقدرت تو قسم میخورم که شأن و حقوق این رتبهٔ شریفرا درهر مقام مادام الحیات باتمام قوای خود محفوظ ومحترم نکاه بدارم .

پس از چنان پیمان عظیم تکلیف چه خواهد بود ؟

تکلیف اول این خواهد بود که بروید یکی از امنای آدمیت را پیدا بکنید و اورا شاهد وامین مخصوص آدمیت خود قرار بدهید ،

فایدهٔ امین چیست ؟

امنا حلقهای سلسلهٔ آدمیت هستند ، بدون

وجود امنا ترتیب آدمیت محال است ، شما شخصاً هر قدر هم آدم قابل باشید بدون همدستی یك واسطهٔ امین از ارتباط درونی آدمیت بیخبر و از نعمات قدرت جماعت بکلی محروم خواهید ماند ، در مراحل آدمیت هر قدر پیش بروید معنی ولزوم امنا را بیشتر خواهید فهمید ،

امنا از چه صنف معین میشوند ؟

از صنف سرباز و کاسب تا صنف سلاطین وعلما . رتبهٔ امانت بدون هیچ ملاحظهٔ ظاهری بسته بکفایت شخص آدم است .

اعظم امنای آدمیت از میان بزرگان دین منتخب شده ، مجتهدین اسلام بحکم فضل خود اکمل و اشرف امنای آدمیت هستند .

تکلیف آدم با امنا چیست ؟

آدم باید نسبت به امنا در هر صنفی که باشند شرایط نهایت احترام و تقویت رابعمل بیاورد .

امنا محرم اسرار علم و مستحفظ آئین اتحاد و

علم اردوی آدمیت هستند ، در جمیع امور
آدمیت علی‌الخصوص هنگام خطر آدم باید چشم و
گوش خود را بامین خود دوخته باشد ، آدم
با درایت باید بمال و جان خود در حفظ مقام امین
تا همه جا بایستد .

شخصی که قدر وجود امین را نداند از معنی
و از شرایط قدرت آدمیت هیچ نفهمیده است .

مرکز خدمات امین کجاست ؟

در جامع .

جامع یعنی چه ؟

جامع آدمیت عبارت است از اجتماع آن آدمیان
که بجهة حراست حقوق خود در یک دایرهٔ مخصوص
با هم متفق شده‌اند .

جامع مدرسهٔ اصول آدمیت است .

در شهر ممالک محروسه چندین جامع هست و
در هر محله باید اقلا یک جامع باشد .

ارتباط و ارادهٔ این جوامع بر چه اساس است ؟

بر اساس مشورت .

امنای هر ولایت در مرکز ولایت یک مجمع
مرکزی ترتیب داده اند و در آنجا از روی
اصول آدمیت مشغول کلیات امور هستند .

این مجامع ولایات باهم چه ربط دارند ؟
و محکوم چه نوع قوانین هستند ؟

ابواب همهٔ این تحقیقات باز است و لیکن وصول
بمعانی موقوف باینست که شما آدم بشوید ، و دقایق
این ترتیبات را بنفسه سیر نمائید . مطلبی که در
اینجا میتوان تصریح کرد اینست که بجهة حصول
مقصود یعنی بجهة ظهور دولت حقه آنچه در دنیا
قدرت علم ودقایق حکمت و تدابیر عمل و کرامت
معرفت هست همه در ترتیبات این عالم آدمیت
جمع است ، عجالتاً همین قدر بدانید که عنان جمیع
این ترتیبات درکف هدایت اعاظم مجتهدین اسلام
است ، بروید یکی از آن محارم اسرار حق را
امین مخصوص خود قرار بدهید ، هروقت در

آستان ارشاد او محل اعتماد شد آنچه میخواهید بشما خواهد گفت .

در جائی که نه امین باشد نه آدم چه باید کرد ؟

باید بلا تأمل خود را در آنجا امین قرار بدهید ، وبدون انتظار دیگری بمقام تأسیس یك جامع بر خیزید ، در هر حالتی که باشید یقیناً بتدك اهتمام میتوانید جمعی از مظلومین اطراف را خیلی زود داخل دایرهٔ آدمیت نمائید . مردم همه مستعد ، جان همه بلب رسیده ، همین قدر که مقصود آدمیت را فی الجمله بشکافید هیچ جوانی نخواهید یافت که بجان و دل خود را غرق این اتحاد نجات بخش نکند .

از برای ترتیب جامع عقل شما با آنچه تا بحال درك كرده اید خیلی کافی خواهد بود . اصولی که مخصوصاً باید در نظر داشته باشید از این قرار است .

در جامع بجز خیر اندیشی و پرستش حق و طلب معرفت و خدمت این سلسلهٔ اتحاد هیچ حرف

و هیچ خیالی را ابداً جایز نخواهید داشت .

به محض ترتیب جامع با جوامع اطراف راه اتحاد باز نموده باعموم امنا وجود واحد خواهید بود .

باید این مطلب مهم را درقلب هریك از آدمیان درست جایگیر بسازید که رکن رکین آدمیت بر ضمانت امنیت همدیگر است . هر آدم باید امنیت خود را در امنیت جماعت و سلامت هر یك از افراد آدمیت را اولین شرط سلامت شخص خود بداند .

باید سعی بلیغ نمائید که آدمیان بقدر امکان با هم محشور ومربوط ومحرك آدمیت همدیگر باشند .

باید همگی از هر نوع معاصی پاك ، در اطوار مؤدب در لباس و مسکن نظیف ، در معنی مملو آدمیت ، و در عمل سرمشق مردانگی باشید .

مردانگی سکهٔ آدمیت است ، وجود بیغیرت در عالم آدمیت باید معدوم باشد ؛ منتهای تدبیر را بکار خواهید برد که وجود های بی حس از دوایر

آدمیت بقدر امکان دور از معانی این اتحاد بکلی
بی خبر بمانند .

آدمیان را از بیگانگان چطور باید شناخت ؟

موافق اصول آدمیت هرکس بگوید — من آدم هستم — باید او را آدم شناخت و مادامیکه از اوخلاف آدمیت حرکتی بروز نکرده ، در نظر آدمیت آدم خواهد بود ، و لیکن آن دقیقهٔ که بگوید — من آدم نیستم — باید قول او را سند قطعی قرار داد و کثافت وجود او را از صفحهٔ آدمیت بلا تأمل رفع کرد .

هر بد بختی که به آدم اذیتی برساند از نور آدمیت هیچ شعاعی ندیده است ، رؤسای ظلم جانور آدم خور هستند ، و لکن اخس موذیهای آدمیت آن لاشخورهای اطراف هستند که بامید یك پاوچه استخوان هر نوع نامردی را سند استحقاق خود قرار میدهند .

سزای معاندین آدمیت چه خواهد بود ؟

اسم چنان حیوانات در سجل سیاه ثبت وانجام کار ایشان محول بحکم دیوان جزا خواهدبود .

آن وجود خبیث که اسمش درسجل سیاه نوشته شود آشنائی وملاقات او حتی از برای عیال او حرام ودفع شر او بر هر صاحب غیرت واجب خواهد بود . ترتیبات آدمیت دراین مسئله بنحویست که صاحب اسم سیاه در هر مقام که باشد ممکن نیست که وجود نالایق اوآخرالامر معذب ومنفور هر دوعالم نشود .

خوبان آدمیان را از آسیب معاندین بچه اسباب میتوان حفظ کرد ؟

اولا بقدرت آن قانون مقدس که جمیع افراد آدمیت را ضامن و مستحفظ ومنتقم همدیگر قرار داده ، ثانیاً بکرامت حرز اعظم .

حرز اعظم کدام است ؟

آن توقیع امنیت است که اولیای آدمیت بر وجه مکافات بادمی که مصدر خدمات نمایان شده

باشد عطا میفرمایند .

دارای حرز اعظم بهر شهری که وارد شود عزیز آدمیان آنجا خواهد بود ، در میان هر نوع گرفتاری به محض ابراز آن سند شریف اعانت و پرستاری او بر عموم اخوان واجب خواهد آمد ، واگر احیاناً بدون حکم قانون محبوس بشود لقمهٔ نان بر کافهٔ آدمیان حرام خواهد بود تا اینکه آن مظلوم را خلاص نمایند . این حرز اعظم از اسرار متبرکهٔ عالم آدمیت است . سبب قدرت باطن آنرا نمیتوان در اینجا بیان کرد ، همین قدر بدانید که حرز اعظم اقوا سپر بلاهای دنیاست . آن مؤمن پاك که باستحقاق صاحب این فرمان امنیت شده باشد در میان هر نوع خطر از هر قسم آسیب روزگار محفوظ خواهد بود .

از استماع این تفاصیل یقین در قلب خود تعجب میکنید که چرا این ترتیبات از قدیم معمول نبوده .

از کجا میدانید که اولیای معرفت از قدیم واقف این اسرار و عامل این ترتیبات نبوده اند . یکی از ارکان ایمان اسلام مگر نه اینست که در دنیا آنچه علم وحکمت بوده وآنچه هم بعد از این از مکنونات معرفت بروز بکند همه از منبع انوار اسلام است ، کشتی بخار وتلغراف وحسن تنظیمات خارجه وکل ترقیات عالم نیست مگر از پرتو پاك شعاع اسلام ، واگر تجلیات حقیقت اسلام تا این اواخر در این ملك ظهور کامل نداشته سبب آن فقط از نقص استعداد خلق بوده . در این ایام که شداید ظلم ومقتضیات ترقی عالم شعور وغیرت این ملت را بجوش آورده ظهور قدرت آدمیت لازمهٔ تفضل الهی وحق مسلم این ملت مستمند شده است ، اینست که امروز جمیع ارواح مکرم واولیای دین ترویج این اصول را تصمیم همت ساخته دنیا را پر از صدای آدمیت کرده اند .

و کدام عالمی است که درمقابل این صدای حق یارای سکوت داشته باشد ، کجاست آن مسلمان بیدین که بتواند بگوید ترقی عالم ونجات این خلق دخلی باسلام ندارد ، و از برای دفع این دریای مصائب چه تدبیری نقد تر و مؤثر تر از ترتیب آدمیت ،

آدمیت چه میگوید که بر علم علمأ ثابت و بر دیانت ایشان واجب نباشد ، میگوید —

ای علمای دین ، ما آدمیان این ملك به متابعت روح شریعت خدا از برای حفظ حقوق ملت یك اردوی اتفاق ترتیب داده ایم ، سر داران این حزب الله بحکم هر نوع استحقاق خود شما هستید ، آن مجتهد جامع الشرایط که شما منتخب بفرمائید یا آن وجود عالی همت که خودش بقوت ایمان خود پیش بیفتد ما همه پیرو و فدوی او خواهیم بود ، ای وارثان رسول خدا ، ای امیدهای این ملت واژگون بخت

در قبول چنین دعوت رحمانی چه تأمل دارید ، با کرامت این اتفاق ملی که در ظاهر و باطن کل این امم را منتظر ارشاد شما ساخته ، چه اشکالی خواهد بود که بیك اقدام مردانه علمدار این اردوی نجات واقع بشوید ،

وشما ای برادران مظلوم ، شما که دراین دقیقه صدای روح آدمیت را باین صراحت میشنوید ، شما که خودتان برای ابراز نور آدمیت خود دیگر چه عذر انتظار دارید ، کلام حق روشن ، عقول امم در جوش ، اردوی نجات مرتب ، ندای هاتف غیب الله اکبر ،

❁ اوایل قرن چهاردهم هجری قمری ❁

❁ انتهی ❁

آقای محترم ، اوضاع همین است که می بینید ، دنیا مغشوش و حالت شما مغشوش‌تر ، شما بر حسب ظاهر زنده هستید ولیکن ما میدانیم در باطن از این زندگی خود چه قدر خسته شده اید ، والان که شما این سطر را میخوانید ما خوب می بینیم در دل خود چه نوع هم وغم نگفتنی دارید ، به تعجب فکر میکنید که ما کیستیم ؟

ما همان خیر خواهان صدیق هستیم که میدانید ، شما در این مدت از حقیقت حال ما خیلی بعید ماندید ، اما بر عکس شما ما از اول تا آخر همه جا مواظب احوال شما بوده ایم .

بلی شما در دنیا خیلی تنها مانده اید و تنهائی بدترین درد دنیاست .

ما هم یک وقتی بدتر از شما گرفتار همین درد بودیم ، اما حالا در این گوشه خلوت بشما خبر میدهیم که بیک تفضل رحمانی که تفصیل آنرا بعد خواهید فهمید این اوقات ملحق شده ایم بیک

اردوی اتحاد که از دقایق ترتیب و از وسعت نفوذ آن آنچه بگوئیم بنظر شما اغراق خواهد آمد ، چیزیکه شما خودتان به اندك تحقیق خواهید یافت اینست که سلسلهٔ اتحاد ما الان کل این اقالیم را در ظاهر و باطن احاطه دارد .

مقصود سلسلهٔ ما خیلی سهل و مثل آفتاب روشن است . ما فهمیده ایم که بواسطهٔ تنهائی در دنیا چقدر مظلوم بوده ایم و حالا میخواهیم دیگر تنها نباشیم . ما ظهور فضائل انسانی را بسته بقدرت جماعت میدانیم . و از برای نظم و رفاه و ترقی جماعت روح شریعت اسلام را هادی مطلق می شناسیم . دین ما دین خدا . طریقت ما طریقت آدمیت . مراد ما سعادت بنی آدم .

اگر چه ما بمعرفت رحمت الهی خیر خواه عموم ملل هستیم ، ولیکن از برای انتخاب اخبار انسانی بعضی تعلیمات و قواعد دقیق بما رسیده که از آن جمله یکی همین طرز خطاب غیبی است .

خیال نکنید که این لایحه خود بخود بدست شما افتاده ، در هر جا بهر ترکیب و بهر راه که بشما برسد بدانید که دوستان مخصوص شما دانسته و به تدبیر بان راه بشما رسانده اند ،

موافق اصول ما از امروز که این لایحه را میخوانید بر ما واجب است که شما را وجود معقول ولایق اتحاد آدمیت بدانیم ،

شما معنی اتحاد ما را خواه بفهمید خواه نفهمید ما از حالا مخلص و ممد و همدست صدیق شما هستیم ، ازین ساعت خیر شما خیر ما و دشمن شما دشمن ما خواهد بود ،

دوین صفحات بهر شهری که وارد بشوید جمعی از اخوان ما را حاضر خدمت خواهید یافت ، حجت اخوت شما همین لایحه خواهد بود ، و اگر این لایحه در دست حاضر نباشد کافی است که بگوئید — من آدم هستم — بمجرد شنیدن این کلمه شما را آدم خواهند شناخت ، ومادام که

از شما خلاف انسانیت حرکتی بروز نکرده آن محبت و جوانمردی که بخاطر برسد در حق شما مبذول خواهند داشت ،

مبادا از روی غرور خود را ازین قسم معاونت جماعت مستغنی بشمارید ، شما شخصاً هر چند معقول واز استحکام مقام خود هر قدر مطمئن باشید باز ممکن است بلکه از احتمالات یومیه است که فردا شما را بی جهة بگیرند حبس و زنجیر و گرفتار اشد عقوبت نمایند ، درمیان چنان گرفتاری با این حالت تنهائی چه میکنید و چه میشوید ، اما اگر بفضل الهی دارای این حجت اخوت باشید در هر صورت این اطمینان قوی را خواهید داشت ، که جمعی از اکابر قوم ، و گروهی از برادران جوانمرد هم بحکم حمیت جماعت ، هم باقتضای حفظ امنیت شخص خود ظاهراً و باطناً متوجه حالت شما و در تدبیر نجات شما خواهند بود ،

لازم نیست از حالا بگوئیم در بعضی مواقع خاص

دست جماعت ما قادر چه نوع کرامتها خواهد بود . آنچه و خرج واز رسوم عادیهٔ ماست اینست که از امروز دیگر هیچوقت دایرهٔ زندگی خود را از تأثیر حف ا خالی نخواهید یافت . هر وقت ناخوش شید به محبت برادرانه از شما عیادت خواهیم کرد . درهرجا حفظ الغیب شما را بر عهدهٔ خود واجب خواهیم دانست . در غربت شما را تنها وبی خبر نخواهیم گذاشت . و اگر خدای نخواسته در جائی گرفتار باشید بعیال و کسان شما بقدر قوه امداد و اطلاعات خواهیم رسانید . خلاصه بعد ازین وجود شما جزو وجود ما خواهد بود ، ودر هرحال هر محبت و انسانیت که درقوهٔ بشری باشد ازراههائیکه هیچ منتظر نیستید بشما خواهد رسید .

نکتهٔ که قطعاً اسباب مزید تعجب شما خواهد بود اینستکه درعوض هیچ قسم محبت وجانفشانی از برای شما هرگز هیچ زحمت ومرارتی نخواهیم

داشت ، توقع ما فقط این خواهد بود که شما معنی این قسم همدستی جماعت مارا بقدر معقولین هم‌جنس خود بفهمید وبقدریکه میل دارید موافق سابقهٔ خود مقوی این اتحاد بشوید .

و اگر فرضاً برخلاف امید ما قدر این اتفاق ملی را ندانید چندان ضرر نکرده‌ایم زیرا که در مقابل غفلت یکنفر یقین است که فهم صد نفر دیگر غبن مارا بالمضاعف تلافی خواهد کرد ، وحال اینکه با آن ذوق وجوش باطنی که این اوقات کل اهل ایران را به هیجان آورده ممکن نیست که امثال شما اشخاص منتخب بتوانند از روش ایام خارج ودر میان این تلاطم افکار عامه بی قید وبی حس بنشینند . شما هرقدر هم بخواهید خودرا بی ذوق وجهاد بسازید باز قطعاً هر دقیقه در قلب خود ناله میکنید — که این زندگی مازندگی نیست واز برای نجات این ملت مستمند باید حکماً کاری کرد — ولیکن باهمهٔ جوش طبع خارج

ازین سلسلهٔ اتفاق چه میتوانید بکنید بجز اینکه بر مظلومی خود و بر خاکساری ملت اشك بیحاصل بریزید .

آنچه اجدادما در ظلمت نفاق گریه کردند بس است حال وقت بیداری وعهد اتحاد است ، وچه اتحادی سهل تر ومبارك ترازین اتحاد حاضر که درمیان اخوان وهموطن وهمدین وهمزبان وهمدرد منعقد شده است .

اتحاد ما درعین سادگی جامع جمیع آن آرزو هاست که شما دراین مدت درقلب خود پرورش داده اید . در دایرهٔ اتحاد ما هیچ حرف و حرکتی نخواهید یافت که مطابق اصول شریعت خدا ومتضمن ترقی ملت نباشد ، مقصود ما پاك ، اعمال ما همه آشکار ، اقوال ما همه خیر بنی انسان .

اگر شما بدبختانه برخلاف مأمول ما ازادراك صفای این اتحاد عاجز هستید پس این لایحه را زود پاره بکنید و دیگر اسم آدمیت را هیچ بزبان نیارید ، ولیکن اگر بیاری بخت بلند وبتوفیق سبحان قادر خودرا قابل شرف آدمیت می بینید واگر واقعاً آدم هستید پس تا فرصت است سعی نمائید که در عرصهٔ آدمیت وجود خودرا بکلی بیمصرف نگذارید .

شما در هرمقام که باشید میتوانید بدون زحمت نسبت باین جماعت مصدرهزار گونه خدمت بشوید ، وازهمه بهتر خدمت آنست که آشنایان ومعقولین اطراف خودرا بر اسم الفت دراین سلسلهٔ مودت باخود شریك وهم عهد وهم قسم بسازید .

این لایحه را بهر دوستی که عزیزتر ازو ندارید نشان بدهید واگر لازم شود که نسخهٔ هم بدوستان دیگر برسانید هرقدر بخواهید فرستاده خواهد شد ، چه احتیاج به تفصیل که هرقدر بر اعتبار وبر قدرت این جماعت بیفزائید بر اعتبار وبر قدرت شخص خود افزوده اید .

مبادا از استعداد اطرافیهای خود زود مأیوس بشوید ، جوهر ذاتی این قوم را قابل هر قسم کرامت بدانید ، نیکان وجوانمردان طبقات را یك بیك پیدا نمائید واز برای ظهور جاذبهٔ اتحاد همین قدر مواظب باشید که افراد ایشان را بقدر امکان باهم بیشتر مربوط وجمع نگاه بدارید .

اولیا وامنای این جماعت ربانی چنانکه خواهید دید عموماً از علمای اسلام منتخب شده اند ، در تکریم وجلب توجه ایشان باید آنی غفلت نکنید نور ارشاد وجوش غیرت ایشان امروز یگانه امید نجات این ملك است .

مهم دیگر که باید مخصوصاً در نظر داشت فقرهٔ مخالفین آدمیت است ، بعضی ازین مخالفین بحکم یك حماقت ذاتی آشکارا ونفهمیده از ما بدمیگویند ، باین گوساله های فلك زده هیچ اعتنائی نباید کرد ، بعضی دیگر باقتضای یك خباثت بی درمان دشمن هر اتفاق وازبرای خرابی هر بنای خیر حاضر

هر نوع بیدینی هستند ، باید باین جنس مکروه که جذام ایران شده اند حالی کرد که نکبت هستی خودرا درهر تاریکی که مخفی بدارند ممکن نیست که شناعت قصد ایشان در نظر معرفت آدمیت پوشیده وبی جزا بماند چنانکه بهر مجمع مودت که وارد بشوید خواهید دید که غیرت اخوان ما اسم ورسم این منافقین سیاه روز کاررا تابچه درجه مدفون لعن دنیا ساخته است ، انصاف شما نیز البته برشما واجب خواهد ساخت که شماهم بهر مردانگی که از برای شما میسر شود سلسلهٔ اخوت مارا ازشر این قبیل جانوران ملعون خدا محفوظ بدارید .

وخیال نکنید که این قسم خدمات شما در نظر جماعت مجهول خواهد ماند ، سلسلهٔ ما ازمشرق تامغرب همه چشم و گوش است هر محبت و اعانتی که از شما ظاهر بشود محال است که صد مقابل آن بنحویکه هیچ بخاطر شما نمیرسد درحق شما

ظاهر نبود . واگرهم بالفرض امروز ازحق
شناسی این حزب الله هیچ فایدهٔ نبرید در روز
حساب در درگاه حق لامحاله این سر بلندی را
خواهید داشت که در دنیا وجود بیمصرف نبوده اید
. پس ای برادر مکرم ، دراین دقیقهٔ مهم
که شاید از برای شما ابتدای یك عمر دیگر باشد
این ابلاغ روح جماعت مارا بگوش هوش بشنوید .

معنی هستی را منحصر باین تاریکی حالت حالیهٔ
خود ندانید .

قدرت الهی ومعجزات عالم انسانی هزاران مرتبه
فوق جمیع تصورات است . دنیا و ایران را
خالی ندانید . و اگر طالب زندگی هستید
زندگی حقیقی را از باطن و از قدرت جماعت
منتظر باشید (اوایل قرن چهاردهم هجری)

﴿ انتهی ﴾

توفیق امانت .

جزو اول .

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب آدم .

پریشانی امور ، تعدیات دیوان ، ویرانی
مملکت ، فلاکت ملت ، کی و کجا بیش از این
بوده است ؟ !

چشم و گوش خود را هر قدر بپوشانید محال
است که بر حال این ملت ترحم نکنید .

ولیکن از ترحم ساکت چه حاصل .

در میان چنین مصائب عامه ترحم مثل جناب شما
اشخاص چرا باید تا آخر بی ثمر و بی اثر بماند .

نفرمائید - بتنهائی چه میتوان کرد .

اولا شما تنها نیستید .

ثانیاً اگر هم تنها باشید بازفریضهٔ آدمیت شما اینست که بتنهائی بمقام کار بر آئید .

کار و مقام جناب شما مشخص است .

شما باستحقاق فضایل خود و بحکم انتخاب جماعت امین آدمیت نصب شده اید .

از ترتیب این سلسلهٔ شریف و از مقاصد عالیهٔ این حزب الله اطلاع کافی دارید .

از روی تجربیات تاریخ و بحکم اصول شریعت غرا خوب میدانید که زندگی و ترقی هیچ ملت هرگز ممکن نبوده مگر باتفاق . و اتفاق ملت در هیچ عصر صورت نمیگیرد مگر بترتیب جوامع .

*

ترتیب جوامع اول شرط ظهور قدرت ملت است .

قصر زندگی یك ملت هرگز ساخته نخواهد شد مگر بر ارکان جوامع .

لهذا از برای ارباب همم . از برای جویندگان فلاح . از برای آن ارواح مکرم که به همت پاك آرزومند احیای این ملت هستند اقدم خدمات اینست که درین ملك بانی جامع بشوند .

عقل کدام مؤمن . قلب کدام محسن درمقابل سعادت چنان خدمت میتواند بحس و بیکار بنشینند .

در ایفای این مأموریت مقدس از قدرت خود هیچ تردیدی نداشته باشید .

﴿ و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ﴾

﴿ و ان الله لمع المحسنین . ﴾

*

علاوه بر هر قسم تأییدات روحانی در عالم ظاهر نیز به عموم جوامع دستورالعمل مؤکد رسیده که در تقویت وجود شریف بذل هر نوع همت را بر خود واجب بدانند .

با چنان توجهات ظاهر و باطن و با آن انوار

ازلی که مرکوز قلوب پاکست کدام خدمت است که در راه فلاح از برای یك عزم مقدس آسان نشود .

*

در هر مقامی که باشید باندك اهتمام میتوانید جمعی از آشنایان و اقوام و معقولین را بردور خود جمع نمائید و موافق اصول آدمیت یك جامع معتبر ترتیب بدهید (و انذر عشیرتك الاقربین)

با چنان مقدمهٔ سهل ، با تکثیر و ارتباط جوامع کدام نصرت است که هوش و درایت عالی نتواند از حالا تصور نماید .

*

شرط نصرت برای آن وجود فرزانه این خواهد بود که در ابتدای عمل حواس خود را در تفرعات جزئی متفرق نفرمائید ، جمیع آن دقایق که بذهن شریف میرسد در وقت خود

شکافته و مبرهن خواهد شد .

کار امروز فقط وفقط اینست که آدم پیدا بکنید ، آدم جمع نمائید و جامع ترتیب بدهید .

درایت دانا خوب میداند مطلب را از کجا باید شروع نماید .

استیلای ظلم چنانکه مشهود علم عالی است روح بینش را درین ملك خفه کرده است .

غاصبان حقوق ملت اهل این خاکرا به تحمل هرنوع ذلت اسیری بطوری عادت داده‌اند که این بیچاره‌ها تصور یك وضع دیگررا خارج از ممکنات میدانند .

باید اول برفع این غفلت شوم کوشید .

باید عقول مستعد را بتدریج بیدار و ملتفت این حقیقت ساخت که خدای عادل این ملترا از برای این دریای مذلت نیافریده است ، و رحمت الهی علاوه بر نویدهای عقبا در همین دنیا

نیز نعمات وافر حق آدمیان قرار داده که ظالمان ملك همه‌را پایمال اغراض خودساخته‌اند ، در شرح مصائب زمان این نکته را باید ذهن مردم ساخت که دفع همهٔ این مصائب در دست خود ملت است وظهور قدرت ملت ممکن نیست مگر باتفاق ملت .

باید در هر گوشهٔ ، در هر مجلس ، بر سر هر منبر بهر زبان بمردم حالی کرد که امروز اتفاق ملت شرط ناگزیر بقای اسلام و اولین فریضهٔ حق پرستی شده است . و آن نامسلمان که در میان این طوفان بلایای ملی از اتفاق ملت خارج بماند دشمن اسلام منکر خدا و کورترین حیوان دنیاست .

*

اگر حقایق این مطالب را آنطوریکه باید بیان بفرمائید ممکن نیست که قلوب پاك و اصحاب شعور فی الفور ~~الفوفور~~ طالب چنان اتفاق نشوند .

هروقت و هر جا این نوع اشخاص مستعد پیدا کردید قبول آنها به این دایرهٔ اخوان الصفا موقوف به صواب دید جناب شما خواهد بود ، بدیهی است که تا از معقولیت واز صفات مردانگی شخص درست مطمئن نشوید هیچیك از ابواب معارف آدمیت را برروی او نخواهید گشود .

*

صفات لازمهٔ آدمیت همان است که مکرر بیان شده .

آدم باید متدین ، طالب علم ، منکر ظلم ، مستحفظ قانون ، مروج آدمیت و آرزومند جمیع ترقیات دنیا باشد .

آدم باید معنی اتفاق را به نحوی فهمیده باشدکه در تقویت این اتحاد و در معاونت اخوان آدمیت از هیچ قسم فداکاری مضایقه نداشته باشد .

*

رسم اعانت در آئین این جماعت بر سه قسم است .

اعانت عقلی .

اعانت مالی .

اعانت بدنی .

آدم شایستهٔ آنست که بهر یك از این سه طریق معین آدمیت باشد .

کسیکه به هیچیك از ین سه طریق بادمیت خدمت نکند وجود بیمصرف و از حوزهٔ آدمیت خارج است .

*

در مراسم معاونت و همچنین در کل آئین آدمیت جرأت مبدای جمیع صفات مردانگی است .

جرأت اولین مستحفظ حقوق آدم و آخرین پناه مظلوم است .

بدون جرأت نه زندگی هست نه آدمیت نه جماعت و نه اسلام .

در فضایل عالم گیر ائمهٔ اطهار سرمشقی که از برای هدایت امت بیش ازهمه روشن می بینیم

همان آتش شجاعت ایشان است . این آتش آسمانی را که ظالمان ملت کش میخواهند در قلب این امت خدا بکلی خاموش بکنند باید بیمن انوار آدمیت دوباره درین ملك مشتعل ساخت .

*

شرف آدمیت توفیق آسمانی است .

آدم باید این شرافت ذاتی خود را بدرستی بشناسد .

آدم باید از آدمیت خود همه جا فخر بکند .

کسیکه از آدمیت خود بترسد نه آدم است نه قابل آدمیت .

آدم باید در اول ورود خود بدایرهٔ اخوان الصفا صدق نیت خود را در حضور امین بقید یمین تعهد نماید .

کسی که در قلب خود نور آدمیت حس نمیکند باید آشکارا بگوید . من آدم نیستم .

اما بعد از آنکه خود را آدم شناخت وآدمیت خودرا خواه در نماز خواه در موقع دیگر بشهادت — الله اکبر — تصدیق کرد اگر نسبت به آدمیت عیاذ بالله مرتکب خیانت بشود اسم آن زندیق ووجود آن دشمن آسایش عالم را باید هرچه زودتر از صفحهٔ آدمیت محو کرد .

*

خارج از چنان حیوانات نادر دراین عهد شوم یك جنس دیگر دین وایمان و ناموس خود را بطمع مواجب موهوم تسلیم روٴسای ظلم ساخته دنائت هستی خود را آلت هرقسم اذیت خلق ومداح هرنوع رذالت دیوان قرار داده اند .

این جنس مکروه را باید ازین سلسلهٔ غیرت پروربکلی بری نگاه داشت ، فقط ازروی ترحم در مواقع مناسب باید ایشان رابتلقینات ملتفت ساخت که آن قسم ظلم پرستی چقدر مغایر روح اسلام وتا بچه درجه منافی مصلحت خود ایشانست .

سهو اصلی این بد بختها اینست که شرف زندگیرا منحصر باین کثافتهای مناصب دیوان میدانند ، هیچ نمی بینند که خارج ازاین نکبتهای اسیری در دنیا چه آسایش وچه نعمتهای دیگر هست ، هیچ خبر ندارند که علاوه برترقیات حالیهٔ دنیا اولیای اسلام از برای سعادت آیندهٔ بنی‌آدم چه نوید های معظم داده اند .

از نعمات واز شوکت ان دولت حقهٔ که محل امید جمیع علمای اسلام است بکلی غافل هستند .

باید حواس ایشان را بقدر قوه برسر این مهم اکبر جمع کرد .

باید بهر طریق، که ممکن شود بعموم مردم حالی کرد که آسایش وترقی وسعادت دنیا وآخرت موقوف بظهور دولت حقه است .

ولیکن در ضمن کشف این معنی باید این حقیقت رادرست خاطر نشان کرد که هیچ یك از نعمات دولت حقــه هرگز خود بخود بروز

نخواهد کرد .

و ظهور این اساس رحمانی باقتضای حکمت بالغه حکما ناچار منوط خواهد بود به مساعی و استحقاق عامهٔ مسلمین .

یقین است که جمعی از بیخبران سؤال خواهند کرد که دولت حقه یعنی چه .

جواب و شرح این مسئله مستقیماً راجع به معرفت علمای اسلام است .

علمای اسلام خدام مخصوص حق و محرمان اسرار سبحانی هستند .

کلید خزاین معرفت در دست مبارك ایشانست ، لهذا درکشف حقایق عالم اصل معنی را باید همیشه از انوار هدایت ایشان بخواهید .

آنچه ازین مسئلهٔ دولت حقه معلوم دنیاست و آنچه میتوان همه جا تصریح کرد اینست که مکنونات احکام شریعت و روح تاریخ عالم از اول

تا آخر راجع به همین مسئلهٔ دولت حقه است مأموریت جمیع انبیا تمهید مقدمات این مهم بوده است .

درکتب شریفه هیچ نقطهٔ نیست که مصدق این مهم اکبر نباشد .

کل ائمهٔ اطهار ، جمیع پیران طریقت ، عموم حکمای راشدین همه وقت و همه جا در ظاهر و باطن مروج اصول دولت حقه بوده اند ، و امروز مسلم کائنات است که دنیا آرام نخواهد گرفت و معانی قدرت انسانی ظاهر نخواهد شد مگر پس از استقرار دولت حقه ، و چون حصول این سعادت چنانکه به هزار شروح توضیح شده ابداً ممکن نخواهد بود مگر باتفاق جماعت اهل عموم اولیای علم به هرزبان اعلام و تأکید مینمایند که درین ایام بحران عالم اول فریضهٔ هر مسلمان اینست که به منتهای قدرت خود مقوی اتفاق مسلمین و به تهیهٔ لوازم دولت حقه اسباب

فلاح عامه بشود .

جمعی از عقول عجول اصرار خواهند کرد که کل ترتیبات دولت حقه را یك دفعه در یك مجلس بفهمند .

باید بانها حالی کرد که ابواب علم بر چهرهٔ جهانیان باز است اما کسب فیض از برای هیچکس مقدور نیست مگر به آن طریق و به آن وسایل که حکمت رب الارباب مقرر فرموده .

﴿ وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن ﴾

﴿ الله یجتبی من رسله من یشاء ﴾

بعضی اشخاص دیگر به کمال اطمینان خواهند گفت — آنچه هست و نیست ما همه را میدانیم — .

خبط این بیچارها اینست که نفهمیده اند دریای معرفت پایان ندارد ، با این نوع جهال که همه چیزرا میدانند، نباید وقت را ضایع کرد .

این حمالهای جهل سزای خودرا باخود میبرند .

﴿ و لیحملن اثقالهم اثقالا مع اثقالهم ﴾

درین صفحات یك خبط دیگر هست که قطعاً حواس عالی را بکرات جلب خواهد کرد .

بنا بیك عادت قدیم قاطبهٔ مردم در تحقیق مسائل اصل مطلب را باشخص گوینده مشتبه میکنند ، عوض طلب حقیقت حواس خودرا وقف صفات شخص مینمایند ، شکی نیست که درین مسئله نیز از معانی مطلب صرف نظر نموده بر سر اشخاص مفروضه غرق مباحثات واهی خواهند شد .

باید اصحاب هوش را زود ملتفت ساخت که در اینجا مسئله بکلی خارج از مسائل شخصی است .

مطلب اینقدر عالی و اینقدر روشن است که بدون هیچ احتیاج به اعتبار احدی خود مطلب در نظر هر بینا دلیل حقیقت خود خواهد بود ، ومحض جلوهٔ همین معنی است که اولیای معرفت و مروجین اصول آدمیت وجود خود را از هر

دایرهٔ ظاهری بری حتی اسم و رسم خود را از نظرها بکلی محو کرده اند .

از برای تحقیق مطلب و اثبات صفای مقصود چه عرصهٔ بهتر از این که در مقابل بیننده بجز مطلب و بجز معنی هیچ شخص و هیچ شائبی در میان باشد .

توضیح این حقایق ازبرای کلام معنی پرور آن جناب هیچ اشکالی نخواهد داشت .

مسئلهٔ که درنظر بعضی قطعاً محل تأمل خواهد بود مسئلهٔ ترتیب است .

چون اهل این ملك مدتها در تحت تحکمات ظلم از فواید اتفاق ممنوع بوده از قواعد و ترتیب اتفاق ملی بالمره بری وبی خبر مانده‌اند ، هیچ بخیال ایشان نمیرسد که حکمت ترتیب جماعت از اصول اسلام بلکه یکی از معجزات اسلام است .

دراسلام هیچ عمل ملی نیست که مبنی بر ترتیب

نباشد .

جهاد بر ترتیب است .

نماز جماعت بر ترتیب است .

فتوحات اسلام همه از حسن ترتیب بوده .

در بعضی عهود اولیای معرفت دقایق و اسرار این ترتیب را محض تدبیر از نظر جباران عهد پوشیده داشته اند و لیکن در هر اقلیم اجلهٔ علمای دین و مشاهیر پیران طریقت همه وقت در باطن معلم و مروج این ترتیبات بوده اند .

در هرنقطهٔ روی زمین هروقت که غیرت اسلام یك جوشی داشته بتحریك وبه‌کرامت این‌ترتیبات بوده است ، حتی میتوان ثابت کرد که همهٔ آن حقوق آدمیت که‌ملل‌خارجه بواسطهٔ قدرت‌جماعت صاحب شده از میامن‌همین ترتیبات حکیمانه است که از اصول اسلام اخذ کرده اند .

و درین عصر مطالبی که مسلّم جمیع حکمای‌دنیا ست اینست که در هیچ زمان دفع استیلای ظلم

ممکن نبوده و ممکن نخواهد بود مگر باحیای این مراسم اتفاق که اهل حق بهزار حکمت خفیه تا به این عهد رسانده و حالا این سلسلهٔ شریف به تدریج درین صفحات ظاهر و منتشر میسازد .

و کدام عقل و کدام علم است که معانی وفواید این ترتیبات‌را ازهر جهة شاهد ومصدق نباشد .

درهمین اواخر چرا باهمهٔ تقویت باطنی علماً ، با همهٔ هیجان ملت ، با اقسام جان فشانی هیچ یك از حرکات خلق ثمری نبخشیده ؟ بعلت اینکه همهٔ این حرکات بی ترتیب بوده ، و الان هم در این ملك چه علمای ملت پرور و چه مردمان غیرتمند هستند که فضل و هنرشان بکلی بیفایده مانده محض اینکه بی خبر از قدرت ترتیب خارج از سلسلهٔ اتفاق حرکت میکنند .

چرا دور برویم شما خودتان که این کلمات را میخوانید با همهٔ نالهای قلب ، باهمهٔ جوش غیرت تا امروزچه توانسته‌اید بکنید ؟ ! وصاحب هر

فضایلی که باشید خارج ازدایرهٔ ترتیب چه‌میتوانید بکنید ؟

بلی ، ای امین مکرم ، بجهة خدمت دین ، بجهة احیای این ملت خارج از ترتیب اتفاق ابداً راهی نخواهید یافت .

چه شاهدی قوی تر از این واقعهٔ حاضر که امروز بقای کامرانی ظلم منحصر باین تدبیر شده که نگذارند مردم از اصول اتفاق بوئی ببرند ، به بینید آن علمای دین و آن اصحاب غیرت که فی‌الجمله از اتفاق میگویند آنها را بچه شقاوتهای مضطربانه در بدر و گم میکنند .

همین یك حرکت دیوان بهتر از ندای هرفرشتهٔ اعلام میکند – که امروز دراین ملك ازبرای هر ذیشعور اولین فریضهٔ دین و اولین تدبیر عقل اینست که معنی و فواید قوت لزوم این‌ترتیبات اتفاق ملی را بهر تدبیر در مغز و در قلب این ملت یك روز زودتر جایگیر بسازد .

آن روزی که خلق این ملك به همت امنای مبارك نفس معنی و قوت این ترتیبات را بفهمند کدام کوه بلاست و کدام نعمت زندگی است که باشارهٔ چنان موالی کرام مرتفع و میسر نشود .

و چه جای تعجب که مالك معجزات عالم همین مجلس و همین شخص شما را از برای ایفای چنان خدمت جهان آرا مخصوصاً مهیا فرموده باشد .

﴿ ینزل الملایکة بالروح من امره ﴾

﴿ علی من یشاء من عباده ﴾

جزو ثانی

جناب امین ؛ بیان فوق دایر بمقدمات مطلب بود ، کلام حاضر راجع بمقام امانت و مختص شخص شماست .

این رساله در هر جا و بهر اسم و بهر وسیله که بدست جنابعالی رسیده باشد بدانید که باشارهٔ انگشت تقدیر و بحکم ترتیبات اولیای معرفت بوده .

موکلین امانت مدتها بی آنکه مطلع باشید مواظب احوال آنجناب بوده اند .

فضایل آن وجود نیکو سرشت امروز تماماً معروف و علو مقام شما مقرر است .

شما بفرمان مشیت ایزدی و به سند آن جوهر آسمانی که تا امروز در آن قلب پاك مستور بوده ازین دقیقه بعد عزیز آدمیان و بر همهٔ ایشان امین مطلق و هادی بالحق هستید .

﴿ والله یختص برحمته من یشاء والله ﴾

﴿ ذوالفضل العظیم ﴾

*

علاوه بر حقوق امانت بحکم یک اجازهٔ خاص اختیار تام دارید که از میان آ میان ممتاز هر کسیرا که مستحق شرف امانت بدانید اورا نایب خود و امین آدمیت نصب فرمائید .

*

چه احتیاج به تذکار که نصب امین از اعاظم مهمات آدمیت است .

شیوع و رونق و کلیهٔ مصالح آدمیت در دست کفایت امناست ، لهذا در انتخاب امین دقتی که بالاتر از آن نباشد برعهدهٔ دیانت خود واجب خواهید فرمود .

صفاتی که لازمهٔ شخص امین مقرر شده بر ضمیر منیر بقلم معرفت مرتسم است .

امین باید فاضل ، صاحب افکار عالیه ، مظهر آتش آدمیت و به محاسن اخلاق زینت و

افتخار جنس انسانی باشد .

امین باید زیاد جوان نباشد .

امین باید اصول قوانین آدمیت را بدقت مطالعه کرده باشد .

*

در نصب امین قراری که بیش از همه باید مورد توجه عالی باشد اینست که شرایط قسم را به نهایت تأکید و به هر عظمت شایسته کاملا بعمل بیاورید .

امین باید باتمام قدرت خود مروج آدمیت باشد .

امید عالم در ترویج آدمیت است .

ترویج آدمیت اشرف فرایض امین است .

امین کامل در ترویج آدمیت باید خلاق تدبیر و پهلوان مردانگی باشد .

باشرط چنان فضایل کیست در دنیا که بالاتر از علمای اسلام دارای حق امانت باشد ؟

علمای اسلام بحکم مأموریت سبحانی اولیای امانت و ارکان اتفاق ملت هستند .

در انتخاب امنا سادات جلیل القدر و ملاهای فاضل و روضه خوانهای صاحب کلام را باید برهمه مرجح داشت .

باید بهر نوع تکریم و تعظیم فضل و غیرت ایشانرا محرك حیات ملت و پیشوای نجات عالم قرار داد .

*

در هر ولایت از اکابر قوم و از هنرمندان هرطبقه امنای متعدد نصب شده که همه طلوع ستارهٔ امانت جنابعالی را بوجد و باحترام استقبال خواهند نمود ، هریك از ایشان را محرم و از هرجهة همدست صدیق بشناسید .

*

امنا از هر صنفی که باشند محافظت و معاونت همدیگر را باید الزم تدابیر بلکه شرط حیات

خود بدانند .

باید از وقوعات اطراف و از موجبات امنیت سلسله آنی غافل نمانند .

باید در مصالح آدمیت آنچه میکنند بمشورت وباتفاق هم باشند .

﴿ یاایها الذین آمنوخذ واحذرکم فانفرو ﴾

﴿ اثبات او انفروا جمیعاً ﴾

بدیهی است که اتحاد افکار در میان جوامع متفرقه ممکن نخواهد شد مگر بارسال محارم کافی و بصرف اعانتهای مالی .

لهذا یکی از تکالیف عمدهٔ امنا این خواهد بود که خزانهٔ جوامع را بقدر قوه معمور نگاه بدارند .

باید بطورهای شایسته بعموم صنوف آدمیان بفهمانند که نفقات متفرقه مصروف دوایر محدوده میشود ولیکن آنچه در راه تقویت این اتفاق بذل نمایند مستقیماً راجع به مهم اکبر و بالمال

باعث نفس ایشان خواهد شد .

﴿ وما تنفقوا من خیر فلا نفسکم ﴾

امنای کرام بر سر این مادهٔ مهم یعنی بجهة معموری خزانهٔ جوامع باید از هیچ قسم مواعظ و اصرار حتی از تکدی مضایقه نداشته باشند .

معنی و شرافت و جوانمردی این قسم تکدی را علم وکلام غیرت پرور امنا باسانی بیان خواهد فرمود .

یقین است که این نوع اقدامات همیانهٔ امنا مورد یك بحث طبیعی خواهد بود .

خواهند پرسید — بچه سند امین آدمیت واقع شده اید .

جواب معین است .

عموم امنا از جانب آن مجتهدین ملکوتی صفات که بتوفیق الهی و به بیعت آدمیان ولی آدمیت نصب شده حجت معتبر در دست دارند .

از برای مقام جناب شما دارائی همین لوح حاضر مسمی به (توفیق امانت) که از جانب اولیای آدمیت الان مخصوصاً سپردهٔ آن ذات خجسته صفات میشود حجت قطعی خواهد بود . به محض ابراز این لوح توفیق ، تکریم و تعظیم و محافظت و اطاعت اوامر مشروعهٔ آن جناب بر عموم آدمیان واجب و فریضهٔ دیانت خواهد بود .

باقتضای این قانون ترتیب جمیع آن اشخاص سعید که بحکم اختیار مخصوص امین آدمیت نصب فرمائید باید لا محاله یکی ازین الواح توفیق را در دست هر یك ازایشان حجت امانت قرار بدهید .

این الواح توفیق سپردهٔ اقطاب و هادیان آدمیت است . هر قدر لازم شود از مکرمت ایشان مطالبه خواهید فرمود .

*

آن مبلغین قوی همت که در مواقع مختلفه

وسائل مهمه و الواح توفیق را به جنابعالی برسانند
در هر لباس که باشند مبادا حضور ایشان را محقر
بشمارید ، آنها اخوان عزیز ودرحقیقت شهدای
آدمیت هستند ، شایستهٔ حق شناسی اینست که
مقدم ایشان را بقدر مقدور محترم بدارید .

﴿ تعرفهم بسیماهم لا یسألون الناس الحافاً ﴾

﴿ و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم ﴾

در جمیع مواقع آن قوت قلب که اولیای
معرفت سکهٔ مردی میگویند باید سرمایهٔ حرکات
آدم باشد .

کسی که اسم خود را آدم گذاشته و بطریق
اولی آن وجود سعید که خود را امین و مربی
آدمیت میداند نباید هرگزازعمل خیر بترسد ،
و لیکن محض اینکه اسم و امضای امنای کرام
بدست بیگانگان نیفتد هم جناب شما هم سایر امنامختار
خواهیدبودکه دروقت لزوم عوض اسم ومهر خودشمارهٔ
لوح توفیق خودرا علامت امضای خودقراربدهید .

بدیهی است که رمز چنان امضای معهود
هرگز بروز نخواهد یافت .

و این فقره نیز مستغنی از بیان است که بصیرت
و دیانت جنابعالی این لوح امانت خودرا درهیچ
صورت و بهیچ طریق باحدی نشان نخواهد داد
مگر محض خدمت آدمیت .

گذشته ازاین تأکیدات که در حضور امثال
جنابعالی بکلی بی‌لزوم است ازین قرار نهانی
نیز مطلع باشید که موکلین و مخبران آدمیت همه
جا شب و روز مواظب حرکات اطراف هستند
، و در مراقبت مصالح سلسله و حفظ امنیت
وجود شریف جمیع آن تدابیر که حکمت وکرامت
اولیای معرفت در انضباط امور این سلسله جمع
فرموده کاملا عمل خواهد آمد .

نپرسید که جزای خائن امانت چه خواهدبود .
چطور میتوان تصور کرد که آن ذیحیاتیکه در

عروقش قطرهٔ خون حلال باشد بتواند نسبت
باین سلسلهٔ مقدس سرمو ئی مرتکب اهانت بشود .

اگر هم ظهور چنان جانور یکروزی ممکن باشد
حواس را نباید دقیقهٔ معطل این معنی ساخت
زیرا که بکرامت نفس اولیا و به انتقام عدل الهی
جزای چنان دشمن بنی آدم قبل از وقت معین
و مقرر است .

زندگی او پامال ذات .

روح او در هردو عالم گرفتار اشد عقاب .

استخوانهای او کبریت دار البوار .

و اسم پلید او حتی از جانب اولاد او محل لعن
ابدی خواهد بود .

﴿ لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم ﴾

اگر چه وقوع چنان مصیبت را در صفای
این سلسله محال باید شمرد ولیکن بجهة دفع
خطایای بشری از شرایط مراقبت آنی نباید
غفلت نمود .

مراقبت حرکات آن امنا که بتصدیق آن جناب
نصب شده بالطبع و بحکم وجوب بر عهدهٔ آن
جناب خواهد بود ، ذات شریف شما در هر
حال ضامن استحقاق و کفیل درستکاری ایشان
خواهد بود ، باید درهیچ موقع ایشان را از
شرافت و فرایض مأموریت خود غافل نگذارید .

باید همهٔ حضرات بعقیدهٔ پاك خود را حقیقتاً
هادی و معلم و مربی ملت بدانند ، باید باحاد
این ملت محنت زده لساناً و فعلاً نشان بدهند
که شأن آدمیت ومعنی غیرت و آئین فداکاری
در راه نجات ملت یعنی چه .

باید درهر حال بکرامت فضایل خود همه جا
اعلام و ثابت نمایند که مقصود این جماعت اشرف
مقصودات است ، واخوان این سلسله بجز پرستش حق
و استقرار قانون و سلطنت عدل الهی وسعادت
بنی آدم هیچ حرف و هیچ آرزوئی ندارند .
ولیکن در میان همهٔ این معانی یك تکلیفی هست

که بمراتب بالاتر از همه وهزار بار واجب‌تر بر عهدهٔ شخص آن جناب است ، وآن تکلیف عبارتست ازآن خلاصهٔ واضح که از مجموعهٔ معانی فوق حاصل شده واکنون در حضور عقل و دین شما مجسم ایستاده است .

تکلیف آدمیت شما الان مثـل آفتـاب روشن است .

خدمت این ملت مستمند و تقویت این اتفاق حیات بخش امروز اقدس فرائض شماست .

چه حق خواهید داشت که درراه چنان خدمت مقدس آن شرارهٔ هدایت ربانی که الان در قلب خود حس مینمائید یك دقیقه خاموش بگذارید .

بعد ازین تلفظ عجز در زبان شما بجز کفران حق چه معنی خواهد داشت .

چه خدمتی است که از امثال شما دردنیا ظاهر نشده باشد ، آن اوباب همم که از میان هر صنف مصدر آن همه کارهای بزرگ بوده بر

خلقت شما چه امتیازی داشته اند .

چه فرصت و چه مساعد نیست که الان در اطراف شما مهیا نباشد .

مانع چیست که از امروز بواسطهٔ همین ترتیبات جوامع یك عمارت عالی برپا نمائید ودر این شاه راه نجات ملی معنی وقدر وجود خودرا تا باعلی درجهٔ شرافت خلقت مرتفع بسازید .

از برای یك خلقت یك ، از برای یك ذات مکرم چه افتخاری ، چه ثواب ، چه سعادت بالاتر از آن که بجهة خلاصی یك ملت مظلوم اسباب بفضل الهی بشود .

واگر امروز در چنان وظیفهٔ شریف غفلتی بخود راه بدهید فردا جواب خدای منتقم را چه خواهید گفت .

غفلت دیگران کدام یك از وخایم غفلت شما را خواهد پوشاند .

(یا ایها الذین آمنو علیکم انفسکم لایضرکم من ضل

اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون)

درختم مجلس سمای حضورروا باین پیام آخر وداع میبمایم .

وقوع این مجلس را سهل نشمارید .

سر این امانت را محترم بدارید .

واز برای ابراز معانی آن وجود شریف همین قدر بدانید که روح امت خدا متوجه اقدامات سما وقدرت پروردکار عالم ضامن مردانکی شماست .

(تبارك الله الذی بیده الملك و هو علی کل شیء قدیر) اوایل قرن چهاردهم هجری

انتهی

خادم وطن عبدالله طهرانی مشهور به [کاوه] محض اشاعهٔ آثار خامهٔ جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام‌الدوله و خدمت به فرزندان ایران این رسائل اربعه را بطابع رسانید (۱۰صفر۱۳۲۶)

Юзоир ۲ Юзаедонли

Литъ

Махин

۱۳۲۹

در پیری شبیه شدم پدر مرحوم دانستم لیکن آنرا نمیخواهم

ایدم باغ درشت گهر که لعل و جوهر است دلم میخواست

ابیا قاف زیر کنند جوانی عرض کردم

پیدا میشا قاف در سر بی عقلم [illegible] دارد

چه خوش باشد همیشه تصور کنی که دیدی

گشتم قاف زیر سرم دارم سیب قاف دارای

خود را فرض کنم که کدام قرده با عیش

قاف کسیرها خوشحت زنده [illegible]

سید حسن



مقدمه

قابل توجه خوانندگان

ای خوانندگان عزیز گمان میرود این رساله کوچك دارای مطالب صحیح بی غرضانه ایست که شمارا از حقوق و وظایف خود مستحضر میسازد و بشما میفهماند تاچه درجه اهمیت دارد مجدانه از روی راستی در صدد اخذ حقوق و انجام وظایف خود برائید

موافق عقل سلیم و رای مستقیم بر هر فردی از افراد ملت فرض ومتحتم است: حقوق خودرا بداند و بمقام اخذ آن بر آید: وظایف خودرا بشناسد و در انجام آن سعی نماید: فرق نمیکند کسیکه بهوای نفس حقوق دیگران را پایمال میکند با کسیکه بتضییع حقوق خودراضی شده بمقام اخذ آن بر نمیاید هردوبی وجدان و در نزد خالق خود مسئول و مؤاخذند

انسان بی وظیفه آیا غیر ار حیوان وحشی است که از ارتباطات مشفقانه انسانیت بی بهره و از لذایذ برادری و نوع پرستی محروم است؟

و انسان بدون حقوق آیا غیر ازآلتی است برای کار رؤسا و مستبدین که اورا مثل حیوانات بکار انداخته از او

بهره میبرند؟

ای ملت خدا تو را انسان و اشرف مخلوقات خلق کرده
و وظیفه تورا افکار و اعمال علیه قرار داده وخواست مقدسش
این بوده که در میان جنس خود طبعا آزاد و بطور مساوات
و برادری زندگی کنی فاعل مختار باشی و دیگری نتواند بر
تو ریاست کند آیا فقط تصور برتری یك مشت مستبدین خود
خواه قلب تورا خجل نمیکند وبهیجان نمیاورد

مسلم است یکنفر بتنهائی نمیتواند درمقام تحصیل
و حفظ حقوق خود که لاینقطع برآن هجوم دارند برآید
پس باید اتفاق و اتحادبا برادران خود نمود و این اتحاد
حاصل نمیشود جز بانجام وظایف انسانیت و بمحبت خالصانه
اخوت وقتیکه اتفاق نمودیم هریك منفرداً برای تحصیل
و حفظ حقوق خود دارای قدرت و قوت کامله خواهیم بود

وقتیکه معنی اتفاق را فهمیدیم و بمفاد آن عمل نمودیم
امیدواری کامل برای هریك حاصل خواهد بود ولی باید دانست
فقط خیال اتفاق برای ما کافی نیست باید این نیت مقدس را با
تحمل درمشقات توام نمود بدون عمل ممکن است بهترین افکار و
احساسات بی نتیجه بماند مثل بذریکه هر قدر خوب باشد تاآنرا

در زمین حاصل خیز نیفشانند و ازآن توجه نکنند بدیهی است
بکلی بی ثمر و بی رشت میماند

پس باید کار کرد و تن بزحمت و مشقت داد بدون
تحمل زحمت همیشه باین انقلابات دوچار خواهیم بود ولی
هزار افسوس بجای اینکه شب و روز درکار باشیم و حقوق
پایمال شده خودمان را به چنك آوریم هریك بگوشهٔ خزیده
اوقات شریف خود را ببطالت صرف مینمائیم ودرکار ها
مردد و حیرانیم و همین تردید وحیرانی زیاد تر اسباب
گسیختگی رشته زندگی شده روز بروز بر ضعف و یاس ما
میافزاید

راست است که از هر طرف انواع محذورات و موانع
مارا احاطه کرده ودر هر قدمی دو چار هزار اشکالات و
زحمات هستیم و اشخاصی که مارا برای منافع خود بکار
داشته اند قلاده عبودیت بگردن ما انداخته تازیانهٔ در دست
گرفته بما حمله دارند و همیشه مواظب افعال و اعمال ما بوده
هیچوقت راضی نمیشوند بقدر سر موئی از احکام آنها تخطی
نمائیم تابمقام مطالبه حقوق خود برائیم ولی انصاف را آیا
یك قلاده و یك تازیانه برای قید انسان کافی است؛ آیا چنین

Ктабиъ заефимилит
Ибрадрибрабри
Въиткад драдозиирон

شخص مقید را انسان توان گفت ـ ؟

بدیهی است تا غیرت و عصبیت انسانیت در وجودش معدوم نشده باشد هروقت بخواهد میتواند خود را از قید بندگی رها کند این سیادت و آسایش حالیه اهالی ممالك متمدنه را که می بینیم نیست جزنتایج اتحاد وتحمل مشقات آنها که درموقع مطالبه حقوق خود تن بزحمت داده متفقاً بمقام اخذ آن برآمدند و حقوق خودرا که پایمال مستبدین شده بود دارا شدند

انچه را که آنها صد سال یا دویست سال قبل کرده اند ممکن است ما حالا بکنیم — ممکن است که من بعد برای خود مان کار بکنیم و نتایج زحما تمان عاید دیگران نشود — ممکن است باتها بفهمانیم که ماهم انسان هستیم دارای حقوق هستیم نمیخواهیم تا دامان قیامت کور وکر مثل خر زیر بار باشیم — وقتی متفقا بیك زبان مطالبه حقوق خود را نمائیم کیست که بتواند خواهش ما را رد نماید یا جرئت انکار حقوق مارا کنند ؟

ولی تا وقتیکه هریك در گوشهٔ نشسته و تماشا چی شده « بمن چه » بگوئیم و از عدم پیشرفت کارها شکایت کنیم هرگز امید بهبودی برای ما نخواهد ماند و ضربت علیهم الذلة والمسکنة درشان ما نازل خواهد بود و . . . . و . . . .

حقوق و وظایف ملت

آزادی - برابری - برادری

بنام خداوند بخشاینده مهربان

مطلب اول

پوشیده نیست که خالق متعال طینت انسان را منزه ازمعایب خلق فرموده است ولی تمام اشیاء برخلاف طبیعت ومخالف منظور و مطلوب خداوندیست معایب بزرك و مفاسد بیشمار موجود است. تمام مردم که زائیده شده از یك پدر ومادرند بایستی تشکیل خانواده بزرکی داده بیك رشته الفت ومحبت برادری مرتبط باشند این خانواده در ابتدای خلقت شبیه بدرخت بزرکی بوده که ازساقه بزرك آن شاخه های متعدده نموکرده و ازهرشاخهٔ شاخه های کوچك خارج شده و ازاین شاخه ها شاخه های دیکر و تمام این شاخه ها ازیك ممر تغذیه کرده ودریك هوا نمو نموده اند

دریك خانواده منظور هریك فایده تمام آن خانواده است برای اینکه همه یکدیکر رادوست میدارند وقسمتی از نفع عموم حاصل مینمایند وبرای راحت یکدیکر هریك از از اعضاء این خانواده موافق سلیقه و میل غریزی خود متحمل زحمتی شده بیك شغل مخصوصی مباشرت میکند یکی بتجارت مشغول میشود دیکری بزراعت و...و...ولی نتیجه کار هریك عاید عموم و نتیجهٔ شغل عموم عاید هریك میکردد هرچه عاید شد کم یازیاد برادرانه قسمت میشود هیچ امتیازی در سفره خانوادکی ملحوظ نیست وافراط و تفریط دیده نمیشود ضرفی که خداوند از عطیهٔ خود پر فرموده دست بدست میرود بچهٔ کوچك و پیرسالخورده کسیکه بواسطه موانع خارجی متحمل زحمتی نشده و کسیکه تازه ازدشت زراعت باپیشانی غرق عرق آمده بطور تساوی از آن ضرف می نوشند و بهره میبرند غم و غصه و خوشوقتی و مسرت آنها عمومی است و اکر یکی از آنها

از کار بیفتد ومریض بشود یابسن کهولت ودرماندکی برسد دیکران اورا نان میدهند وتوجه ازاو میکنند بطوریکه هیچوقت بیچاره ودرمانده نباشد

درصورتیکه نفع هریك نفع عموم است دیکر همچشمی ونزاع از برای چه چیز یکه اسباب افتراق ونزاع عمومی است همانا میل بدارائی تنها است وخداوند تعالی دشمن دارد دارائی تنها را وآن شخص نیز همیشه حریص و هیچوقت ازدارائی خود خورسند نخواهد بود زیرا انسان متلذذ نمیشود مکر بنفع عموم

پدر ـ مادر ـ برادر ـ خواهر چه شیرین تر ومقدس تر ازاین اسامی است برای چه غیر از این اسامی دردنیا موجود است اکر بطوریکه از بدو خلقت این رشته الفت بوده باقی میماند غالب بدیها که اسباب برانداختن ریشه انسانیست کم نام میبود وشفقت عموم مقدرات سخت را سبك مینمود از کجاست که مقدرات ما انقدر سخت و

زندکی ما باین درجه مسکین شده؟ اسباب این بدبختی نیست جز بدست خودما برای اینکه قانون طبیعت‌را بکلی فراموش کرده واز جاده طبیعت خارج شده‌ایم شخصی که از بستکان وکسان خود دورشده میخواهد ازوسط سنکلاخ عبور کند از سختی‌راه چه شکایت تواند نمود

« به پرندکان نظر کنید به بینید انها نه زراعتی دارند ونه برداشت حاصلی مینمایند ونه دارای انباری هستند ولی خدای مهربان آنهارا روزی میدهد آیا شماها از آنطیور شریفتر نیستید؟ » اراضی وصحاری خدا برای همه زیاداست وخداوند آنرا باندازهٔ مستعدومنبت خلق فرموده که هریك میتوانید بطور فراوانی احتیاجات خودرا حاصل نمائید اکر بعضی ازمایحتاج خود محرومند برای آنست که خود انسان قانونی را که خداوند مقرر داشته برهم زده ورشتهٔ الفت ومحبت خانواده‌ئی‌را که ازابتداء خلقت بوده کسیخته اندوبرای اینست که اعضاء این خانواده کم کم مغایرت کرده

و باهم دشمن شده اند و بجای اینکه دست بدست داده از یکدیکر معاونت نمایند طایفه بطایفه و دسته بدسته شده فکری جز خرابی یکدیکر ندارند

هوا وهوس وخودخواهی برادر را برضد برادر داشته وهریك طالب نفع خود وضرر دیکریست نهب وغارت امنیت را مطرود داشته وجنك وخصومت عالم را خراب نموده است و قتیکه قدرت وقوت و استعداد کلیه مصروف بانعدام یکدیکر شد وقتل وغارت پیشنهاد مردم کردید وخیال فتح وظفر ممانعت یکانکی دول و آبادانی آنرا نمود وهزارکونه موانع مختلفه سدمعاشرت اهالی ممالك وپیشرفت تجارت انها کردید مسلم است نتایج این بی‌ترتیبی موجب صدمات عمده میکردد

باین واسطه است که ملل شعبه شعبه کردیده وهریك از آنهـا طایفه طایفه شده اند ودرمیان آنهـا بعضی پیدا شده موجد این کلمه خبیثه کردیده اند که « حقماست حکومت

وبر دیکران است اطاعت»

وموافق صرفه ومصلحت خود اختراع قانونی نموده وبظلم واستبداد آنرا برقرارداشته ازیکطرف سلطه ودارائی وتنعم وازطرف دیکر تمام مشقات وزحمات انجمن را مقرر نموده اند

دربعضی از ازمنه وممالك انسان مالك انسان شده مثل حیوانات اورا خرید وفروش مینمایند ودربعضی ممالك دیکر اکرچه آزادی مطلقه از آنها سلب نشده ولی تمام نتایج زحمات آنها عاید کسانی میشود که آنهارا تحت اطاعت وانقیاد خود دارند وطوری با آنها رفتار مینمایند که عبودیت وبندکی برایشان ترجیح دارد زیرا صاحب بنده ئی برای انتفاع خود اقلا اورا نان میدهد لباس میدهد ومواظبت مینماید لیکن کسیرا که زرخرید نیست مادامیکه از او نفع میرسد بکار میاندازند وبعد بکلی متروکش میدارند شخصی که قواء جوانی بواسطه زحمت زیاد از او زایل شده وضعف

براو مستولی کردیده باید از کرسنکی وتشنکی درکوچه تلف بشود تعجب در این است منظر چنین شخصی که عمر خودرا بزحمت تلف کرده اسباب تنفرشان میشود واکر احیاناً لقمه نانی طلب نماید این سئوال برایشان ناکوار آمده اورا از خود دور وبکلی مضمحل مینمایند

بلی درهمه جا غرض شخصی وخود پرستی مواسات ونوع پرستی را ازمیان برده برادرها به برادرها میکویند ما ازجنس شما نیستیم خون ما ازخون شما رنکین تر وجنس ما ازجنس شما نجیب تر است ما واولاد ما ازنجبا وبرای بزرکی وحکومت زائیده شده ایم وشما فقرا برای خدمت وعبودیت ما خلق شده اید سزاوار نیست که خون ما باخون شما آمیخته شود

وبعضی بزرکی وشخصیت را بداشتن مال میدانند کسیکه دارای مکنت است همه جا جا دارد ومحترم است وانکه فقیر است از همه جا رانده ودرمانده است

بدین جهت است که امتیاز درجات وشئونات هرکه رااز روی

مکنت میدهند کسانیکه صاحب بضاعتند خود را ذی حق دانسته داخل هرکاری میشوند واز پرتو زحمات دیگران منتفع شده آنهارا از نتایج زحمت خود بی بهره نموده آلت انتفاع خود قرارمیدهند وکرده نامشروع خودرا قانون میخوانند قانون بعقیده ایشان حدودیست برای تزاید حکومت یك عدهٔ قلیلی از مستبدین برعموم ناس

ازروزیکه رشته مساوات وبرادری اولیه‌را مقطوع داشته اندمردم بدین حال گرفتار گشته نعمت وتعیش وراحت نصیب مشتی ازمستبدین شده وبرای دیگران نقمت وزحمت وذلت مقسوم گردیده است آن اشخاصی که صاحب امتیازاتند باسامی مختلفه تشکیل طبقات عالیه‌را داده اند وازاین اشخاص اخیره که دوچار زحمتند ملت مرکب شده است

مطلب دویم

شماکه ملت هستید آیا میدانید اولا ملت چیست؟

مردمانیکه در وسط روز درهر فصل سال لا ینقطع

جلو آفتاب وباد وباران مشغول زراعت هستند وعمر خودرا مصروف مشقات نموده بکد یمین وعرق جبین اغذیه عموم را فراهم میاورند ازجزء ملت هستند

کسانیکه بانواع زحمات ومخاطرات تن داده هیزم وزغال ازجنگل های سخت تهیه میکنند ودر معادن کارمینمایند ودر چاه های عمیق فرو رفته استخراج معادن وفلزات که مایحتاج ارباب صنایع وکسب است مینمایند وتمام عمررا مثل زراع صرف احتیاجات عموم میکنند ازجزء ملت هستند

مردمانیکه آهنگرند وهزار نوع مایلزم عموم را فراهم میکنند وهمچنین نساج ها که انواع پارچه هائیکه لازم زندگی عموم است درست نموده عمر عزیز خودرا صرف نفع عموم مینمایند ازجزء ملت هستند

کسانیکه محض خدمت بنوع تحمل مشقت خشکی ودریا وگرما وسرمارا کرده برای وسعت معیشت عموم بشهرهای مختلفه رفته اتساع تجارت میدهند ازجزء ملت هستند

ایا سربازانیکه برای حفظ وطن جان خودرا درکف دست گذاشته و عمر خودرا وقف عموم کرده اند از جزء ملت نیستند ؟

وهمچنین کسانیکه وقت خودرا صرف نفع عموم کرده مشغول تربیت مردم هستند وشب وروز درزحمتند واز اثر قلم آنها ملت از حضیض جهالت ومذلت باوج دانائی وابهت میرسد ودارای همه نوع ترقیات میشود غیراز ملت هستند ؟ ونیز کسانیکه بهروسیله وترتیبی است اسباب راحت عموم را فراهم آورده و از زحمت خود منظوری جزخدمت بنوع نداوند آیا جزء ملت نیستند ؟

فقط معدودی از متمولین مفت خور را استثنا کنیم باقی مردم جزء ملتند

بدون ملت هیچ ثروت وبزرگی وهیچ ترقی و زندگی ممکن نیست زیرا زندگی بدون اسباب ممکن نشود وتهیه اسباب درهمه جا جز بدست ملت میسر نگردد

فرض کنیم غفلتاً ملت مفقود شود برای انجمن چه باقی میماند مسلم است بعداز فقدان ملت فقط معدودی متفرق روی زمین باقی خواهد ماند که ناچار باید متحمل زحمت زراعت وسایر مایلزم خود بشوند وبرای زندگی و فراهم کردن مایحتاج خود انوقت جزء ملت خواهند شد

حالا دراین انجمن که غالب مرکب از ملتند و ازنتایج زحمات آنها زندگی مینمایند حالت ملت چیست وچه برای انها میکنند؟ آنها را بانواع مخاطرات دوچار نموده مانع از اصلاح کارو رفع صدمات آنها میشوند واز ثمره زحماتشان جز مختصری انهم باکراه بخودشان نمیگذارند و اتصالا به آنها بدگوئی وفحاشی میکنند وهمان رفتاریکه زراع باگاو وحیوانات خود مینمایند با آنها معمول میدارند بلکه یک درجه سخت تر مختصراً حال این بیچارگان رقیت وبندگی نامحدودیست وفقروذلت بدون امیدواریست

مطلب سوم

اگر رنج وتعبی که از ابتداء قرنها دراین کره نه از روی طبیعت بلکه بواسطه عیوبات وخودخواهی انجمن بملت وارد شده شمرده کردد مثنوی هفتاد من کاغذ شود

آیا همیشه همین طور باقی خواهد ماند آیا ملت خلق برای این همه زحمت ومحنت شده آیا استقبالی برای او نخواهد بود آیا درتمام عمر از هرکوشه وکنار ناله سختی وبدبختی او بلند خواهد بود آیا این بدبختی همیشه نصیب او شده وبهبودی برای او نخواهد بود ویاخدای رؤف مهربان آنها را معذب کرده که همیشه درتعب ومشقت باشد

نعوذ بالله اگر چنین تصور کنیم تکفیر بخود کرده خواهیم بود

طریقه خداوندی طریقه عشق ومحبت است وانچه که ازجانب خداوند است نه عذاب واسباب زحمت این بیچارکان است بلکه همه عطیه وانعامی است که بطور فراوانی

اطراف آنهارا فراکرفته

هوای خوش ونسیم روح بخش فصل بهار نیست جز بوزش مکرمت او وشبنم جان فزا که اسباب اطفاء حرارت تابستان است نیست جز بنفس مرحمت او

بعضی میکویند شما برای زحمت خلق شده اید وتقدیرتان چنین است

اگر بدقت ملاحظه کنید می بینید خود آنها باعث بدبختی شما شده زیرا راحت خودرا درزحمت شما قرارداده وبرشما مشتبه میکنند که تقدیر وسرنوشت شما زحمت و مشقت است وبجدو جهد چاره نمیشود وجلو تقدیر کوشش بی ثمر واز روی بی خردی است که جام می خون دل هریك بکسی دادند دردایره قسمت اوضاع چنین باشد

باین اراجیف که فقط ازروی هواوهوس وخودغرضی میکویند کوش ندهید راست است راحت ابدی که مطلوب همه است در دنیا یافت نشود و بایستی برای کسب معیشت و جلب

تحمل همه نوع زحمت را نمود وکار کرد لکن هرشغل وکاری نباید همیشه با آن رافت وشفقت خداوندعذاب وزحمت دائمی باشد بلکه بعـداز هر زحمت ومشقتی یك راحت و لذتی مقدر فرموده است فی المثل همه شبیه بدهقانی هستیم که اول زمستان مشقت کاشتن را متحمل شده درپائیز ثمرهٔ آنرا برمیدارد آیا زحمت او بدون راحت مانده وامیـدواری نتیجه زحمت اورا بدل براحت ومسرت نمیکند ؟ و . . . . . و . . . .

فقروفاقه ئی را که شما میگوئید تقدیراست وراه چارهٔ آن مسدوداست بالعکس طریق نجات از آن آسان است زیرا برای پیشرفت امورهیچ مانعی در طبیعت نیست بلکه درخود انسـان است وهروقت بخواهید میتوانید دفع آنرا نمائیـد برای اینکه انتفاع کسانیکه مانع ترقیات شما هستند از شماهااست وخودشـان بخوبی این مسئله را میدانند پس درمقابل شما آنهـا چه هستند وچه قـدرتی دارند شماها صدنفر هستید درمقابل هریك از آنها

اگر تاکنون از زحمات خود نتیجه ئی نبرده اید جای تعجب نیست زیرا غالب قانون صحیحی دردست نداشته ودر قلبتان هیچوقت مروت واحسان نبوده است

شما میتوانسته اید حقوق خود را مطالبه کنید ولی باسم حقوق شما حقوق دیگرانهم ازمیان رفته است شما میتوانسته اید بنای اخوت وبرادریرا بگذارید وحکومت خداوندی راکه حکومت رافت ومحبت است مجری وبرقرار دارید ولی بالعکس هرکس بفکر خود بوده ومنظوری جز جلب منفعت خود نداشته است

حرص وبغض شمارا منقلب داشته است اگر بقلب خود نظر کنید غالب این خیال مخفی رامی بینید که برای چه من زحمت بکشم دیگری درعیش وراحت باشد وبرای چه او بهتر ازمن باشد ؟ میل شما همیشه براین است که بجای او باشید وبجای او زندگی نمائید

پس این خیال باطل نه تنها رفع بدی نمیکند بلکه اسباب

دوام آن میشود بدی درخود ظلم است وظلم بد است هرکه
میخواهد فاعل آن باشد ولو بواسطه آن درعیش وراحت باشد

اکر بخواهید از زحمت برهید خوبی کنید وبوسایل
خوب متمسك شوید فرق است میانه قدرت کامله که عدالت
ورفاهیت بسته باوست باقدرت وحشیانه که ازظلم واستبداد
ناشی است

اکر بخواهید از بدبختی نجات یابید انقدرکه بفکر
خود هستید بفکر نوع خود نیز باشید خوش بختی آنهارا خوش
بختی خود وبدبختی آنهارا بدبختی خود بدانید عداوت را بدل
برافت وکبر ونخوت را بدل باخلاص ومحبت نمائید تا نفاق
اسباب افتراق شما نشود دیکری مسلط برشما نکردد وقتی
متحد شدید همه یکی خواهیدبود آنوقت کیست که مانع
اجرای مقاصد شما بشود (صدهزاران خیط یك تورا نباشد
قوتی) (چون بهم برتافتی اسفندیارش نکسلد) لیکن حالا که
هرکدام بفکر خود ونفع خود هستید هریك تنها خواهید بود

انوقت مستبدین مانع مقصود شما شده بواسطه هریك از
خودتان مسلط برشما میشوند ولی وقتیکه نفع هریك نفع عموم
ومقصود هریك مقصود عموم باشد کدام قوه ایست که برشما
غلبه نماید

آیا میدانید تکلیف شما چیست تا از حضیض مذلت باوج
ابهت نایل شوید

تکلیف شما این نیست که فقط فرد فرد درصدد
استراحت خود برآئید زیرا عموم ناس باز درحالت فقروفاقه
باقی خواهند ماند ودرحالت حالیه هیچ فرق حاصل نخواهد
شد خوب وبد کماکان وجود خواهد داشت فقط ترقی وتنزل در
عدهٔ از اشخاص خواهد بود نه درعموم

ونیز تکلیف شما این نیست که سعی در عزل ونصب
وتغییر وتبدیل حکام نمائید هرکه حاکم باشد فرق بحال شما
نخواهدکرد زیرا حکومت دردست جماعتی از متمولین
مستبدین خودخواه است که جز نفع خود مقصودی ندارند

وشمارا برای فایده جزئی خود میفروشند وهمیشه شما پایمال خود غرضی آنها خواهید ماند وهیچ وقت ظلم از میان برداشته نخواهد شد

پس تکلیف شما خیلی مهم است تکلیف شما اینست که متحد شده تشکیل عائله عموم وانجمن حقه را بدهید وبطوری که منظور خداوندی است عمل نمائید وقتیکه یکدیکر رامثل برادر دوست داشته وهریك نفع خودرا درنفع عموم و راحت دیکریرا راحت خود بداند واز معاونت بیکدیکر مضایقه نکند بدیهی است غالب بدبختی ها که نوع انسان را معذب دارد یکمرتبه برطرف خواهد شد وطریقه نوع پرستی ومساوات بمیان آمده بطوریکه خواست خداوندیست متحد خواهید بود

مطلب چهارم

بنابر شرحی که داده شد فهمیدید مقصدیرا که باید بطرف آن نایل شوید طبیعت که مربی کل است شمارا بطرف خود

جاذب است وطرقی را که بواسطه آن ازانواع بدبختی ها که شمارا احاطه کرده میتوانید نجات بیابید بشما نشان میدهد ومیل به بهبودی وبختیاری خود که منوط به بهبودی وبختیاری تمام برادران است بشما الهام مینماید بنا براین کوشیدن درنفع عموم کوشیدن درنفع خوداست وممکن نیست کسی از زحمات خود نتجه ببرد جزاینکه مقصودش خدمت بنوع باشد

فقط شناختن مقصدیرا که خداوند علامت آنرا کذارده است کافی نیست باید وسائلی را که بتوسط آن نایل بمقصد میشوید نیز بدانید که سعی و زحمت شما باطل و عاطل نماند

اینك من حقیقت را بشما میکویم ونجات در راستی است بعضی که جزحرص وتذویر چیزی ندارند میخواهند حقیقت را مستور بدارند وحال اینکه حقیقت مظهرخداوند است وهرکس حقیقت را مستورداشت منکرذات حق کردیده است

علمی که حاکم زندکی وهادی طرق رشد وترقی نوع بشراست همانا مرکب از شناسائی قوانین حقه انسانیت وپیروی به آناست ومجموعه این قوانین که تهذیب اخلاق نیز ناشی ازان میشود عبارت ازحقوق انسان ووظایف انسان است

تاکنون بعضی فقط ازحقوق شما بشما کفته وبرخی فقط ازوظایف شما بشما سخن رانده‌اند ولی انفصال این دوشیئی لاینفك موجب مخاطرات عظیمه است وباید شما هم عالم به حقوق خود وهم بصیر بوظایف خودتان باشید تااولی را مطالبه وثانی را تکمیل نمائید وبدین وسیله ازاین کرداب مذلت ومسکنت برهید

حقوق ووظایف توامند وفی المثل شبیه بدونخل هستند که تادرجوار یکدیکر نباشند میوهٔ ندهند پس باید دانست حق هریك چه ووظیفه هریك چیست

حقوق شماعبارت از وجودشمااست عبارت ازحیات وآزادی شمااست

آیا هریك حق زندکی وحق حفظ عطایای خداوندی را نداریم؟

آیا هرکدام در تقویت قوای جسمانی وروحانی خود بدون ممانعتی ذی‌حق نیستیم تارفع احتیاجات خودرا کرده درصدد ترقی برآمده خودرا ازعالم حیوانیت بعالم انسانیت ارتقاء دهیم وبقرب حق واصل کردیم

آیا انصاف است کسی را همیشه درذلت وجهالت اسیر داشت ومانع بینائی او کردید؟ درصورتیکه جدوجهد او در استخلاص ازجهالت موجب ضرر کسی نیست وفقط منافی باخیال کسانی است که راحت خودرا درمشقت وعیش خودرا در ذلت دیکران قرار کذارده اند

حال این اشخاص شبیه بدرندکانی است که بخواهند از طعمه خود دور واز خوردن آن محروم دارند

بنا براین آنچه برای هریك حق است برای تمام حق است وباید تمام زندکی کنند ودر اعمال وعقاید خود

آزاد باشند تا در صدد تکمیل نواقص خود بر آمده بمدارج عالیه نایل شوند پس باید هریك مراعات حقوق یکدیکر را بنمایند این است شناختن حقوق واجرای عدالت

ولی عدالت به تنهائی برای رفع احتیاجات ما کافی نیست ممکن است هریك بدون اینکه از حقوق خود تجاوز نمائیم زندکی کنیم ولی ازمعاونت یکدیکر که لازمه تعیش است محروم خواهیم بود واکر یکنفر کرسنه بماند هیچ کس باو اعانتی نکرده خواهد کفت من که نه ظلمی باو کرده ونه تضییع حق اورا نموده ام ومانع پیشرفت کار او نشده ام برود نان خود را پیدا کند تحمل او که بامن نیست

آنوقت فقرا وایتام ومرضا وضعفا همه درمانده خواهند شد هیچ تکیه کاهی وعمل خیری وجود نخواهد داشت بالعکس خودپسندی وکبرونخوت عالم را فرا کرفته هریك بفکر خیش وراحت خود خواهد بود (نه شکوفهٔ نه برکی نه ثمر نه میوهٔ دارم عجبم که پیر دهقان بچه کار کشت مارا) وجود چنین اشخاص

بی مصرف مثل جسد بی روح است وهیچ ثمر واثری بر ان مترتب نیست

چون ما محتاج بیکدیکر هستیم ومثل شاخه نازکی که به تنهائی طاقت اندك بادی ندارد بمعاونت یکدیکر ناچاریم وچون نوع بشر بدون ارتباط یکدیکر وانفاق کردن مالی را که از پرتو قانون عدالت شخصاً مالك است مفقود میشود برای حفظ خود محتاج بقانون دیکریست وآن قانون عبارت ازاحسان است واحسان که تشکیل اعضاء انسان را میدهد نیست جز اجرای وظایف وتکالیف که مبنی بر عدالت است

چه روزکاری دارد کسی که از تمام آزادیها محروم باشد وباختیار خود وبدون حکم واجازه غیری نتواند بهیچ امری مباشرت نماید ؟ وچه حالتی دارد ملتی که باین درد مبتلا باشد مسلم است حیوانات وحشی در جنکلها ومغاره ها خوش بخت تر وآسوده تر زندکی میکنند

چه خواهد بود حال کسیکه مفرداً خود پسنداند زندکی

کنند ونفعش بکسی نرسد وضررش نیز علی الظاهر بکسی وارد نیاید وفکری جز تعیش خود نداشته باشد؟ ونیز چه خواهد بود حال ملتی که مرکب از اشخاص خود پسند باشد وهیچیك بفکر دیگری وداد رس نوع خود نباشد ناله و فریاد صاحب درد بجائی نرسد ودرمانده ئی دستگیر نشود چنین ملتی ازتمام لذاید احسان وعشق نوع پرستی واز ثمره زندکی وحیات ابدی محروم خواهدبود

مقصود از حقوق آزادی وحریت است ومقصود از وظایف اتحاد ویکانکی است اتحاد عین زندکی واتحاد کامل زندکی کامل است

طبیعت کاملا احتیاجات مارا بایکدیکر نشان میدهد وآنچه را که می بینیم ومی شنویم آیتی است برمحبت ومعاونت یکدیکر آیا نمی بینیم پرستورا که دروقت ییلاق وقشلاق همه دریکجا جمع شده متحداً بیك نقطه حرکت میکنند از روی طبیعت احساس کرده اند که هریك تنها از

مخاطرات و صدمات راه درامان نخواهد بود بمعاونت و همراهی یکدیکر دریاها وخشکیها را طی کرده بمقصد میرسند واکر یکی خسته ودرمانده شد دیکری اورا معاونت کرده نمیکذارد در راه بماند وجان بدهد

مطلب پنجم

کفتیم حقوق شما عین هستی شما وحیات و آزادی شما است آیا هر انسانی شخصاً منفرد ازدیکری نیست آیا حیواتش مخصوص وقوای جسمانی وروحانی وخیال وعقیده اش منحصر بخود نیست اکر غیرازاین بود وجودی پیدا نمیکرد

پس حفظ شئونات خود ومیل به ترقیات درتحت قوانین عمومی و تلذذ بنعمای خداوندی بدون مانع و عایق عبارت است ازحقوق بدون حقوق هیچ ترتیب و ترقی و هستی وجود نخواهد داشت وحقوق ازاول خلقت درخمیرهٔ هریك سرشته شده است

پس حقوق هریك علیحده است وبایکدیکر مبادله

نمیتوانید نمود آیا تصور میتوان کرد که حیاتی باحیات دیکری مبادله شود؟ ممکن است کاهی خود را فدای نوع نمود ولی نمیتوان حیواة خود راباو واکذار کرد یاحیواة اورا تصاحب نمود

حقوق به محافظت نمودن خود وزندکانی کردن متضمن است حقوق تمام مایلزم زندکی را آیا خداوند انسان را اشرف حیوانات خلق نفرموده تمام حیوانات از طیور ووحوش وچرنده وخرنده هریك بقدر مایحتاج خود باکمال آزادی درمزایای طبیعت بهره مند هستندهمه یکسان وهیچیك در میان انها مستغنی نیست خداوند هریك را باندازه خود روزی میدهد

انسان که اشرف از انها است دارای دوحیواة است حیواة جسمانی وحیواة روحانی انسان نه فقط ازماکولات تغذیه میکندهرکله حقه غذای روح اوست وموجب تلذذاوست چه خواهد بود انسانی که عالم شد بقوانین اخلاق وشریعت که

اورا بخدا نزدیك وبنوعش متحد میسازد واورا بواسطه امتیازات عالیه تقوی ازجماد وحیوان ونبات تمیزمیدهد

انسان بواسطه علم بقوانین شریعت واخلاق پی بحقیقت اشیاء برده کشف مستورات مینماید ووقتی که باین نشاه که اول مرحله سختی وصدمه اوست قدم میکذارد ودامنه استقبال را مخوف وکشتی خیال را درکرداب عظیم متلاطم می بیند بواسطه علم است که بمقصد رسیده وبمعاونت طبیعت بتمام موجودات تسلط پیدا کرده منتفع میکردد وروز بروز تکمیل نواقص رامینماید بواسطه علم است که اززمین اغذیه خود رافراهم میکند بواسطه علم است که در مسافرت دریا باد را محکوم خود ساخته بساحل مقصود خودرا میرساند واز بخار بواسطه علم قوه غریبه حادث کرده بجای خود دراعمال مشکله بکار میاندازد

بنابر این علم بقوانین شریعت واخلاق حیواة روحانی انسان است وهمه کس حق علم ومعرفت باین قوانین را دارد

زیرا همه‌کس مستحق زندکی ومحافظت ونشوونمای خوداست

ومقصود از نشوونما ترقی بدون مانع است که انسان بطور آزادی قوای خود را در تحصیل مایحتاج خود که محدود ومشخص است بکار برد و حقوق خودرا که با آزادی وحریت جز او مشکل است همیشه در نظر داشته باشد

هیچ انسانی محکوم دیکری نیست آیا نه اینست که در طبیعت آنها یکسان خلق شده پس از روی کدام موضوع یکی حاکم بردیکری تواند شد هرکس فاعل مختار و آزاد در رای خوداست اکر انسان بوظیفه خود که آزادی در خیال وعمل است رفتار نمود از درجه انسانیت خارج وحیوانی خواهد بود لایشعر

از شما سؤال میکنم آیا کسی که عاری از عقل واراده باشد یا اینکه ارادهٔ داشته باشد ونتواند مجری کند و آلت غیرشود انسانش توان شمرد ؟

پس آزادی عین حقوق وحقوق عین آزادی است

اکر آزادی نباشد تمام قوانین اخلاق مضمحل میماند کسیکه افکار وخیالات واعمالش باجبار باشد چه توقعی ازاو هست واز نیك وبد وخیروشر چه تواند نمود

پس شما حاکمی جز ذات خالق متعال ندارید وارادهٔ او اینست که شما آزاد باشید وجد وجهد نموده بقرب او نایل کردید

منزه دارید خداوندی که انسان را اشرف مخلوقات خلق فرموده وتمام موجودات را محض وجود وتکمیل او قرار داده است

مطلب ششم

معلوم شد که حقوق از منشاء خود حافظ وجود انسان وقوانین لازمه مایحتاج انسان است اکرچه ممکن است تعدی به آن وارد شود ولی همیشه از متعدی خود دادخواه و هیچوقت منعدم و مضمحل نشود زیرا انعدام آن باعث انعدام تمام عالم است واکر آن معدوم شود تمام مخلوقات

معدوم خواهد گردید

لیکن انسان نباید بتنهائی زندگی نماید وخداوند انزوا را برای او مقدر نفرموده است انسان موافق طبیعت نشو ونما نمیکند وترقی حاصل نمینماید مگر در میانه انجمن و اختلاط باهم جنس های خود واز اتحاد افراد تشکیل ملل واز اتحاد ملل تشکیل نوع بشر یاخانواده عمومی داده میشود وما باید لاینقطع در ثبات این خانواده بکوشیم تا بدیهائی را که ناشی از خود پرستی است بر طرف کرده وبرنیکی هائیکه خداوند در راه ما منتشر داشته بیفزائیم

تصور کنید درختی را که تنها در بیابان ومحل باد و طوفان باشد روز بروز شاخه هایش خم شده وبرکهایش ریخته وکم کم خشك و مضمحل میشود همینطور است حال انسان مسلم است برای درخت آب وهوا فقط کافی نیست مأمنی نیز لازم دارد که از شر باد وطوفان محفوظ مانده شاخه های آن باعانت یکدیگر نمو نماید

درهر انجمنی فردفرد آن دارای حقوق مخصوصی است وبنا بشرحی که بیان کردیم حقوق هیچیك بکلی زایل نمیشود و مبادله باحقوق دیگری نیز نمیگردد و مجموعه این حقوق تشکیل حقوق ملت را میدهد زیرا ملت مرکب از انجمن است وهیچ انجمنی بدون ملت وجود نداشته ونخواهد داشت

پس ملت نیز مانند افراد خود بطور آزادی حق زندگی ونشو ونما ومحافظت خودرا دارد وهر صدمهٔ به حقوق او وارد آید بقانون خداوند وارد شده و هرچه آن صدمات شدیدتر باشد مصائبیکه تولید از آنها است عظیم تر خواهد بود

اکنون ای ملت بیچاره بگو چه بوده است حقوق تو وچه شد حقوق تو وچه باعث است که هنوز در زحمت وتعب مدتی درعبودیت وبندگی وچندی برقیت وبیکاری همیشه در زیر بار گران سختی وبدبختی هستی شبیه به چمنی که در بهار سرچین ودر پائیز لکدکوب مواشی واغنام میگردد آیا چه ثمرهٔ از این آزادی که فقط از روی مسخره است برده ئی

برای چه روی زمین در رنج و مشقتی واز نتایج آن که
بطور مساوات خلق‌شده محرومی برای‌چه بااینکه حاصل
زمین اطراف تورافرا گرفته زحمات توباعث فراوانی آن‌شده
غالباً از گرسنگی درناله وفریادی برای چه‌سرمای مستان را
عریان وگرمای تابستان را بی‌سامان هستی برای‌چه درمدت
حیات ازخرقهٔ کهنهٔ که بدن کوفته‌ات را حفظ کند واز قطعه
کرباسی‌که درگور که محل استراحت ابدی تواست جسمت را
بپوشاند بی‌بهره هستی وحال اینکه بارانی‌که از ابر سرازیر است
تمام نباتات را از گیاه ضعیفی که در قعر دره‌ها است تا
درختان قوی هیکل که برفراز قله‌های کوه واقع است از
رشحات خود سیراب می‌سازد

ای ملت بیچاره برای چه متألم وافسردهٔ واز استقبال
خود مخوف وترسناکی ومسرت خانوادگی مبدل بپریشانی
خیال توشده برای چه، آب خوش‌گواری که خداوند برای
تسکین عطش تو خلق فرموده به‌مزاق تو تلخ وناگوار

گردیده است چرا از اول سن خمیده در زیر بار زحمتی واز
انوار معارف که باعث حیات روحانی تست جز روشنائی
ضعیفی برتو نرسیده چرا اشعه آفتاب علوم ازافق ظلمانی تو
که ترا دران محصور کرده اند تابشی نمیکند مسلم است زندگی
دراین دنیا هیچوقت بدون رنج نخواهد بود واحتیاج وتعب
که مهیج همت است نیز شرطی از شرایط ترقی است ولاشك
انسان اگرچه درحقوق مساویست ولی مشاعرهمه یکسان
نیست وهمه‌کس در یکحال ویکزمان تولد نمیشود وازبرای
همه بیك‌اندازهٔ اسباب نشوونما مهیا نیست واز اینجاست که
هرکسی غالب یك حرفت و صنعت مخصوصی است و بشغل
مخصوصی می‌پردازد ودرحقیقت این‌تفاوت طبایع اسباب
معیشت‌انجمن وثروت عموم‌است ولی ازاین ثروت بایست
هریك قسمتی ببرند زیرا فرد فرد ملت شریك دراعمالند
ومنحصر باشخاص مخصوصه یاطبقات مخصوصه نیست تایك
نفر یاچند نفری ازسیری بنالند وبقیه ملت از فقروگرسنگی

در غالب جاها تعیش از ثروت طبیعی که از برای عموم مقدر است قسمت معدودی از مردمان که ملت را در تحت طبعیت خود دارند شده و این مردمان بدون اینکه تصور همنوعی را نموده رافت و محبت برادری را منظور دارند رفتاریرا که زراع با حیوانات خود میکنند با این ملت بیچاره مینمایند که تمام روز آنهارا بکاو آهن واداشته و شب علوفه مختصری بانها پیش نمیدهند

و این اشخاص برای صرفه خود ملت را بعبودیت خود آورده در پستی و جهالت نگاه داشته‌اند و از ترس اینکه مبادا روزی حقوق خود را دانسته درمقام اخذ آن برآید بکلی اورا از غور در امور سیاسی و قوانین پلتیکی و دخالت در کارهای عمومی ممنوع داشته اورا مطیع محض نموده‌اند

مسلم است غالب مشقات دنیا ناشی از این استبداد است و مادامیکه مساوات در میان نباشد بهیچوجه امید استخلاصی نباید داشت

مطلب هفتم

ای ملت بشنو انچه را که بتو گفته‌اند و بچه ترا شبیه کرده اند

میگویند تو رمه گوسفندی و آنها شبان تو بوده اند ترا وحشی و خود را انسان میدانند پشم و پوست و گوشت تو نصیب آنها است تو باید در زیر سایه آنها چرا نموده بعلفی قناعت کرده تولید و تناسل نمائی و آنها از گوشت تو سیر و از پشم تو گرم و از شیر تو متلذذ شوند

و نیز میگویند اقتدار سلطنت نسبت بملت همیشه مثل اقتدار پدر نسبت باولاد صغیر خود بوده است بدون آزادی و بدون ثروتی و بدون اینکه بتواند حکمی در خوب و بد و خیر و شر خود بکند ملت بیچاره منقاد محض در تحت حاکم مستبدی زندگی کرده مجبور اطاعت میل او بوده و هنوز در عبودیت و ذلت باقی است

بعضی برای حکمرانی بملت جز قوت و استبداد چیزی

نمیشناسند ومیکویند قوی صاحب قدرت است وقوی داوای حقوق است بدبخت ملت ترا لکدکوب ظلم میکنند این است نتیجه ضعف تو ازچه شکایت مینمائی ودرکمال ساده لوحی از عنوان استبداد سؤال میکنی آیا بهر طرف علایم آنرا نمیبینی آیا این شمشیرهای آخته وادوات ناریه آلات ظلم نیست؟

بعضی همچو تصور میکنند که حکومت ازروی استحقاق نصیب بیک خانواده شده وخداوند آنهارا بریاست برکزیده است پس برملت لازم است همیشه کورکورانه اطاعت نماید واطاعت آنها اطاعت خداوند است وبهرچه فرمان دهند ولو ازروی هوای نفس وخودخواهی محض باشد باید تسلیم شد چه کند بنده که کردن ننهد فرمان را واین عقیده نسنجیده خودرا شریعت خداوندی نامیده اند

ای ملت کوش به خرافات این اشخاص نده واین کفر وافتراء بحق را بانها واکذار وشریعت حقه وحقوق خودرا بشناس تابر آنها غالب شوی

تمام نوع بشر مساوی خلق شده وبنا براین هیچ امتیازی بریکدیکر ندارند هیچ کس وقت دنیا آمدن حق حکومت را باخود نیاورده وحاکم خلق نشده است اکر کسی از بدو حلقت محکوم اطاعت میل دیکری بود باید در اخلاق ودرانتخاب اعمال آزادی نداشته باشد پس دراینصورت نباید ثواب وعذاب صورت وقوع پیدا کند زیرا ثواب و عذاب وقتی است که انسان آزاد درانتخاب خوب وبد وخیر وشر باشد

پس استقلال شخصی واقتدار کامله حکم واحد دارد آنچه که باعث است که انسان من جمیع الجهات آزاد ومختار بنفس خود باشد همان چیز باعث است که انسان صاحب اخلاق ومسئول درنزد خدا وقابل تقوی وپرهیزکاری باشد شعور ومختاریت وآزادی ازخصایص انسان وتمیز او با حیوان است

هیچ کس نمیتواند استقلال ومختاریت خودرا بدیکری

واكذار كند زيرا امكان نداود كسى از طبيعت خود استعفاء بدهد يا از انسانيت خارج بشود و از مختاريت شخصى مختاريت انجمن و ملت ناشى ميشود

وقتى شفقت و نوع پرستى اسباب ارتباط مردم و سبب شركت و معاونت در امور عموم شد آيا نفع اين شركت و معاونت عايد هريك از آحاد ملت نخواهد كرديد

در آن شركت حقوق همه مساويست اكرچه در خلقت و مشاعر تفاوتى داشته باشند و نيز ارتباط آنهاكه موضوع اتحاد و نفع عموم است بايد منوط براى و رضايت هريك از افراد

پس هيچ كس مجبور نخواهد بو كه برخلاف ميل خود رفتار كند و وقتيكه ميل عموم بشرائطى چند متحد شد اين ميل عموم يا ميل ملت بدون اينكه فسادى در اخلاق ظاهر سازد يا بعدالت و احسان ضرر برساند تشكيل قانون ميكند پس قانون علاوه براينكه به حريت مطلقه خلل نميرساند مؤيد

همان آزادى و حريت است و بنا بر مصلحت جمهور متوجه مقصد نافعى است براى عموم

اكر يكى يا چندين نفر به آمال و اغراض شخصى خود قواعدى را ترتيب بدهند آنقواعد هرچه باشد قانون نخواهد بود بلكه منافى با اصول قانون است و عملى خواهد بود نامشروع و هادم مقاصد عموم انجمن حقيقى و وقتيكه در بناى طبيعى مساوات مملكت خللى بهمرسيد و حكومت مخصوص بطبقات اعيان و اشراف شد ناچار موجب اغتشاش و ظلم ميشود زيرا شركت حقيقى عموم بدل باستبداد شده است ازچه است بعضى حاكم و فرمان دهند و ازچه جهت برخى محكوم و فرمان بردارند آيا كه اينهارا محكوم آنها نمود و آيا كه به آنها كفت برادران شما بايد در تحت حكومت و انقياد شما باشند و شما مالك رقاب آنها باشيد آنها زحمت بكشند و نتيجه رنج و مشقت انها عايد شما بشود ؟

پس هر قانونيكه بميل و اجتهاد ملت نباشد اطلاق قانون

بر آن نتوان کرد

شمارا از سلطنت و حکومت وامنای دولت ترسانده بشما خدعه میکنند بشما سابقا گفتیم سلطان وحاکم خودتان هستید وملت حقا ذاتاً آزاداست وقدرتیکه بدست یکنفر یاچندین نفر جاری میشود باید ناشی ازخود ملت باشد فقط آنهااجرای قانون ومیل ملت‌را باید بکنند وشغلی جزاین نداوند فقط برای همین انتخاب شده نه برای فرمان دهی بلکه برای اطاعت وهرکاه ازاطاعت ملت سرپیچی نمایند آنهارا مثل یك وکیل خائنی ازشغل خود خلع مینماید اینست حقوق آنها ولاغیر

این مسئله را نیز بدانید وقتیکه زحمت ظلم واستبداد شمارا بمطالبه حقوق خود که مستبدین ازشما غصب کرده‌اند مصمم میکند انوقت شما را باسم مفسدین قلم داده شمارا یاغی وطاغی میخوانند

آیا یاغی بکه شده اید وطغیان بکه نموده اید طغیان در

صورتیست که نسبت بحاکم حقیقی باشد یعنی بملت چگونه ملت بخود طغیان میکند یاغی طاغی آن اشخاصی هستند که ازپرتو ملت صاحب امتیازی شده بواسطه حیل وغلبه آنهارا مطیع وطابع خود ساخته اند وقتیکه ملت سرپیچی از تحکم آنها کرد نظم وقانون‌را برهم نزده بلکه انرا برپاداشته ومیل خداوند را که عدالت ومساوات‌است مجری نموده است

مطلب هشتم

ای مرد زارع که تمام عمر در رنج وزحمتی واز زمین حاصل خیز خود بی بهرهٔ چه سبب دارد وقتیکه تمام طبیعت به طلوع صبح خندان‌است وتمام مرغان درترنم وخزنده‌ها در تعیشند تو بدبختانه متفکر وخاموشی چه سبب دارد که انوار خور که مانند شکفتن گل ازمشرق متشعشع است ظلمت جبههٔ ترا زایل نمیسازد

هرزنبوری کندولی وهرموری لانهٔ دارد برای اینکه در آن راحت نماید وتو بدبختانه بی سکنا وسرگردانی

عنکبوت دارای پردهٔ ایست که اورا از سرما محفوظ بدارد و
تو بیچاره لخت و عریانی ضعیف ترین کرمها در کیاهات جا
وغذائی دارند وتو محروم ازاین و آنی!!

نه اینکه خدا برتو رحم نموده یا العیاذ بالله بتو ظلمی
کرده است بلکه خدا تمام نعمتهارا برتو تمام کرده ولی جنس
تو ازتو غصب کرده اند ازعطایای خدا چه برای تو باقی
کذارده اند حتی ازقطرهٔ آب دریا تورا ممنوع داشته ودرتحت
انحصار آورده اند

باز تکرار کرده میکوییم تمام دردهای ما ناشی از عیوبات
انجمن است وتمام امور بواسطه خودغرضی بعضی ازاشخاص
ازمقصود اصلی خود منحرف شده است ومادامیکه همین
اشخاص مقنن قانونند هرکز بهبودی نباید منتظر بود هرکاه
اینها میل وخیالشان ازروی عدالت نفع عموم بود وشما از
آنها مترصد خدمتی بودید آیا درانحال تفوق برشما داشتند؟
آیا تمام کارهای راجعه بعموم را منحصر بخودشان مینمودند

آیا ازروی غیرت وخیرخواهی شماست که شمارا ازمنافع
خودتان باز میدارند؟ آیا برای خودشان است یابرای شما؟
برای منافع خودشان است یابرای منافع شما که مدعی ریاست
وحکومتند؟

اکر برای منافع خودشان است بچه عنوان واز
کجا است این امتیاز واکر برای منافع شماست آنها که شمارا
بی تمیز دانسته میکویند خیروشر خودرا نمیفهمید ومانند
بهائم هستید ......و......

ماهمه مخلوق یك خالق وهمه برادر هستیم وخالق متعال
هیچوقت برادر را بنده برادر قرار نداده ونفرموده است
یکبرادر حکم کند وبرادر دیکر محکوم شود

پس تمام نوع بشر اعانت وعدالت واحسان را مقروض
یکدیکر هستند وانجمنی که اغراض هوا وهوس انقدر سخت
ومستبد درانظار جلوه داده فی نفس امر نباید جز اتحاد و
اخوت وتقویت یکدیکر مقصودی داشته باشند

ایا قبل از ایجاد ملت پادشاهان و بزرکان و اشراف وجود داشته اند؟ اکر ملت بطور تساوی و آزادی قبل از این امتیازات وجود داشته و اکر این امتیازات از روی دزدی و تقلب و استبداد نبوده پس تمام این امتیازات از خود ملت و میل مستقله او و سلطه ابدی او ناشی شده است اکر غیر از میل ملت باشد تمام این امتیازات نامشروع و مخالف قانون خواهد بود اشراف و اعیان و سلاطین و صاحب امتیازاتیکه مدعی استحقاق بزرکی هستند و ملت را مستحق محکومیت خود میدانند مردمان ظالم مستبد آشوب طلبی هستند که قصدی جز هلاکت و خرابی انجمن ندارند

ملت تاسیس امتیازی نکرده و ایجاد درجهٔ ننموده فقط موافق قوانین که خود ملت مؤسس آن بوده و میتواند آن قوانین را تغییر دهد تعیین اشغالی نموده است یعنی این شغل را بیکی و آن شغل را بدیکری محول کرده تا مقاصد ملی را انجام دهند

ای اشخاص مذور که خودرا مسلمان میدانید اقلا بفرمایش خاتم رسل و هادی سبل ص کوش کنید که میفرمایند (سید القوم خادمهم) کسیکه میخواهد رئیس ملت بشود باید خادم هریك باشد و بهریك صادقانه خدمت کند

پس ای ملت اکر شخصی ولو هر که باشد جسارت ادعای ریاست شمارا بکند مبادا بکذارید فشرده ظلم استبداد او بشوید و از اشخاصیکه شمارا از جانب خدا امر برقیت میکنند کول نخورید دروغ میکویند که شما ملت از علم و ادراك بی بهره اید و نمیتوانید به خودی خود سلوك کنید و برای انتظام امور خود مجبور بداشتن حاکمی هستید میخواهند شمارا در کرداب جهالت و حیوانیت مستغرق دارند

کوش بحرف این اشخاص ندهید حقوق شما است که کسی نتواند حکمی بر شما کند و برای شما قانونی بمیل و غرض شخصی خود مقرر دارد بایستی قانون صادر از میل خودتان باشد و مجری آن فقط وکیل غیر مستقلی است از طرف خودتان

وقتی به حقوق خود رسیدید وازروی عقل عمل نمودید مسلم است این وضع بکلی تغییر میکند رنج ومشقت عموم تخفیف مینماید افراط وتفریط ثروت بی‌حد وفقر بی‌اندازه که اسباب یاس وتاثر نوع بشر است زایل میشود نکبت وذلت فقر بر طرف واغذیه روحانی وجسمانی موفور ودرمیان برادران بطور مساوات قسمت میگردد دیگر اطفال زمانیکه پدو خسته و درمانده وارد میشود بعجز وزاری طلب نان و فریاد قحط و غلا نمیکنند ودستهای کوچك را جز برای شکر عطایای خداوند به آسمان بلند نمینمایند مادر همیشه متبسم واززندگانی خود بشاش و پدر هماره ازنتایج زحمت خود خورسند وامیدوار باستقبال خود است

مطلب نهم

شناختن حقوق فقط مارا کافی نیست برما لازم است وظایف وتکالیف خودرا نیزبدانیم زیرا اجرای وظایف اهمیتش کمتر از انجام حقوق نیست وهردو موافق احکام

خداوندی برما متحتم وواجب است وبدون حقوق ووظایف امیدی برای ما باقی نیست

حقوق حافظ هستی وزندگانی شما و باعث آزادی و حریت شما است بواسطه حقوق است که شخصیت شما مصون میماند ودیگری بمحض ورود نمیتواند مالك رقاب شما شده بمیل وهوای نفس خود شمارا آلت قرار بدهد

ولی باید دانست که هستی و آزادی به تنها مارا کافی نیست زیرا هیچ شیئی منفرداً درعالم استقامت پیدا نکرده و بخود متکی نبوده وازخود تغذیه نموده بلکه ازبدو خلقت مدارعالم بدادو ستد ومعاونت در امور بوده واگر غیرازین بود رشته زندگی بکلی مقطوع میگردید آیا کیست که بتواند کاملا بدون اعانت وکمك دیگران زندگی کند زیرا ماچه در طفولیت وچه در بلاها وامراض بلکه درهمه چیز محتاجیم باعانت غیر انکسیکه تصور میکند که تنها بدون ارتباط بانوع که نه چیزی از دیگران بگیرد ونه چیزی بغیر بدهد میتواند زندگی کند

مثل وحشیان جنکل خواهد بود بلکه کمتر از وحشیان جنکل برای اینکه آنها نیز بجماعت ودرعائله زندکی مینمایند حیوانات باجفت وبچه خود انسی دارند واز آنها پرستاری میکنند ودر موارد دفاع واشتغال بکارهائیکه محتاج الیه عموم است باهم شرکت مینمایند انسان منزوی همیشه ازمحبت نوع ووجدان محروم ودر حوزه خلقت درختی است بی ثمر وجمادی است بی اثر

پس همینطور که میل ومحبت غریزی حیوانات را موافق قوانین مخصوصه خودشان بیکدیکر نزدیك میسازد همینطور وظایف نیز تمام مخلوق آزادرا بیکدیکر متحد مینماید وظایف اساس انجمن وشرط اهم وجود عموم است

حقوق باعث اینست که هرکس مصروف ومتوجه شخص خود میشود زیرا مقصود فوری حقوق محافظت شخصی است وهرحقوق اصلا شخصی است پس مطالبه حقوق تمنای نفع خوداست بنابراین فقط حقوق بدون

وظایف خودخواهی محض است وموافق قوانین اولیه میتوان عین بی عدالتی وظلم دانست آیا ظلم مکرنه اینست که انسان مطلقا خودرا بدیکران ترجیح داده آنهارا فدائی خود نماید ارتکاب بقتل وسرقت وجنایتی جز اینست که دیکریرا بهوا ومیل خود فدائی خود نموده است

وظایف بالعکس هرکس را مصروف ومتوجه بغیر میسازد زیرا مقصود وظایف بمحافظت وخیرعموم است انجام وظایف خدمت وانتفاع بغیراست پس وظایف مطلقه اخلاص وفنای محض وعین عدالت است آیا عدالت ومحبت نوع نه اینست که انسان دیکرانرا برخود ترجیح داده و خودرا فدائی آنها بداند

حقوق را باید مقدس داشت زیرا حافظ نوع وباعث وجود انجمن است وظایف را نیز باید مقدس دانست زیرا حافظ انجمن وباعث اتحاد آنهااست وبدون وظایف هیچ کس ترقی نکرده ونخواهد توانست زندکی نماید

اگر حقوق همیشه محفوظ ووظایف انجام داده میشد چقدر اسباب نیکبختی وسعادت و باعث پیشرفت وترقی نوع بشر میبود

از کجاست وازچه جهت است این نظم غریب وترتیب عجیب که در طبیعت دیده میشود آیا نه جز اینست که در تمام موجودات بجای خود و مستقیم در محل خود است و هریك مطیع قوانین مخصوصی است که بدون تخلف شغلی را که خداوند برای آن مقرر داشته انجام میدهد از خورشید جهان تاب تا ذرهٔ بیمقدار محکوم بانجام یك مقصودند اگرچه بطرق واسباب مختلفه باشد وتمام موجودات دراین عالم شریك در ترقی ونمو یکدیگرند همینطور کروات نیز بعداز دورهٔ ترقی خود تجزیه شده جزء کروات دیگر میشوند

اگرچه هیچ مخلوقی وجودش بسته بوجود دیگری نیست ولی محض دوام زندگی بایست همیشه جاناً ومالاً بهمدیگر معاونت نمایند زندگی عبارت است از استفاده روح ومردن عبارت

از تسلیم آن است حیات حقیقی فناء ونیستی در راه دیگران است

آنچه راکه جماد ونبات وحیوان لایشعرانه بواسطه یك محرك ومقدر محتومی بجا میاورند انسان باید باکمال شعور وبطور آزادی به آن عمل نماید اطاعت نوع را که خود فردی از آنست نموده برادر نوعی را مانند خود دوست بدارد وخیر اورا خیر خود دانسته از خوشوقتی او خوشوقت واز بدبختی او دلتنگ گردد خدمت اورا برخود فرض و وجود اورا عین وجود خود بداند وفنای او باشد تا اتحادی را که منظور خداوند است تکمیل نماید

مطلب دهم

وظایف راجع بتمام موجودات است زیرا هرکس که در این عالم وجود دارد مشیة کامله انجام شغلی باو محول است وهمه از عطایای الهی بهره مند وحق تعیش وتمتع شد آنرا دارند انعدام وتکدر نعمتی بواسطه اغراض

شخصی موجب اختلال معیشت است وعملی خواهد بود نامشروع و مخالف قانون انتظام

ستایش کنید خداوند را در ادنی خلقت او و دوست بدارید هر ذی روحی را همچنانکه خداوند او را دوست میدارد

خداوند انسانی را که عقل داده و اشرف مخلوقات وسلطان طبیعتش قرار داده نخواسته است ظالم مردم آزار باشد نظر ملاطفت ومرحمت او شامل حال تمام موجودات است حتی از مور ضعیفی که در زیر پای ماست منصرف نیست

هیچ انجمنی بدون وظایف تشکیل نمیگردد زیرا بدون وظایف هیچ ارتباطی میان مردم پیدا نمیشود وچنانچه کفتیم وظایف شامل است عدالت واحسان را *

روا نداشتن آنچه را که بخود روا ندارید معنی عدالت است

اعانت و افاضه بغیر آنچه را که خود مایل باستعانت واستفاضه هستید معنی احسان است

یکی از حکما حکایت میکند: شخصی بود که در کسب وصنعت خود بکدیمین وعرق جبین نان خود وعیال خود را فراهم آوردی و به آسودکی زندکی میکردی اتفاقا قحط وغلائی در مملکت پیداشده وکسب او نیز کساد کشت بدفعات آنچه راکه کرد آورده بود فروخته خرج خود ونفقه عیال نمود تا وقتیکه بکلی از هستی ساقط ودرمانده کردید دونفر همسایه داشت که یکی بسیار باضاعت وباثروت دیکری نیز تا یکدرجه براحت زندکی میکرد شخص فقیر نزد همسایه متمول خود رفته خواهش اعانتی نمود همسایه متمول خواهش اورا رد کرده جواب کفت آنروزی که مشغول کسب بودی آیا من ازمزد تو کسر کذاشته یامانع کارکردن توشدم که حالا باید بتو کمك واعانت کنم اورا محروماً ازخود دورکرد بیچاره افسرده و مایوسانه بخانه خود معاودت نمود دربین راه

همسایه دیگر را ملاقات کرد شخص همسایه از او پرسید چرا انقدر
افسرده و سبب دلتنکی تو چیست تفصیل را باکمال تأثر بیان کرد
آنشخص اورا غمخواری کرده کفت نباید از اتفاقات دنیا
ملول شد اکر تو بی چیز و پریشان شدهٔ خداوند جزئی
بضاعتی بمن داده است با تو قسمت و همراهی میکنم بجای تو
برادر منی چطور راضی میشوم برادرم درسختی و بدبختی
باشد و من در عیش و تنعم اورا بخانه برده زمان سختی اورا
متحمل شد تا خود او دوباره بکسب مشغول شده راحت
خودرا فراهم نمود

بعد از مردن آنها همسایکانرا بخواب دیدند که قاضی
کل هردورا درمعرض حساب آورده به همسایه بابضاعت
کفت تو اکرچه در دنیا خلاف قانون نکردی و مال کسی را
غصب نکردی و به حقوق کسی تعدی ننمودی ولی چون
خودپرستی شعار تو بود و به همسایه خود رحم ننمودی طریقه
احسانرا فراموش کردی دراین دنیا از همهٔ نعمتها محروم

خواهی بود وبدیکری روکرده فرمود توچون بوظایف
خود عمل نمودهٔ احسان ونوع پرستی را ازدست ندادی در
این دنیا نیز از انعام بیکران متنعم و از نتایج حسنات خود
بهره مند و متلذذ خواهی بود

مطلب یازدهم

وظایف چندین اقسام مختلفه دارد بعضی وظایف
عمومی است و برخی وظایف خصوصی وظایف عمومی
تشکیل ارتباطات عموم را میدهد ووظایف خصوصی از
روابط مختلفهٔ بین عموم مشتق است

هرکاه از عقلی که بهیچوجه موهومی باو راه نیافته واز
ضمیریکه هیچ غرضی اورا فاسد نکرده وظایف انسانرا
سؤال نمائیم جواب خواهد کفت انسان نسبت بیکدیکر
مقدس و محترم است وتعدی به آزادی ومال وحریت شخصی
موجب است خلاف انتظام وهتك قوانین وجدانی که حافظ
نوع بشراست ارتکاب این عمل درهر قرن ونزد هرطایفه باسم

شنیع جنایت موسوم شده است

صدائی است ثابت و ابدی که از برون وصدائی است نیز که از درون شما بشما همیشه ندا میکند که ای انسان تو ابداً مرتکب قتل وسرقت وهتك حرمت وعصمت کسی نباید بشوی حتی خیالات تو باید ازاین قبایح منزه باشد

کسیکه خون برادرش را بریزد دردو دنیا مبغوض و ملعون است وهمچنین مبغوض است کسیکه به حیله وتدویر یازور وغلبه آزادی ودارائی برادر خودرا غصب نماید واسباب نفاق وتفرقه خانواده و برادر خود که هزارکونه بغض وعداوت و بخل وحسد و خانه ویرانی ناشی از آنست بشود به بینید کیاهات ضعیف را که درمزارع پهلوی یکدیگر سبز شده اند وریشه آنها بیکدیگر مرتبط است تمام این کیاهات از زمین تغذیه نموده نمو میکنند و هیچکدام نقصانی بدیگری وارد نیاورده نه شیرهٔ یکدیگر رامیمکند و نه کل همدیگررا پژمرده ونه عطر یکدیگررا مضمحل مینمایند

چرا بایست انسان نسبت بیکدیگر کمتر از نباتی باشد

دور کنید از قلب خود هوا و هوس وخیالات بد را زیرا تصور خیالات وهواوهوس های نفسانی خود مثل ارتکاب به آن است

حذر کنید از الفاظی که مثل سم قاتل کشنده‌اند و زبان خودرا نکاه بدارید ومرتکب غیبت واتهام نشوید بغض و حسد وانتقام وخشم قلب انسان را مکدر نموده دائماً تولید فتنه وفساد مینماید اکر کسی بشما اهانتی کند براو ببخشائید برای اینکه بشما نیز به بخشند کیست که هیچوقت شاکی نداشته تا مستحق عفو نشود؟

خودرا بخطا بطرق غیرمستقیم نیندازید وهمیشه براست کوئی ودرست کاری اقدام نمائید وزبان خودرا ازتکلم بالفاظ قبیح مستهجن که باعث انزجار قلوب وهتك حقوق مدنیت وانسانیت است محفوظ دارید واز افعال رزیله که دور از عالم انسانیت است واز درجه شخص کاسته برتبه

حیوانیت تنزل میدهد اجتناب نمائید ازارتکاب باعمال زمینه عقل انسان را مختل ودر انظار پست وکریه المنظر میسازد

درانسان دوجنبه خلق شده جنبه روحانی وجنبه حیوانی تقویت یکی اسباب ضعف دیکری میشود سعی کنید جنبه روحانی را برجنبه حیوانی غلبه دهید تااینکه ازاین نشاء حیوانیت خارج وبمدارج عالی انسانیت نایل شوید

دراینحال ضرر شما بدیکری نرسیده وبعدالت رفتار کرده اید ولی باز وظایف عمده ومقدسی نیز برشما واجب است که ازعهدهٔ بر آئید

کسیکه فقط مرتکب عمل شنیعی نشده وبنوع خود ضرری نرسانیده ولی نفعی هم ازاو بکسی نرسیده است آیا این شخص اداء دین خودرا کرده ونزد خداوند مسؤلیتی ندارد؟ آیا خالقی که درقلب ما محبت واحسان ودیعه کذاشته مارا غیراز حفظ حقوق نوع بفضائلی اهم وانفع دیکر امر نفرموده است؟

فرض کنیم یکنفر فقیر یا ازعدم بضاعت یا بواسطه حدوث بلاها درکنار کوچه افتاده باکمال عجز ازهریك اعانت میطلبد به بینیم آیا میان کسی که براو میکذرد وبفریاد او اعتنائی نکرده میکوید منکه سبب بدبختی او نشده ام باید درفکر حال خودم باشم واسباب استراحت خودرا فراهم آرم باکسیکه مثل برادر اورا بمنزل برده باکمال رأفت و مهربانی درد اورا درمان میکند هیچ فرق وامتیازی نیست

روی زمین همیشه مصائب زیاد بوده وخواهد بود ولی آن مصائب را باید تسکین وتسلی داد

وقتی برادر شما کرسنه ماند برشما واجب است اورا سیر کنید واکر برهنه است اورا بپوشانید اکر بی منزل وماوا است اورا پناه دهید یا اکر ناخوش است ازاو پرستاری کنید زیرا او بمنزله پاره تن شما است وتمام اعضاء یکدیکرید (بنی آدم اعضاء یکدیکرند که از آفرینش زیك جوهرند چو عضوی بدرد آورد روزکار دیکر عضوها را نماند قرار

توکر محنت دیکران بی غمی نشاید که اسمت نهند آدمی)

انواع ضعف وناتوانی وفقروبی نوائی برای انسان مقدراست لکن هرضعفی را تقویت وهرفقری را اعانتی لازم است آیا بدون اعانت وامداد یکدیکر حال انجمن چه خواهد بود؟ آیا حال اشخاصی که ازضعف ودرماندکی درفقر وفاقه و از بی عقلی وجهالت اسیر ظلم اشرار شده چه خواهد کردید؟

مدافعه ظلم را مثل اینکه ازخودتان میکنید از آنها نمائید وهمچو تصور کنید که برخودتان ظلمی وارد آمده زیرا برادر شما مثل خودتان است طوری رفتار کنید که ایتام شمارا پدر خود وبیوه زنان وناتوانان شمارا نکهدار خود وغربا شما را برادر خود بدانند چشم نابینایان ودستکیر افتادکان باشید

بزبان خوش والفاظ این قلوب افسرده غم رسیدکان را تسلیت دهید وبدست مشقت سرشك از روی تلخ کامان پاك کنید تاچاره هردرد وغمی بواسطه رافت ومهربانی تسلی یابد وکدورت زندکی بواسطه نور محبت برادری برطرف

شود مثل اینکه ظلمت شب بواسطه اشعه خورشید زایل میکردد

نصایح سودمند ومواعظ دلپسند درجای خود از انفاق مال مفیدتر است آموختن علوم وانتشار آن مثل افشاندن بذریست که همیشه در هرجا باشد حاصل خود را میدهد

از رنج وزحمت درراه صلح وامنیت هیچوقت خسته نشوید زیرا امنیت اساس هرخوشبختی است متحمل رنج دیکران باشید تااینکه متحمل رنج شما بشوند کیست که ازضعف ودوچار بمشقات مصون باشد درناملایمات وسوء رفتار دیکران صبور باشید زیرا صبر بهترین مدافع ناملایمات است

محترم ومقدس بدارید حیات وآزادی وملك دیکران را وکمك کنید آنها را به حراست وترقی حیوة وآزادی وملك خود

واین دو شامل وظایف عدالت واحسان است وشرح آن نامتناهی است زیرا راجع بتمام افکار واحساسات

واعمال انسان است واصل مقصود محبت است وقتی محبت داشته باشید هرچه را میل دارید بکنید زیرا غیراز عدالت ونیکی میل دیگری نخواهید داشت

وتکمیل قانون نمیشود جز بواسطه محبت

مطلب دوازدهم

چنانچه گفتیم علاوه بر وظایف عمومی وظایف خصوصی نیز موجوداست که اول آنها وظیفه خانوادگی است

فامیل (خانواده) جزء اصلی انجمن است وارتباطاتیکه تشکیل خانواده را میدهد ازطبیعت ناشی است ووجود عقیم (بدون اولاد) وجودیست ناقص پس زن متمم مرد است وازروی طبیعت جاذب ومجذوب یکدیگرند وازحیث جسم اگرچه مغایرت دارند ولی ازحیث وجود متحدند واولاد که نتیجه آنهااست در واقع امتدادیست ازوجود آنها که بواسطه تناسل پی در پی همیشه متحد ولامتناهی است

بنابراین مزاوجت بقانون مستبدی نیست بلکه

اتحاد جسمانی وروحانی یکمرد مجرد بایکزن مجرده است که بواسطه این اتحاد تکمیل یکدیگر را مینمایند وهرگاه خللی بارکان مزاوجت وتقدیس آن وارد آید هتك قوانین طبیعت ومخالف اراده خالق شده واسباب هزار نوع قبایح ومفاسد خواهد گردید

بعضی عقاید قبیح شنیعی که قاطع رشته مزاوجت است دیده میشود بپرهیزید ونفرت داشته باشید ازاین عقاید سخیفه که انسان را بکلی ازعالم انسانیت خارج وبدرجه حیوانیت تنزل میدهد

حقوق مرد وزن وزوج وزوجه مساویست ولی استعداد وشغل هریك مختلف است زن برای خدمتکاری و کنیزی مرد خلق نشده بلکه مونس ومعاون مرد است وهردو ازیك گل سرشته شده وازیك گوشت وپوستند می بینیم هر قدر مشاعر واخلاق ملتی ترقی میکند زنهای آن ملت محترمتر وآزادتر میشوند ولی نه آزادیکه اسباب

تمرد از قوانین و وظایف آنها باشد بلکه آزادیکه آنهارا از رقیت و بندکی خارج میکند

ای مردها محبت واحترام وحمایت از زنهای خود برشما فرض است و ای زنها برشما نیز محبت و تعظیم و تکریم مردهای خود واجب است وهریك مدیون محبت بیکدیکر هستید خداوند مردرا قوت داده تا تحمل مشاغل سخت را نماید و بشما زنها رؤفت و ملایمت داده تا بواسطه آن رفع خستکی مردهای خودرا نموده اسباب بهجت وسرور آنها شوید وزحمت آنهارا بدل براحت کنید

وقتیکه دست نوازش برسر وروی مرد میکشید آیا تمام خستکی های او برطرف نمیشود؟ وقتیکه قلب مرد مهموم وافکارش پریشان است آیا یك کلمه ملایم یا یك نظر مشفقانه شما قلب اورا تسلی و خیالاتش را راحت نمیکند وغم واندهٔ او مبدل بخرمی وبشاشت نمیشود؟

طبیعت خود سرمشق ودستوری است برای ما مشاهده

کنید حال حیوانات ضعیف را نسبت بیکدیکر در هر خطر وزحمتی پناه به جفت ولانهٔ خود میبرند اکر دان وعلفی درهر جا پیدا کنند فوراً باشیانه برده باجفت خود مشارکت میکنند

ولی مقصود از ازدواج نه فقط سهولت وراحت زندکانی مرد است بلکه مقصود اصلی تناسل وبقای نوع است ای پدران ومادران کدام یك میتوانید شرح لذت مقامی را نمائید وقتیکه اول ثمرهٔ محبت خودرا در آغوش کرفته عین وجود ثانوی خودرا دراو مجسم می بینید؟

علاوه بر وظایف مردوزن که شرح آنرا دادیم وظیفه دیکر نیز بر آنها محتوم است که از عهده بر آیند و آن حفظ وتربیت اطفال است والا حال این مخلوق ضعیفی که بواسطه خود آنها پا بعالم حیاة کذارده اند چه خواهد شد؟ برمادر فرض است که شیر بانها داده مادام طفولیت پرستاری ومواظبت از حال آنها کند وبر پدر نیز واجب است علاوه بر محافظت ومحبت پدری خوراك ولباس ومایحتاج

انهارا تاحد بلوغ انها ازعهده بر آید

پس کسیکه اوقات خود ونتیجهٔ زحمات روزانه خودرا صرف بوالهوسی وتبذیر نمود چگونه خواهد توانست از عهدهٔ نگاهداری وتربیت اطفال خود بر آید

مردیکه وجه مخارج یومیه خودرا صرف مسکرات وسایر منهیات کند بلاشك عندالله مؤاخذ ومسؤل وظلمی بزرگ به خود وخانوادهٔ خود نموده است آیا میدانی ازاین جامی که دردست مرتعش خود گرفته چه می نوشد؟ این خون واشك ومایه زندگی عیال واطفال اوست

حیوانات درمقام اطفال خود از خود میگذرند شما میخواهید ازطبقه حیوانات جنگلی نیز خودرا تنزل دهید

تصور نکنید همین قدر که خوراك ولباس اطفال را دادید ازعهدهٔ تمام وظایف خود بر آمده اید برشما واجب است که آنهارا بحد بلوغ برسانید مقصود ازبلوغ وقتی است که دارای عقل وقوه ممیزه شوند تااینکه ازشما

درك امتیازخوب وبدرا بکنند ودوست بدارند خوبی را وبدان عمل نمایند ودشمن بدارند بدی را وازآن نفرت نمایند

تنبیه کنید اطفال را از خطایای خود لیکن نه بطور سختی وخشونت بلکه باکمال ملایمت واستقامت رای بطوریکه بواسطه حسن اهتمامات شما وخامت قبایح سوء رفتار برآنها واضح گردد

ازبدو طفولیت مشاعر طبیعهٔ آنهارا بسط وتربیت دهید زیرا اساس انجمن واحساس مروت وعدالت واحسان منوط بقوام آنست

تعلیماتی که بطفل درروی زانوی پدر ومادر داده میشود درضمن یادگارهای شیرین خانوادگی هیچوقت از ذهن فراموش نمیشود وکالنقش فی الحجر باقی است

تصور نکنید فقط موعظه ونصیحت شما برای اطفال کافی است بلکه اعمال وافعال شما سرمشق آنهااست مواعظ ونصایح شما وقتی بانها اثرخواهد داشت که افعال واعمال

شما مطابق بااقوال شما باشد

اطفال شما ازحیث تقوی وفساد طابق النعل بالنعل مثل خودتان خواهند بود اگر افعال شما پسندیده است افعال آنها نیز پسندیده واگر اعمال شما فاسداست اعمال آنها نیز فاسد خواهد گردید

چگونه میتوان از اولاد شما پاکی وراستی وامانت وانسانیت را منتظر بود درصورتیکه خود شما ازاین صفات بی بهره ونسبت بنوع خود دل سخت وبدسگال باشید چطور میتوانند آتش اشتها وحرص خودرا فرو نشانند وقتیکه می بینند شما خود به بی اعتدالی تسلیم هستید چگونه دامان عصمت خودرا از لوث شنایع محفوظ دارند وقتیکه شما در جلوچشم آنها مرتکب هتك عصمت وناموس دیگران میشوید؟

شما سرمشق زندهٔ هستید که طبیعت ساده آنها از روی آن تشکیل میشود تربیت آن بدست شما است که آنهارا یا بمقام منیع انسانیت صعود یابدرجه پست حیوانیت تنزل دهید

باید ملتفت این نکته باشید که تمام ماها درنشئهٔ طفولیت درجهالت متولدهستیم و نتیجه جهالت پستی وبدبختی است کسی که هیچ نمیداند ومدرکی ندارد در اینعالم چیست وچه میتواند باشد وقابلیت چه خواهد داشت فقط دارای سر ودست و هیکلی خواهد بود که جز آلتی بیش نیست زیرا کارانداختن دست وپا وسایر اعضاء منوط براهنمائی مشاعر است وانسان نادان فقط آلتی است در دست اشخاصی که آنهارا بصرفه خود بکار می اندازند پس آیا راضی هستید که سرانجام وروزگار اطفال شما بدین منوال باشد آیا میخواهید که از مقام انسانیت دورباشند ومثل گاو کار برای انتفاع دیگران متحمل زحمت شوند؟

اقلا گاو کاررا دروقت معاودت ازشخم اطمینانی است که علوفه وجای گرمی دارد وتوای ملت بیچاره نادان انقدرهم اطمینان نداری

پس همچنانکه خوراك ولباس آنها برشما واجب است

تربیت آنهانیز برشما فرض است تغذیه روح مثل تغذیه جسم برای آنها محتوم است اگرچه باحال پریشان امروزه ملت انجام این تکالیف برای اغلب سخت ومتعسر میباشد زیرا فراهم آوردن مایحتاج بطوری شمارا مشغول و مستغرق داشته که بدین خیالات نمیتوانید بپردازید ومستبدین نیز صرفه خودرا دراین میدانند که شما واولاد شما ازنور تمدن محروم بمانید تامبادا روزی بواسطه آن سرازاطاعت آنها پیچیده درمقام اخذ حقوق خود برآئید

ولی تکلیف شما این است که حتی المقدور درصدد ادای وظایف خود برآئید باثبات رای بسی موانع عظیمه مرتفع میشود علاوه براین درادای وظایف یك قدرت کامله عظیمی است که هیچ قوهٔ به آن برابری نتواند کرد اینست ای پدران ومادران وظایفی که خداوند برشما مقررداشته وای اطفال شمانیز بیاموزید وظایف خودرا نسبت بوالدین خود زیراخوشبختی ورستکاری شمادردو دنیا

نیست جز باطاعت آنها

دوست ومحترم بدارید پدری که هستی خودرا تفویض شما نموده وباعث حیاة شما شده است ومادری که شمارا درسینه خود پروریده وشیر داده است آیا بدذات تر از این کسی هست که رشته محبت واحترامی را که خداوند میان او ووالدینی که باعث حیاة او شده اند قرارداده بکسلاند؟

شما برای پدرومادرتان یك غصهٔ بزرکی هستید آیالاینقطع مایحتاج شمارا ازهرقبیل درنظر نیاوروند و آیا برای فراهم کردن آن همیشه درزحمت نیستند؟ روزرا درزحمت وشب را نیز که شما خوابیده اید آنها درفکر تهیه مایحتاج فردا باید باشند

اقلاً حالاکه نمیتوانید شریك زحمت آنهاشوید بشفقت ومهربانی زحمتشانرا سبك کنید که شیرینی وچرب زبانی شما تلخی صدمات را از آنها برطرف نماید

بدیهی است درطفولیت از عقل وتجربه ناقص هستید ولازم است که به عقل وتجربه پدر ومادرتان هدایت شوید

وموافق قانون طبیعت وخواست خداوند باید مطیع آنها باشید ونصایح مشفقانه آنهارا فرا گرفته به تعلیمات آنها رفتار کنید حتی بچهای حیوانات مطیع پدر ومادر خود هستند واگر از چیز مضری آنهارا نهی کنند اطاعت مینمایند پس برشما واجب است آنچه را که حیوانات از روی طبیعت میکنند شما بواسطه وظایف واجبه معمول دارید

خداوند بشما برادر وخواهر داده تاهیچ چیز نتواند سلب محبت شمارا کند یاباعث فساد فیمابین شما گردد

مگر نه اینست که شما دریك بطن پرورش یافته وازیك پستان شیر خورده‌اید آیا رشته ارتباطی قوی‌تر ومقدس‌تر ازرشته اخوت تصور توان کرد؟ جهد کنید که روز بروز این رشته محکم‌تر شود راهی را که ما روی زمین درپیش داریم بسی سخت وناهموار است برای اینکه باطمینان راه بپیمائید وبهر قدمی لغزشی نخورید باید تکیه بهم داده معاضد یکدیگر باشید ؟

اخلاق اغلب اطفال بواسطه مجالست بارفقای بد فاسد میشود پس سعی کنید جز با اشخاصی که افعالشان پسندیده است ودر راه ثواب قدم میزنند موانست نداشته باشید رفقای بد بواسطه اقوال واعمال وافعالشان شکوفه سادهٔ بی‌عیبی که در طفولیت شما است بزودی پژمرده میکنند

انسان بسهولت فریب متملقین را میخورد وتن بلهو ولعب ومنهیات میدهد لکن بعد از آن ناچار دوچار زحمت وپشیمانی وخشیهٔ قلب میشود وقتیکه شما مرتکب امر خلافی شدید آیا در ضمیر ووجدان خود یك اندوه وخشیهٔ قلبی احساس نمیکنید؟ خلاف تولید رنج میکند وهمیشه بعد از مسرت ازعمل بدی یك حزن مخفی بانسان روی میدهد بالعکس همیشه ضمیر پاك ووجدان بیغش امنیت کامل دارد و در انقلابات شدیده وبلیات عظیمه هیچوقت مضطرب نمیشود

زمانی میرسد که عمر رو بزوال است جسم ضعیف میشود وقوا تحلیل میرود ای اطفال برشما است که دراین حال

از پدر و مادر ناتوان خود دستگیری کنید و تلافی پرستاری و مواظبتی که سالهای سال ازشما داشته اند بکنید آنهائیکه اعانت پدر و مادر را برخود فرض ندانند واز رنج وتعب والدین افسرده نشوند اسم آنها در دفتر عدالت خداوندی درردیف قاتلین پدر ومادر ثبت میشود

بالاخره ای پدران مادران برادران وای خواهران این اخرین حرف من است بدقت گوش کنید اگردراین دنیا خوشوقتی حقیقی و عیش بی غشی یافت شود جز در میان یك خانواده مرتبی که انجام وظایف اعضاء آنرا بیکدیگر متحد ومرتبط ساخته تصور نتوان کرد زیرا خوشبختی این دنیا بهیچوجه درتعیشات فناپذیر اژچیزیکه انسان آنرا ثروت میخواند نیست بلکه خوشبختی حقیقی درمحبت و عشق بهمدیگراست که باعث تسکین دردهای امروزه وامیدواری بدرك امال زمان استقبال ما میگردد

مطلب سیزدهم

ازوظایف وروابطی که مابین عائلات (جمع عائله بمعنی خانواده) مقرر است تولید وظایف دیگری میشود و آن وظایف انسان است نسبت بوطن خود

وطن ما درعمومی است وطن وحدیتست که اشخاص مفرده ازاو مرکب است وطن نام مقدسی است که مقصود اختلاط تمام منافع است بنفع واحد وامتزاج تمام زندگی ها است بزندگی واحد دائمی

این اختلاط وامتزاج که سرچشمهٔ سرشار ثروت و عمده سبب ترقی مملکت است این اختلاط وامتزاج که منتج تکثیر قوهٔ حفظ وطن وقدرت توسعه آنست این اختلاط وامتزاج که مهیج شجاعت وباعث ثروت وامنیت اهل وطن است حاصل نشود جز به محبت وخلوص بیکدیگر وجان فشانی در راه یکدیگر به محبت بی شایبهٔ که خود پرستی را بکلی برطرف کند تکمیل اتحاد حقیقی انجمن می شود

بنابراین چنانچه سابقاً کفته شد انجمن حقیقی که مبنای آن بر تساوی طبیعی است جز باخوت و برادری تشکیل نشود. سایر تاسیسات سیاسی بهر شکل که باشد خلاف شرع و موجب فساد میشود خلاف شرع است زیرا ناچار هتك حقوق ثابته را میکند و اسباب فساد است زیرا وقتیکه حقوقی را زایل کرد سبب بی نظمی و نزاع داخلی میکردد بطوریکه هیچ چیز نتواند جلوکیری از آن نماید

پس اول وظیفه شما نسبت بوطن اینست که از روی جدوجهد و باکمال قوت قلب بکوشید و قوانین کافی شافی تساوی حقوق را مجری بدارید تا بواسطه آن تمام آزادی عمومی و خصوصی منتشر شود و نیز کوشش در اضمحلال امتیازات کنید تا بکلی برطرف و معدوم کردد

هرکاه خللی باقتدار کامله ملت وارد آورند یا مانع پیشرفت آزادی او شوند یا اینکه استبداد را بر انجمن آزادی تقویت داده تعظیم برؤسا را تعلیم دهند تحمل

قبول آن هرآینه خیانت به حقوق مقدسه انسانیت و انکار اسم مقدس وطن است طویله کاوان و خران باربردار را وطن نتوان کفت

ای اهل وطن اکر شما راضی شوید بهرعنوانی که باشد بخواهند میان اعضاء متساویه عموم تشکیل رتبه و مرتبهٔ دهند و خود را بواسطه آن از باقی ملت ممتاز بدانند یقین بدانید ظلم و خیانت به قدرت ملی که باسم آن این اشخاص ادعای رتبه و مرتبه میکنند نموده و حقوق خود و برادران خود را بی غیرتانه از میان برده‌اید و از مردانکی خود و آنها چشم پوشیده تمام اهل وطن را ذلیل و پایمال ظلم مینمائید

آیا مقصود از اجتماع انجمن آزادکان چیست؟ مقصود آن تقویت و حفظ مساوات و آزادیست و برپا داشتن حکومت عدالت و تکثیر فواید و منافع است که بواسطه ترتیب درکارهای عموم و توسعهٔ قدرت در علم و عمل حاصل میشود پس حصول این مقصد از چه فراهم آید؟ از قوانین صحیحه

برای شناختن قوانین صحیحه باید نظر بمؤسسین آن نمود اکر
تاسیس از چندین نفر مخصوصی شده مسلم است مقصود صرفه
وغرض شخصی آنها بوده واکر بواسطه عموم تاسیس شده
بدیهی است مقصود نفع عموم ومحض راحت عموم بوده و
فواید مقدسه اش سبب ترقی وتربیت انجمن است پس باید
همیشه سعی در تکمیل آن قوانین داشته باشید

در این وقت شما از مداخله درکارهای عمومی بی بهره
نخواهید بود ومثل امروزه بدون دفاع تسلیم اشخاص
مستبده نخواهید بود وشمارا از مجالسی که باسم منافع شما
منعقد شده ودر آن از عرض وجان ومال شما مذاکره میشود
مثل سك رانده نخواهید شد ودیکر شمارا باسم پلتیك دولتی
طرد ونفی نخواهند کرد

باید وطنی را که در آن خانواده های مختلفه پرورش
مینمایند بیشتر از هریك از آن خانواده ها دوست داشته
باشید زیرا بدون وطن رشته هائیکه سبب ارتباط عموم است
بکلی کسیخته میشود وجزو را برکل ترجیح داده خود پرستی
را که اسباب انعدام انجمن است بدست خود معمول
خواهید نمود

پس خودتان را فدائی وطن بدانید وجان ومالتان را
در راه او نثار کنید قلب وبازو وچشم خودرا برای او
بدانید آن کسیکه از جان نثاری خود برای وطن مضایقه
کند جز بی غیرت وبی تعصب نتوان اورا دانست

لکن اینمسئله را باید متذکر باشید که نوع پرستی بر
وطن هم ترجیح دارد زیرا وظایف ملل نسبت بیکدیکر همان
وظایفی است که برای خانوادها ذکر کردیم وتمام نوع بشر
از یك جوهرند وبیکدیکر ترجیحی ندارند این مصائب وهرج
ومرج ها که اسباب بدبختی عالم است وقتی برطرف خواهد
شد وانتظام کامل وقتی وجود خواهد یافت که ملل تمام حدود
وثغور میشوم را که سبب انقطاع وانفصال آنها است از میان
برداشته همه خودرا یکی دانسته تشکیل انجمن بزرك عمومی بدهند

نتایج ذخیمه تعصب وطن که عبارت از خود خواهی
ملل باشد کمتر از خودخواهی شخصی نیست زیرا این خود
خواهی وتعصب اسباب انفصال وانفراق ممالک مختلفه
میگردد وبجای تحبیب وتقویت محرک تخریب واضمحلال
آنها شده آنهارا بجنگ یکدیگر وسفك دماء وادار میکند
از روی انصاف ملاحظه کنید چقدر لفظ « اجنبی »
مخالف طبیعت وقوانین طبیعت است آیاما نوع بشر همه
برادر نیستیم چگونه برادررا نسبت ببرادر اجنبی توان شمرد

برهر ملتی فرض است که احسان وعدالت نسبت به
ملل دیگررا برخود محتوم بداند واحترام حقوق آنها را
نموده درموقع لزوم ازکمك وامداد بانها دریغ ندارد تقدیر
وسرنوشت همه ملل مشترك است . ملتی که خودداری از
مظلومیت ملل دیگر نمود وراضی باضمحلال آن گردید بخود
ظلم کرده وچاهی خطرناك درجلو آزادی خود کنده است
روزی بیاید که خوداو دوچار ظلم وستم گردد

هم خودرا مصروف بارتباط واتحاد ملل کنید
تااینکه بعضی عقاید سخیفه که سبب تفرقه ملل است ازمیان
برداشته شود هرملت بمقتضای مکان وآب وهوا وعادات
واخلاق وهوش وفراست، قابل شغل وحرفت مخصوصی است
که خداوند برای تکثیر وترقی نوع بشر به آنها کرامت کرده
باید امداد وکمك یکدیگر نمائید زیرا خدمت بدیگر ملت
خدمت بخوداست وهیچیك بنفسه مکفی حوائج خود نیستند
وهستی وترقی آنها بواسطه معامله بایکدیگراست پس بقول
مغرضین که میگویند منافع هریك ازملل مخالف دیگری است
وازاین حرف مقصودی جزضعف ملت وشیوع استبداد
ندارند نباید گوش داد وسعی دراستحکام روابط مابین آنها
نمود وخیرهریك ازملل را خیرعموم دانست مثل اینکه در یك
خانواده مرتب ومنظمی نفع یکی ازاعضاء نفع عموم آن خانواده است
وسعادت وخوشبختی هرکدام سعادت وخوشبختی عموم است
تاروزیکه ملل وطوایف مقصودشان خدمت نوع

نباشد ونفع عموم را ترجیح بمنافع فاصد ندهند خود خواهی باشکال مختلفه وجود خواهـد داشت و طرق ترقی مسدود خواهـد بود ومادامیکه محبت و دوستی محبت ودوستی نوع نباشد همیشه سست و فاسد خواهد بود آیا اشخاص یاخانوادهٔ یاملل مکرنه اینست که جزئی هستند مرکب ازکل کـه نوع بشراست وبی وجود کل وجود آنها صورت وقوع حاصل نکند نوع بشر آخرین وحدت وکمالی است که تمام روابط به آن مربوط وتمـام حقوق در آن مجتمع وتمـام وظایف به آن راجع است

مطلب چهاردهم

مذهب عبارت است ازمجموعه وظایفی که باعث حیاة ومنتج تمـام حقایق است ونه تنها اسـباب ارتباط مابین مردم است بلکه اسباب ارتباط تمام موجودات است

پس انکار مذهب انکار وظایف است چون وظایف حقهٔ ناچار وجود دارد بایستی مذهب حقی نیز وجود داشته

باشد وچون وظایف از اصل تغییر ناپذیر وعمومی بوده مذهب هم نیز تغییر ناپذیر وعمومی است

برای انجام وظایف باید معتقد بمذهب بود یعنی باید معتقد به حقایقی بود که مبنای مذهب است پس اول اساس مذهب عقیده است وشرط اهمی است برای تهذیب اخلاق بلکه هستی نوع بشر

تمام نوع بشر ازابتداء خلقت لزوماً به طبیعت معتقدند وازروی طبیعت معتقد بیك صانع وخالقی هستند که اسم بزرك مقدس او در تمام زبانها است

ونیز معتقدند که خالق بخشاینده مهربان تمام موجودات را موافق قوانین عقلی در وقت ابدی که سزاوار ذات مقدس اوست دایر و برقرار دارد

ونیز معتقدند که باوی تعالی نظر عنایتش مخصوصاً بانسان است واورا منزه خلق فرموده واشرف مخلوقاتش قرارداده وفاعل مختارش کرده تاازروی عقل بطریق مستقیم

اسباب نیکوئی خودرا فراهم آرد

ونیز معتقدند که خداوند بانسان قوه ممیزه و آزادی مطلقه داده تا انتخاب خوب وبدرا نماید و بدینجهت برای ثواب اجر وازجهة گناه عقاب مقدر شده است

وبالاخره نوع بشر معتقداست که فوق اینعالم خاکی پرزحمت عالم دیگریست که حیواة در آن ابدی وبوجه احسن است و راحت ابدی بدون غش در آن عالم خلق شده است

اعتقاد کنید برانچه نوع بشر معتقداست آیا بدون این اعتقاد وظایف چه خواهد شد وچگونه به آن عمل خواهندکرد آیامقصود ازوظایف جز اتحاداست ومقصود از اتحاد مگرنه توجه عموم است بیك مرکز واین مرکز عمومی تمام موجودات آیا غیرازذات فردلایزال است که منشاء تمام موجودات اوست وبازگشت تمام بسوی اوست آیاذاتی که موجد وحافظ ومحیی کل است غیراز ذات مقدس باری است ؟

پس بدا بحال کسانیکه مشرك ومنکر ذات خداوندند که همیشه در بیداء ظلمت وغفلت سرگردانند وبدون امید واستظهاری هم آغوش مرگ وغصه اند

توسل بحق سبب تقرب باوست وتقرب باو تقرب بتمام موجودات است که همه متوسل باو هستید

وتوسل بحق سبب است ازبرای تکمیل وجود خود اینست که فرموده اند ذات خودرا تکمیل کن تا بذات حق تقرب جوئی

هیچ اتحادی بدون محبت نمیشود زیرا محبت قوه کامنه اتحاداست واول شرط اتحاد محبت به خداونداست پس با تمام اعضاء وجوارح وباخلوص عقیدت دوست داشته باشید نوع خودرا که موجد ومخلوق اوست

کسیکه خداوندرا فوق تمام چیزها دوست نداشته باشد خود خواه است ومقصودی جزوجود خود ندارد کسیکه

نوع خود را دوست نداشته باشد خدارا دوست نداشته وندارد زیرا همه مخلوق و محبوب او هستند دوستی به حق فنای در راه او وازخود گذشتن وباو پیوستن است و باید خود را در مشیة او تسلیم محض ودر اراده کامله او فنای صرف نمائیم تابه حکمت بالغه وعدالت کامله ورحمت شاسعه او پی برده بفهمیم که وجود ما هیچ و هرچه هست اوست وبرما فرض است پرستش و عبودیت او

دوستی بنوع نیز اخلاص وفنای درراه اوست فنای ازروی رغبت ومیل بی اندازه اسباب شعف وانبساط است زیرا لذت حیواة درمحبت وعشق به محبوب است واین محبت باعث است که راحت ورنج عمومی شده روز بروز بر اتحاد ما افزوده گردد تابحدیکه تمام نوع بشر بمنزله شخص واحد شوند وخداوند نیز باقتدار کامله خود این اتحاد را اعانت میکند تاانسان بصیر ومقتدر گردد

فرق است میانه مذهب حقیقی اصلی تغییرناپذیر باشعب

مختلفه که ظاهراً منشعب از آن میشود زیرا این طرق مختلفه ناقص ومجعول است وزایل ومضمحل میشود وچون مجعول انسانی است ناچار مثل او معدوم میگردد مرور زمان لباس عاریت اساس مقدس را کهنه ومندرس میکند لکن خود آن اساس بمرور دهور ابدا کهنه ومندرس نمیشود هرگاه جسمی که اساس در آن صورت گرفته خاك ومعدوم شود آن اساس مجدد صورت تازه کاملتری حاصل میکند وهیچوقت فانی و خلل پذیر نیست

شما که مسلمان ودارای مراتب چند هستید پرستش کنید خداوندرا وبنصایح واوامر پیغمبر وائمهٔ او عمل کرده نفاق را بکلی از میان برداشته متحد شوید تانواقص را کامل و عیوبات را زایل کنید وظلم واستبداد را مضمحل نمائید

مطلب یازدهم

چنانچه گفتیم هیچ انجمن وهیچ زندگی بدون وظایف ممکن نمیشود ومذهب حقیقی درامر بمعروف ونهی از منکر

جز وظایف چیز دیگری نیست واساس و قوانین آن مبنی براجرای وظایف است

کسیکه خودش‌را لامذهب میداند خودرا بی تکلیف وبدون احساسات وخارج از عقاید عمومی وطبیعی دانسته منکر ضمیر ووجدان وطبیعت وقوانین طبیعت شده‌است وانکار انجمن‌را کرده بلکه انکارخودرانموده‌است زیرا بدون انجمن زندکی چکونه تواند کردو بدون انجمن چه خواهد بود؟

اکر شخصی خودرا ازاعانت وهمراهی دیکران مدیون نداند دیکران نیزخودرامدیون او نخواهند دانست ومثل اینست که همیشه باتمام مردم درجنك باشد ودرانظار کریه ودر زندکانی ناقص خواهد بود

ازروی انصاف آیامسکنتی بالاتر ازاین مسکنتی یافت میشود؟

اول ثمره انجام وظایف بطور درستی همانا برخلاف حال لامذهبین آسودکی واستراحت خیالست واین آسودکی خیال اسباب تشفی وتسلی روح‌شده اورامنبسط ومتوجه بعالمی بهتر مینماید

انجام وظایف موجب تقوی وپرهیزکاریست خباثت وبدذاتی مورث هزارنوع مفاسدومعایب ومنشاء چقدر توهم وپریشانی خیال واغتشاش حواس‌است آیا انسان بدذاتی را هرکز خوشبخت دیده اید؟ چنین شخص ممکن‌است دارای ثروت وقدرت بشود؟ ولی نه ثروت ونه قدرت اسباب خوشبختی نیست اکربدانید زیراین لباس ابریشمی زردوز شما چه جراحت مدهشی پوشیده‌است یقین دارم بمحض اینکه پرده ازروی آن برچیده شود هزارها فرسنك ازآن کریزان میشوید

هیچوقت حکم بظاهر نکنید بسا نباتات سمی است که ازحیث رنك درخشنده ودلرباست ولی وقتی آنرا بشکافید جزغبار سیاه عفنی درون آن نمی‌بینید

اکرچه دراین انجمن بی وجدان مامسلمانان که زندکی میکنیم برای رفاهیت ورستکاری فقط تهذیب اخلاق کفایت نمیکند معذالك بی ثمر هم نیست ونتیجه آن فوری ظاهر

میشود فرضاً خانواده ئیکه تمام اعضاء ان با صداقت بوظایف
خود عمل کرده از اثمار حاصله از زحمت عموم که در ید
اختیار هریك است هرکز بمصارف بی معنی لهو و لعب نمیرسد
و پدر بتربیت و نصایح اطفال مشغول و مادر بطور دقت
و محبت به اهتمامات خانکی اشتغال دارد و اسباب شفقت و محبت
عموم خانواده است این خانواده را مقایسه کنید با خانوادهٔ
که بر حسب ظاهر صاحب مکنتی هستند ولی در باطن با هم مغرض
و کرفتار هزار نوع بی ترتیبی و خصومتند و این اختلاف داخلی
اسباب نقض که وظایف یکدیکر است هر روز تولید زحمتی میکند

آیا فرق میان این دو خانواده واضح و مسلم نیست؟ خانواده
اول اکرچه فقیر هم باشد همه اورا محترم داشته با کمال امتنان
میل بسوی او مینمایند ولی بر خلاف ثانی که در انظار خفیف
و مثل مار از او کریزانند

اکر از ضمیر آدم خوش عقیده مهربانی که خداپرستی
و نوع دوستی روش اوست مستحضر باشید آنوقت می بینید

مسرتی که در قلب اوست فوق تمام مسرتها است و با هیچ ثروت
و اقتداری برابر نمیتوان کرد و معنی (درویشم و کداو
برابر نمیکنم) (پشمین کلاه خویش بصد تاج خسروی) را میفهمد

پس اول اثر وظایف سبك کردن دردها و ملایم نمودن
سختیها است و اسباب خوشوقتی دائمی است که بواسطه
هوا و هوس بعضی اشخاص یا بواسطه خود خواهی آنها
مجهول مانده است آیا همینقدر کافی نیست معذالك از انجام
وظایف بطور صداقت اثری دیکر مرتب است که بواسطه
تسلسل قوانینی که موجد انتظام است حاصل میشود

و آن تعیین حقوق است ای ملت فقط بواسطه تعیین حقوق
است که میتوانید بتصرف آن حقوقی که مستبدین از شما
غصب کرده اند نایل شوید آیا کدام یك از شماها به تنهائی
میتواند پنجه با قدرت مستبدین بزند که بیك اشاره مانند ظرف
کلی شما را خورد و درهم میشکنند پس برای غلبه بر آنها ای
ملت باید متحد شوید و هیچ چیز اسباب استحکام رشته اتحاد

نیست جز محبت آیا کیست ازشماها که دیکریرا قلباً دوست
داشته باشد وحاضرازبرای جان فشانی او نباشد ؟

برشما واجب است که اول شئونات انسانیت و آزادی
افکارواعمال شخصی را حاصل کنید آیا برای حصول اینمقصود
چه باید کرد ؟ باتفاق آراء واجتهاد عموم توان درك اینمقصود
را نمود یعنی براین عقیده شد که حقوق هرفردی حقوق خود
و انتفاع خود درانتفاع هریك ازآنهااست واکرغیرازاین
باشد حقوق هم مثل سایر امتیازاتی خواهد بود که امروزه
مستبدین مخصوص بخود میدانند ومانع از انتفاء حقوق
دیکران هستند

پس اکر برادران ملی خودرا مثل شخص خود دوست نداشته
باشید بهیچوجه امید آزادی ونجاتی برای شما باقی نماند
وهمیشه غیرازرقیت وعبودیت هیچ انتظاری نباید داشته باشید

برخلاف اکر هریك ازشما برادران ملی خودرا مثل
خود دوست داشته باشد هیچوقت اسیر ظلم دیکران نمیشود

ویکدیکررا درموقع مدافعه ازجور وظلم واستبداد معاونت
مینمائید و این اتفاق و معاونت برادری بهترین مدافع
مقتدریست برای رفع ظلم واضمحلال استبداد
وقتیکه فقط هم شما مصروف بقلع وقمع ظلم شد مسلم است فاتح
خواهید بود پس برای اینکه همیشه غالب باشید باید حافظ و
مراقب عدالت باشید وحتی حقوق اشخاصی را نیز حفظ
کنید که حقوق شمارا پایمال کرده اند آزادی ودارائی و
امنیت همه را بدون استثناء محترم بدارید زیرا وظایف برای
همه بطور تساوی جاریست

اکر احیانا وقتی ازوظایف لازمه تخطی نمودید آیا این
خطای شما بکجا منتهی خواهد کردید البته غیرصحیح است که
بی نظمی را بواسطه بی نظمی اصلاح نمود چنانچه درالسنه عوام
معروف است (خون را بخون نمیشویند) ازچه جهت است
که شما دشمنان خود را متهم مینمائید آیا نه ازاین است که فقط
شما میخواهید شئونات خودرا برشئونات آنها تفوق داده

و مثل آنها نفاق و تعدی کنید آیا نه ازاین است که عقیدهٔ انتقام را قوت داده و مقاصد ظلم را تقویت میدهید و از همین خیالات واهیه و مقاصد فاسده است که جنی در مغز شما داخل شده مستبدین شما را مقهور و در عبودیت دائمی نگاه داشته اند

افکار و اذهان مردمان ساده خوش قلب را منزه کنید از موهوماتیکه مردمان متقلب دروغ گو در قلوب آنها رسوخ داده اند و وظایف و حقوق را تواماً بر آنها القاء کنید و ابداً جدائی مابین این دو اصل قویم ندهید و در افکار و اعمال خود این دو را متحد بدانید تا موانع عظیمه که سد سدیدی است برای پیشرفت مقاصد ملی از میان برداشته شود

بر شما واجب است که در آسایش خود طوری ترتیب زندگانی بدهید که اقلاً انقدر بی ثبات و سخت نباشد رفع گرسنگی را از خود نموده اسباب اطمینان عیال و اطفال خود شوید و مایحتاج معیشت را که تمام حیوانات بهره مند و فقط انسان از آن محروم است فراهم آرید آیا برای چه

انسان از آن محروم است برای اینست که دیگران ثمره زحمت و مشقت و رنج شما را از دست شما گرفته ضبط میکنند آیا این عیب از کجا ناشی است؟ برای اینست که هریك از شماها منفرداً بدون اینکه بتواند قرار صحیحی در اجر زحمات خود بدهد زبون حرص و طمع اشخاصی شده اید که شما را برای نفع خود بکار انداخته اند آیا بچه وسیله میتوان ازاین رقیت رهائی یافت؟ وصول باین مقصود حاصل نشود جز باتحاد آنچه را که یکتن از پیش نتواند برداشت ده تن به آسانی برداشته و هزار تن بطریق اولی تواند برداشت

(پشه که پر شد بزند پیل را) (با همه تندی و صلابت که اوست)
(مورچگان را چه بود اتفاق) (شیر ژیان را بدرانند پوست)

ولی هیچ انجمن و اتحادی صورت نه بندد و قوت نپذیرد جز آنکه مبنایش بر اعتماد و اتکال بیکدیگر و پاکدامنی و حسن رفتار هریك از اعضاء باشد ظلم و فساد عقیده تنبلی و بی عدالتی شیرازه انجمن را از هم میگسلاند و

بجای اینکه تقویتی در اتحاد و اعمال داده شود بکلی انجمن را مختل و پریشان مینماید پس شرط لاینفك اتحاد همانا انجام وظایف است بلکه از اصول مهمه و موجد اتحاد است اتحاد حقیقی چیست؟ آیا غیر از مساوات وبرادری است کسی که غیراز خود کسی رادوست ندارد وفقط در فکرمنافع خوداست باکه عهد اتحاد تواند بست ؟ شخص خود پسند که عقیده اش نفاق است چگونه تواند اتفاق داشت ؟ تباین لفظی این دوکلمه نیز معلوم است شما خواهید گفت صحیح است که اتفاق واتحاد بهتر ومفید تر دوائیست برای دردهای ما ولی کسانیکه راحت خودرا در زحمت ما وخوشبختی خودرا در بدبختی ما می بینند آیا خواهند گذاشت ما استعمال این دوارا بکنیم

مسلم است هرگز راضی نشده فوراً بهر نحو است جلوگیری مینمایند بطوریکه تمام جد وجهد ماوا در ارتباط بیکدیگر بی ثمر گذارده تعدی

آنها بیشتر وبر بدبختی ما افزوده میشود

من عرض میکنم فقط محبت رفع تمام این بدعتهای استبدادرا میکند وقتیکه شما ازروی صفاوعدالت بایك دیگر اتحاد کنید تمام ظلمها وبی اعتدالی ها برطرف و زایل میشود

وقتیکه حقوق ووظایف را توأم نموده چنانچه ذکر کردیم بهریك عمل نمودید کیست که بتواند در مقابل آن مقاومت نماید ؟

مور به آن ضعیفی کارهای مشکل خودرا بواسطه اتحاد انجام میدهند

مطلب شانزدهم

بنابر شرحی که دادیم شناختید قوانین حقه انسانیت را قوانینی را که ترقی ناشی از آنست واصلاحات حال و استقبال مقدرات شما ومقدرات ملت بسته به آنست زیرا

باز میکوئیم ملت که مستبدین درخود پسندی اورا خیلی خار میشمارند وبه چشم حقارت باو مینکرند ومثل حیوانات اورا ابصار ودهنه کرده آلت کارخود قرار میدهند این ملت نوع بشر است

اکرشما درمقام اخذ حقوق خود بر آئید ووظایف خودرا انجام دهید این بی‌ترتیبی های میشوم ازمیان برداشته میشود ملت از زنجیر رقیت خلاص شده دیکرملك طلق مستبدین نخواهدبود واملاك او درتحت اطاعت آنها نخواهد آمد وهمه ازلذات دنیا که خداوند نصیب تمام کرده قسمتی برخواهند داشت عرق جبین ومشقت ورنج و کرسنکی واشك چشم وقلق واضطراب بعضی اسباب مسرت وثروت دیکران نخواهد بود

معذالك وقت خودرا صرف خیالات واهی نکنید وبخیال امر ممتنع نباشید بجای اینکه رفع معایب را بکنید آنرا زیادتر وفاسدتر میکنید

مساوات کامله (نه درحقوق زیرا تساوی درحقوق علاوه براینکه اسباب اخلال نمیشود مبنای انتظام است) دراشغال وفواید راجعهٔ به آن ابداً درقانون طبیعت نیست زیرا خداوند انسان را در قوت وادراك مختلف خلق فرموده واکر غیرازاین بود چطور مردم میتوانستند زندکی کنند

اکر اختلاف طبایع واستعداد ازمردمان خیلی پست تا اشخاص خیلی محترم نمی‌بود وهریك موافق درجات خود بشغل مخصوصی نمی‌پرادختند چکونه ترقی حاصل میشد؟ این شخص رعیتی میکند شخص دیکر درصدد تحصیل علم است ولی همه برحسب شغل خود معاونت خیر عموم مینمایند

حتی وضع زندکی مخالف ومانع برابری در ثروت است صنایع مختلفه وعلم معاش برابری درثروتی را که ممکن است صبح موجود باشد وعصر بکلی مفقود کردد

بالمره موقوف میدارد وازاین اختلاف نباید شاکی بود زیرا بواسطه این اختلاف است که هریك درنفع وخیر خود میکوشد واین کوشش باعث رفاهیت وخیر عموم میشود

تصور نکنید که ممکن است این حالت فقر ومسکنت شما یکدفعه بکلی منقلب شود تغییر فوری محال است بلکه بعوض اینکه اصلاحی حاصل شود بکلی شیرازه انجمن ازهم کسیخته میکردد وقتیکه مبنای سیاست را برتساوی حقوق کذاردید اصلاح تمام امور که دلخواه خودتان وخداونداست به خودی خود درسه شعبه لاینفك میشود «درنظم جسمانی نظم روحانی نظم اخلاقی»

ازکجاست اختلاف درنظم جسمانی ؟ آیا از آسودکی ورفاهیت بعضی است؟ نه بلکه ازبدبختی دیکران است از اینست که متمولین بجای اینکه بمنافع شخصی خود قناعت کرده بلکه بدیکران هم انتفاع رسانند ازنتایج زحمت فقرا خود راسیر کرده روز بروز برطمع وحرصشان افزوده میشود

ایا رفع این عیب ازچه میشود ؟ ازاینست که هرکس مطمئن باشد که نتایج زحمتش عاید دیکران نمیشود رفع معایب ازاین نمیشود که کسی را که داوای مکنت است لخت کنید بلکه ازاین میشود که تحصیل مکنتی برای کسی بکنید که از آن محروم است

دراین صورت حصول این مقصود بچه ممکن است ؟ بدووسیله یکی برداشتن قوانین امتیازات وانحصارات ودیکری تشکیل دادن کمپانی ورواج دادن کسب وتسهیل نمودن اسباب آنرا

نتیجه این دووسیله وقتیکه منضم باقتدار وسلطه انجمن شدکم کم ثروت طبیعی که مصنوعاً دردست اشخاصی معدوده محصور شده دوباره برقرار میشود ومعاونت وکمك از روی عدل واستحقاق که باعث زیادتی ترقی وثروت است معمول میکردد دراصلاح اموریکه بایستی ثبات ودوامی داشته باشد ناچار تأنی وطول زمان لازم است ولی بازاز

روی ترتیب و استقامت رای باشد فرضاً چمنی که از بی ابی خشك شده باید بصبر دوباره آب به آن بست ومواظبت از آن نمود تا کم کم بحالت خضارت وسبزی اول بر گردد وطراوت زندکی از سر کیرد

کسیکه آزادی شغل وحریت درعمل داشته باشد از همه کس بی نیاز وپادشاه عصر خوداست جدوجهد درامور وظیفه انسان است وکسب وشغلی را که خداوند برای او مقرر داشته باید ازعهده بر آید

اهل کسب و کار دلکرم باشید وازشغل خود کسر نکذاوید خداوند نیز ازشما کسر نمیکذاود نتیجهٔ هریك از زحمات واهتمامات شما باطل نمیماند و اصلاح درتقدیرات شما میشود وازاین اهتمامات شما کم کم فواید بزرك نتیجه می بخشد بطوریکه روی زمین معمور ویك مزرعه بزرکی میشود متعلق بیك خانوادهٔ که هریك در زحمت آن شریك ودر فواید آن نیز سهیم خواهند بود

هرقدر که اسباب استراحت شما بیشتر شود احتیاجات جسمانی شما کمتر میشود آنوقت میل شما مصروف بفراهم آوردن حوائج روحانی خواهد کردید و مایل بدانستن میشوید وخواهید توانست بدانید زیرا هیچ معاونت و استراحت خیال وتحصیلات علوم ازشما دریغ نخواهد شد هریك میتوانید ازسرچشمهٔ معارف سیراب شده درتکمیل اعمال خود بکوشید تا بعالمی بلندتر ازاین عوالم ارتقاء نمائید

مشغله زیاد برای فراهم آوردن مایحتاج جسمانی انسانرا ازعالم انسانیت بدرجه حیوانیت تنزل میدهد وبکلی بحال خود مشغول میدارد

وضع امروزه طوریست که بدبختانه مجبورید که در تمام ایام هفته خیالات خودرا صرف فراهم آوردن احتیاجات جسمانی نمائید ومجال اینکه ساعتی بفکر تحصیل معارف ودانش وترقی باشید ندارید ولی وقتیکه تغییر این

وضع شد میتوانید غالب اوقات خودرا مصروف ترقی افکار و توسعه عقول خود دارید

زیرا عمده ترقی انسان منوط بترقی مشاعر ذاتی اوست و قوای جسمانی از هر حیث محکوم ضمیر و اراده انسان است

قوهٔ مخفیهٔ که دراین هنگام درشما خوده است رو بازدیاد گذارده روز بروز محکم تر میشود و بر فهم شما افزوده بتزیید صنایع کوشش میکنید و ازفواید آن متلذذ میشوید دیگر جز راستی ونیکی ازشما چیزی مشاهده نمیشود

تحصیل اخلاق را باید به تحصیل احتیاجات جسمانی وروحانی مزید نمود زیرا بدون تکمیل اخلاق تکمیل این دوغیر ممکن است وهریك لازم وملزوم یکدیگرند

وظایف بواسطه تقلیل مشقات سهل شده دیگر ضایع نمیماند وقتیکه موهومات ازسرها بیرون رفت تمام جنایات که تقریباً بواسطه گرسنگی حادث میشود بکلی برطرف و زایل میگردد

ازاین کلمات مقدسه « برابری آزادی برادری » انتظام عموم حاصل شده منافع مخصوصه کم کم بنفع واحد یعنی بنفع عموم مبدل میگردد ـ خود پسندی وخود غرضی وقتیکه ازمیان برداشته شد همه خواهند فهمید که لذت زندگی وتعیش و آسودگی روح درمحبت واخلاص بنوع است

دراین وقت این رشته مقدس که رشته ارتباط قلبی مخلوق باخالق است بطوریکه حقیقت اوست درانظار جلوه میکند و مذهب از لباس عاریت پوسیده که به خرافات و موهومات پوشیده شده خودرا در تقدیس و حقیقت ظاهر میسازد

نفوسیکه فعلاً در زوایای خمول آرمیده وازهر طرف بیخبرند میل بفهمیدن ونیکی نموده منظور آنها فقط خداپرستی وراستی میشود ومثل مسافریکه ازبیابان بی آب دروسط ظهر نجات یافته بچشمهٔ آب گوارائی میرسد همینکه طریقه نجات را یافتند بطرف آن میشتابند

انجمن که حقیقت طبیعت را درك نمود بکلی ترك
خودغرضی و فواید گوناگون را مینماید و در آن انجمن
عدالت تغییرناپذیر همهٔ حقوق را محفوظ میدارد ــ دیگر
بچه عنوان قوی ضعیف را لخت کرده ازنتایج زحمت خود
محروم مینماید آیا خــدا عطایای خودرا مخصوص به بعضی
دون بعضی نموده است؟ خدای رؤف مهربان چگونه بندهٔ
خودرا معذب خلق میفرماید شما بکدام بینه وبرهان لذات
عطایای الهی را فقط منحصر بخود کرده برادر خودرا
از آن محروم میدارید ؟

احسـان و چشم داشت بمعـاونت دیگران قوانین
سخت را تغییر میدهد واگر تفاوتی برحسب شان و رتبه
باشد ازحیث تعیش وزندگی همه مساوی خواهند بود

قوانین سخت فوق الطاقهٔ که بواسطه سیاست وپلتیك
برقرار شده تغییرکرده بجای انتقام ودلسختی رؤفت و
مهربانی مجری خواهد شد ــ شخص مقصر را مثل برادر

گمشده افسوس خورده مثل طفل ناخوش ازاو پرستاری
خواهندکرد ووخامت تقصیررا باونموده فقط تادیب اورا
باصلاح حالاو خواهندنمود آیا از قتل وضرب وستم مقصر
چه اصلاحی بحال انجمن خواهد شد ــ زندگی ما فقط
متعلق بخداونداست چنانچه خودخداوند درکتب آسمانی
خطاب بانسان کرده میگوید: «شما هرگز کسی را نخواهید کشت»
وقتی قانون کسی رامیکشد اورا تنبیه نمیکند بلکه مرتکب قتلی
میشود ــ کاریکه صاحبش را بی غیرت میکند ــ کاریکه تمام
حقوق انسان را باطل بلکه ازداشتن استعداد حقوق
محروم میدارد شما عــدالتش میخوانیــد؟ محبت حقیقی
حتی عدالت را پایمال میکند برادر ببرادر هیچوقت نمیگوید
عمرخودت را فنای من کن بلکه عمرخودرا فنای او میکند

وظایفیکه اشخاص وخانواده هارا بایکدیگر متحد
مینماید مللرا نیز باهمدیگر متفق میسازد بدعتهای نامشروعی
که آنهارا ازهم جدا کرده ارتباط هریك را منفصل مینماید

این بدعتهای وحشیانه که اخلاق را فاسد کرده یکی را دشمن دیگری قرار میدهد باکمال اشمئزاز برطرف میشود آنوقت همه خواهند فهمید دور ازاینکه مخالف یکدیگر نیستند منافع آنها یکی است دیگر گول اشخاصی را که میانه آنها جدائی انداخته مقصودی جز استیلای بر آنها نداوند نمیخواهند فوراً تکیه بیکدیگر داده معاونت ازهم نموده سدی را که اسباب افتراق آنهاست ازمیان برخواهند داشت آنوقت خوشبخت قرنی را خواهند مشاهده کرد که تمام مردم تشکیل یك ملتی داده درتحت یکقانون زندگی میکنند یعنی قانون عدالت واحسان وبرابری و برادری معایب فوق العادهٔ که ناشی ازظلم وجورحکام است کم شده واز اقتدار آنها کاسته میشود— مشعرعموم برخرافات و اغراض شخصی تفوق جسته آزادی که ثمرهٔ سلطنت واقتدار ملی است مستحکم ومقرر میگردد

ان تغییرات کم کم موجب اصلاحات واسباب ازوال

نزاع وجدال میشود درصورتیکه نزاع کشوری ومالی و تجارتی درمیان نباشد دیگرچیست که مانع صلح عموم شود؟

نزاع کشوری که باعث انعدام فاتح و مفتوح است نیست جز بواسطه حرص وطمع رئیس ملت درصورتیکه رئیس ملت مطیع آن ملت باشد وجز اجرای قانون و حفظ حقوق افراد ملت منظوری نداشته باشد دیگر بکلی اختلافات برطرف میشود زیرا ملتی که درصدد رفع آزادی ملت دیگر باشد بدست خود آزادی خودرا ممانعت کرده حقوق خودرا پایمال مینماید

نزاع مالی ازاین حاصل میشود که بعضی ازمستبدین بالوراثه خودرا صاحب مال یك مملکت یایك ولایت یایکطایفه وجمعیتی میدانند ودرصدد اخذ آن هستند وقتیکه سلب این امتیاز شد بکلی نزاع آنها نیز برطرف میگردد

موانعی که سد آمد و رفت ملل و باعث عدم توسعه صنایع وتوافق صدور وورود مال التجارهٔ ممالك است

این موانع مستبدهٔ که فقط منافع خزینهٔ دولت دران ملحوظ است اسباب نزاع تجارتی است وقتیکه آزادی تجارت مزید سایر آزادیها شد دیگر چه باعث این نزاع خواهد گردید ؟

درصورتیکه ملل دست ازجنك کشیده فواید آنرا درك نمودند وپی به نتایج اتحاد برده درصدد ترتیب کارها وفراهم کردن مایحتاج زندگی و تلذذ از آن بر آمدند روز بروز بر منافع عموم افزوده میشود وسعی درتهذیب اخلاق نموده اغراض شخصی را ازمیان برطرف مینمایند

باین طریق کم کم اسباب رفاهیت عموم فراهم آمده و باندك زمانی بدیها نابود و ترقی عموم حاصل میشود بدیهی است دراین دنیا زحمت بکلی برطرف نمی شود وبلاشك همیشه رنج وتعب باقی است وچنانچه گفتیم انسان دراین دنیا برای زحمت وتکمیل اوامر الهی خلق شده ولی از زحمات خود در آخرت نتیجه برمیدارد هیچوقت

نباید مایوس و از زحمت خود دلگیر شویم بلکه بامید استقبال باید شب وروز در تلاش باشیم اگر دراین دنیا متحمل زحمتیم بعوض در آخرت دارای اجر جزیل خواهیم بود بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

صفحات غلط‌گیری

صفحهٔ	سطر	غلط	صحیح
۱	۸	پایمان	پایمال
۲	۱۲	انفاق	اتفاق
۴	۱۵	کنفد	کند
۱۲	۱۰	آنها	او
۱۳	۱۵	جلب	جلب منفعت
۲۱	۱۲	اشخاص	اشخاص مستبد
۲۳	۱۵	پسنداند	پسندانه
۲۴	۷	بور	بود
۲۶	۱۵	شد	نباشد
۲۸	۵	جز او مشکل	جزء لا ینفك
۳۱	۱۲	بیکاری	بیگاری
۳۲	۴	مستان	زمستان
۳۳	۱۰	غالب	قالب
۳۴	۳	طبعیت	تبعیت

صفحهٔ	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۱۲	پرویز	پرهیز
۳۸	٦	کرید	کردید
"	۱۰	افراد	افراد باشد
۴۳	۱۱	احسابرا	احسانرا
"	۱۵	باشند	باشد
۴٦	۳	صد	حد
۵۰	۱۲	تجربه	تجزیه
۵۱	۱۳	مشیة	موافق مشیة
"	۱۵	شد	(کلمهٔ زیادیست)
۵۴	۵	بجای تو	تو بجای
۵۵	۱۴	وجدانی	وجدانی را
۵٦	۱	شبیع	شنیع
۵۸	۲	محتل	مختل
٦۲	۱۵	بقانون	یکقانون
۸۰	۱	زخیمه	وخیمه

صفحهٔ	سطر	غلط	صحیح
۸۲	۱	فاصد	خاصه
۸۳	۵	تهدیب	تهذیب
"	۱۱	در وقت	و.ؤفت
۸۴	۳	جوب	خوب
۸۵	۵	بنام	بتمام
۸٦	۸	خلاص	اخلاص
۸۸	۱۲	مسکلتی	مسکنت
۸۹	۱۳	ما مسلمان	نا مسلمان
۹۲	۹	انتفاء	استیفاء
۹۴	۳	جنی	جبنی
۹۷	۱۰	اتجام	انجام
۱۰۲	۳	بحالت	بحالت
"	۹	اهل	ای اهل
۱۰۸	٦	نمیخواهند	نمیخورند

٣

مرامنامهٔ



فرقهٔ سیاسی دموکرات

عامیون



۱۳۲۸

(مطبعهٔ «فاروس» طهران)

مرامنامهٔ فرقهٔ دموکرات

(مقدمه)

هر اندازه که ترقیات عالم پیشرفت کرده آلات و ادوات صناعی و روابط تجارتی ومناسبات مدنی افزوده میشود بهمان اندازه حرکات حریت پرستانهٔ ملل مختلفهٔ دنیا در پیروی طریقی که بشر را به یگانه آرزو و آمال واحدهٔ انسانیت میرساند با کمال روشنی وسعت پیدا میکند .

با سرعت دائمی فوق‌العادهٔ که وسائل مدنیه سیر میکند افکار بشریت نیز بهمان نسبت با یك طرز تکامل ترقی نموده و بهمان درجه از دورهٔ توحش و آثار بداوت دور میشود .

قوای قاهرهٔ عنصریهٔ طبیعت درمقابل همت وفعالیت بشری و آثار اعجازیهٔ علمیه و صناعیه و نتایج غلبه و مظفریتی که بتدریج از آن آثار ظاهر می

شود روز بروز مغلوب میگردد و بهمان نسبت مغلوبیت تضاد معیشت نیز که افراد انسان‌را از هم دیگر دور انداخته بتدریج مرتفع میشود .

از جملهٔ نتایج مستحسنهٔ این تکامل آنکه ،عالم بشریت برای مبارزه با دشمن عمومی خود که طبیعت است احتیاج خویش‌را باتفاق واتحاد به خوبی حس کرده ، همانطوریکه بدواً اقوام مختلفه که از عشایر جداگانه تشکیل یافته بود ملل و دول بزرگ تأسیس نموده و بهم پیوسته . بعلاوه امروز برای رسیدن باقصی آمال بشریت بلا فرق مذهب و ملت شروع باتصال واتحاد نموده و فرقه های بین‌الملل تشکیل می کنند

تمام ترقیات عالم ، کل مجاهدات بشر ، همانا عموماً رو بطرف آن‌دورهٔ سعادت حریت ومساوات که آمال مکنونهٔ عالم تمدن‌است میشتابد .

این حرکت مانند رودخانهٔ رفته رفته جسیم

کشته غفلت زدگانی را که دراطراف و اکناف مانده و خودرا از سیل ترقی عمومی کنار و محفوظ می‌پنداروند با سیلان خروشان خود شسته و می‌برد.

این سیل حریت که منبعش در ظهور کاپیتالیزم (سرمایه داری) بوده و از اروپا شروع کرده سد های فئودالیزم (ملوك الطوایفی) را که در راه جریانش مقاومت میکرد چنانچه تاریخ تمدن شهادت میدهد شکسته با یك سرعت فوق التصوریکه مظفریت خودرا بتمام عالم نشان میداد، بجریان آمد بحدی که مشرق زمین نیز با آن گرفتاری درچنگال آهنین استبداد و سرگرمی بخواب گران فئودالیزم و هرج و مرج از آن سرایت خودداری نتوانست

قرن بیستم برای شرق همان است که قرن هفدهم برای ممالك غربیه بود. یعنی دورهٔ تجددیست که آسیا که قسم اعظم بشریت را تشکیل می‌کند بجنبش و هیجان آمده و فئودالیزم متاصل در اینجا دورهٔ خود را بقوهٔ جدیدی واگذار نموده بعهاجمات خانه برانداز کاپیتالیزم دارد تسلیم میشود.

ایران نیز که در عائله بشریت یك اولاد قدیم است ممکن نیست که باین تبدلات ضروریه که از آثار تکامل عالم است محکوم نباشد و بتواند روی بنای پوسیدهٔ استبداد مطلق و اساس از کار افتادهٔ فئودالیزم قائم باشد ناگزیر از تجدد بود و ناچار بایستی درجاتی را که تمام افراد عائلهٔ بشریت از آن گذشته‌اند طی نموده امتحانات تاریخیهٔ خود را داده و بشاهراه کاروان بشریت افتاده و باعوان و انصار خویش که رهروان منتها آمال بشریتند و مراحل عدیده جلو افتاده و میروند میرسید.

اینك همین فلاکت ها و زحماتیکه ایرانیان از چند سال باین طرف متحمل آنها هستند وقربانیها که داده اند و خونها که ریخته و خانمانها که برباد داده‌اند همانا برای گسیختن زنجیر اسارت و انقیادی که با گیرانهابود و تحصیل حق واستحقاق یك سالك آزاد بشریت بوده است.

حالا دیگر آن اسارت و مغلولیت بر طرف و منقرض

شده لکن مقصود هنوز بدست نیامده و برای رسیدن بکاروان باید وطن را که بیك حال انحطاط و اضمحلالی افتاده اباد نموده و به شکلی انداخت که در میدان مسابقهٔ عالم با همراهان تند پای که باکمال سرعت میروند همقدم تواند شد .

اینمقصود به چه وسیله دست میدهد ؟

برای اینکه بتوان باین سؤال جواب داد ، لازم است اوضاع حالیه ایران و بحرانی را که در ان میگذرد کاملا دانست

ایران در هیچ تاریخی بحال اضطراب و بحران امروزه اش نیفتاده .

این مملکت که از اقدم دول عالم است نظیر این زوال و اضمحلالی را که در حال کنونی مبتلا است در تاریخ خود ندیده اگر چه ایران در تاریخ چند هزار سالهٔ خود به بسی بحران و انقراضات محکوم شده ولی انها فقط از جهت سیاسی بوده وحال کنونیش یك انقلاب اجتماعی و سیاسی میگذراند .

فئو دالیزم منسوخ و کهنه شده به کاپیتالیزم که فرمانفرمای امروزه است متحول میشود همین است آنزمانی که روز های مشوش خواهد گذرانید

مملکتی که به اصول قرون وسطی امرار حیات کرده چون احساس نموده که دیگر بدین صورت امکان مداومت نخواهد داشت میخواهد بشکل مملکت قانونی بیاید فقط از یك طرف موجود نبودن الات و ادوات لازمهٔ این تبدیل شکل و از طرف دیگر رقابت سرمایهٔ خارجی آن را تضییق نموده باشکالات بزرك دچارش می نماید .

برای اینکه عدم اصول و ادارهٔ انتظامی را که مدت مدید مستولی آن بوده وحس نافرمانی و انار شیزم را که در سنوات انقلاب اخیر احداث شده دور نموده یك حکومت قانونی قوی تشکیل ونفوذ حکومت مرکزی را بتمام اعماق بعیدهٔ مملکت سرایت داد . ونیز برای آنکه صنایع سرمایهٔ ملی را بیك درجهٔ رقابتی که درمقابل تضییقات خارجه بتواند ایستاد رسانید لازم است ایران جدیدرا باین طرز اداره درآورده وبروی چنان اساسهائی

كذاشت كه براى قابليت معاونت در زحمات ترقى پروانه
كه عائلهٔ بشريت مبتلاى آن است يك عضو مستعدى كشته
هم خودرا از حالت اسف اشتمال امروزه نجات بدهد و
هم دررسيدن بان سعادت ابدى كه يكانه امال انسانيت
است رتبه يك معاون كافى را احراز نمايد .

پس محض اجرا وازقوه بفعل درآوردن اين مقاصد
عاليه ارباب معارف را كه مع التأسف مقدارشان
خيلى كم است و اشخاص با ناموس وطن پرست را
كه وجود آنها فى نهايت مقتنم بيش از هر چيز
لازم و متحتم است كه در دايرهٔ يك فرقهٔ سياسى
اتحاد مسلك و توحيد حركت نموده براى حفظ
آزادى و استقلال مملكت و ابقاى مشروطيت اصول
ادارهٔ آن را بروى چنان بناى متينى كذاشت كه در
راه ترقى و تكامل بقدر امكان از مشكلات مختلفهٔ عديده
ازاد بوده و بشاهراه قافلهٔ بشريت افتاده بلا مانع
برود .

بنا براين فرقهٔ دموكرات كه براى چنين مقصد
عالى تأسيس شده سعادت آتيه وطن را فقط دراتحاد

صنف عامهٔ مملكت كه اكثريت اهالى را تشكيل
ميكنند و ترتيبات مقتضيهٔ حال آنها دانسته و ديده ،
براى آنكه ايران تجدد بيما را يك دولت دموكراتى
كرده وزمام حكومت را هميشه بدست عامه ملت كه
قسمت اعظم آن را تشكيل مى نمايد بدهد ، مطالبات آتيه
را درخواست مى كنند :

(اول)

« در ترتيب سياسى »

مقصد فرقهٔ دموكرات محافظت اصول مشروطيت
عامه است در ايران مبنى بر ترتيب انتخاب عمومى و
الغاء و نسخ امتيازات و صنوف ممتازه بين ملت و
ابطال اصول مذمومهٔ تشخصات .

ماده اول — قدرت عالية دولت جمع خواهد شد
در دست مجلس شوراى ملى كه فقط آن حق وضع
قوانين خواهد داشت .

ماده دوم — وزراء در مقابل مجلس شوراى ملى

مسئولند . و باید از مجلس انتخاب شوند

(دویم)

﴿ حقوق مدنیه ﴾

ماده اول — تساوی همهٔ افراد ملت در مقابل دولت و قانون بدون فرق نژاد . مذهب وملیت .
ماده دویم — مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض .
ماده سویم — آزادی کلام . مطبوعات . اجتماعات . جمعیتها و تعطیل .
مادهٔ چهارم — حریت اقامت و مسافرت .

﴿ سوم ﴾

(قانون انتخابات)

ماده اول — انتخاب باید عمومی . مساوی . مخفی . مستقیم ومتناسب باشد

تنبیه — در جائی که انتخاب مستقیم ممکن نیست ناچار انتخاب بالواسطه معمول میشود .

ماده دویم — هریك از افراد ملت که بالاتر از بیست و یك سال دارد حق انتخاب کردن و آنانکه بیش‌تر از بیست و پنج سال دارند حق انتخاب کردن وشدن هر دو را دارند .

﴿ چهارم ﴾

(قضاوت)

مادهٔ اول -- قوهٔ قضائیه از قوهٔ اجرائیه مجزی و منفك است .
ماده دویم — محاکمه برای همهٔ افراد ملت متساوی و سریع است . موقوفین باید علت توقیف خودرا تا بیست وچهار ساعت بدانند .
ماده سوم — موقوف شدن اجرت محاکمه بتدریج .

﴿ پنجم ﴾

(امور روحانی و معارف)

مادهٔ اول — انفکاك کامل قوهٔ سیاسیه از قوهٔ روحانیه
مادهٔ دویم — تعلیم مجانی و اجباری برای همهٔ افراد ملت .

ماده سوم -- توجه مخصوص در تربیت نسوان .

ششم

(دفاع ملی)

ماده اول ــ خدمت عسکریه اجباری است برای همهٔ افراد ایرانیان . هریك از افراد تندرست ملت باید دو سال در قشون تحت السلاح خدمت نماید .

هفتم

(اصول اقتصادی)

ماده اول ــ مالیات مستقیم همیشه حتی الامکان بر مالیات غیر مستقیم مرجح و مقدم است مع هذا مالیاتهای غیر مستقیمی که برای ترقی وتوسیع صنایع داخله ضروری است محفوظ خواهد بود .

ماده دویم ــ طرح مالیات به روی عایدات .

ماده سیم ــ موقوفی امتیازات در کارهائی که اسباب ارتزاق عمومی است .

ماده چهارم ــ منسوخ شدن مستمریات بتدریج .

ماده پنجم ــ کلیهٔ موقوفات در تحت نظارت و ادارهٔ دولت بوده وعائدات موقوفات عمومی صرف معارف عمومی وامور خیریه خواهد شد .

ماده ششم ــ منسوخی سخره وبیکار .

ماده هفتم ــ رودخانها وجنگلها وچراگاههای عمومی ومعادن باید متعلق بدولت باشد .

ماده هشتم ــ ممنوع بودن کار ومزدوری برای بچهٔ که به چهارده سال نرسیده باشد .

ماده نهم ــ محدود بودن مدت عمل در شبانه روز تنها بده ساعت .

ماده دهم ــ استراحت عمومی واجباری یکروز در هر هفته

ماده یازدهم ــ مواظبت بلوازم عمل وحفظ الصحهٔ کارخانه جات .

ماده داوزدهم ــ منع احتکار غلات بواسطهٔ طرح مالیات سنگین .

ماده سیزدهم ــ معاملهٔ مالکین بابرزگران ودهاتیان درخصوص هرنوع بدهی آنها وحقوق اربابی وهم چنین معامله دولت درهرنوع امورمالیاتی وعسکری وغیره در

تمام ایران بطور تساوی تحت یك قانون عادلانه خواهد بود
ماده چهاردهم — همه نوع عوارض وماخوذات و تحمیلات ازطرف مالکین بر رعایا وبرزگران غیر ازحقوق قانونی بهر اسم و رسم ازتعارف وهدایا وسایر بدعتها کلا وجزأ منسوخ وموقوف ومستلزم مجازات خواهد بود .
ماده پانزدهم — حکومت ارباب وملاکین دراراضی خود دررسیدن در امور مدنیه وملکیه وحکم درجنایات وتقصیرات ازهر نوع بکلی منسوخ وتبدیل بحکم مامورین دولت وحکام باید بشود .
ماده شانزدهم — اخراج و تبعید دهاقین از مسکن خود ممنوع است .
ماده هفدهم — تقسیم اراضی خالصه بزارعین و رعایا وفراهم آوردن اسباب همین ترتیب در املاك اربابی بوسیله تاسیس شعبه بانك زراعتی در بلوکات ودادن حق تقدم خرید بزارعین در موقع فروش .



اصول دموکراسی

یک نفر دموکرات

چاپ ـیم

تهـران ۱۳۲۹

مطبعهٔ (حبل المتین)

مقدمه

چون مذاکره اختلاف مسلك و وجود فرق سیاسی در مملکت که از امور جدیدهٔ اشعار است وجاب توجه عموم را نموده اشخاصی از روی جهل یا عناد این اسم را بعنوان غرض شخصی آلایش میدهند جمعی باین نام مقاصد فاسدهٔ خود را نسبت باشخاص ابراز داده بالکه بسیاری از فساد اخلاق آمال و مرام یك فرقه را بغرض توجیه غیر صحیح کرده مورد تهمت و جهالت ناشایست می نمایند چنانچه نسبت بفرقه

دموکرات که اساس مسلك آن موافق باروح مساوات اسلامی است حملات میکنند لهذا لازم دید که مواد مرامنامهٔ این فرقه را مختصراً ذکر و توضیح کرده باقی را بحکم وجدان و انصاف ناظرین واگذاریم و قبل از شروع بمقصد بیان مقدمه لازم است

خاطر عموم ملت و کافهٔ افراد فرق سیاسی را متوجه می نماید بر اینکه، دراین حال خطرات مملکت ومشروطیت ازانصاف و وطن‌خواهی دور است که اختلاف نظر ومسلك را در مصالح مملکت اسباب معارضه کردانیده فرق سیاسیه درحق یکدیکر باتهمت و اهانات و تنقیدات بی اساس و تحریکات نامشروع وتعرض باشخاص فرق موجب عناد وتنفر کردیده مصالح نوعیه را باغراض شخصیه بفروشند زیرا وجود فرق سیاسی برای استحکام امر مشروطیت و تنویر اذهان و مذاکرات درمصالح مملکت است واختلاف نظر در امور مملکتی مثل اختلاف

فقها در مسائل شرعیه واختلاف حکماء درمطالب فلسفی هیچ ربطی بمصالح اشخاص واختلاف اغراض نفسانیه ندارد وباید هرفرقه عقاید ونظریات خود را بادلائل متقنه باکمال متانت اداکنند زیرا غالباً اختلاف نظریات مبنی بر اختلاف فطرت وعادات طبقات است مثلا کسیکه ازطبقهٔ رنجبراست ویا آمالی میپروراند که منافع آن طبقه مظلومه را مدافعه میکنند از صدمات وارده برضعفاء و مظلومین و رنج بران وکسبه بی دست و پا متاثر کردیده و وجدان او طالب وحریص شده که باکه وسیله فراهم آورد این بنده کان ضعیف خدا از صدمات ولطمات بدرجه آسوده شوند هرکاه چنین شخصی بمنافع و مصالح کسبه و رعایا حرفی کوید که، باقتدار مقتدرین بر میخورد البته کسانیکه از حال فقراء و ضعفاء بیخبر بوده واز پرتو اقتدار مقتدرین بخدمت و شاعری و مداحی وتملق نعمت برده عادتاً برخلاف اول

خواهند بود لکن نباید اقدام بخصومت شخصیه با
یکدیگر نمایندو مباحثه را به بدگوئی وبدزبانی مبدل
کنند

شاید بعض اشخاص اصلا وجود فرق
سیاسی و اختلاف مقاصدرا منکر باشندیعنی مضر
بدانند بهمان نظر که مبادا باختلاف شخصی منجر
شود بانزاحم دو فرقه که هردو از یك ملت هستند
از قوه اتحادیه بکاهد این مسئله در نظر اول چنان
جلوه میکند ولی اگر خوب فکر کنیم کسانی که
موجودیت فرق را برای مملکت مضر میدانند در
حقیقت مشروطیت را برای آن مملکت نافع نمیبینند
زیرا مشروطیت همان عبارت ازحکومت فرق‌سیاسی
است گذشته ازآن در مملکتی که‌اهالی آن سرازخواب‌بر
میدارند و مشروطیت در آن قدم میگذارد و
بمنافع ومضار خود بر میخورند این اختلاف فرق
سیاسی قهری واز لوازم غیر منفکه است زیرا

اختلاف معیشت وحالات سابقه سکنه یك مملکت بدیهی
وامر خارج از اختیار است و شبهه نیست که یك
دسته از سکنه یك مملکت بواسطه اقتـدار و نفوذ
در نعمت و راحت وآزادی و دلخوشی زندگانی
کرده جمع کثیری دیگر در رنج وعذاب و مشقت
بوده فایده رنج آنهارا طایفه اولی میبرده و خود
آنهارا در تحت فشار عبودیت میداشته اند بعد از
آنکه بناشد همه‌اهالی وسکنه حق دخالت ورأی در
امور اشتراکیه و مصالح خود داشته باشند شبهه
نیست که این جماعت که ازعجز و جهالت و عدم
معاونت بیکدیگر دررنج وعذاب بوده اند بهردرجه
بی‌حقوق خود میبرند بهمان درجه خواهند خواست
که حقوق انسانیت خودرا بدست آورده خودرا از
عبودیت واسارت رهائی دهند البته جماعت مقتدرین
که مدتها باکمال آزادی و راحت وعزت ازدست
رنج آن جماعت ونادانی آنان استفاده کرده فرق

عیش ونعمت بوده اند بهر وسیله باشد خود انها و کسانیکه ازسفره انها عیش بیزحمت میکرده اند در صدد خواهند بود که آن جماعت زحمت کش که مسخره اینها بوده اند راه اطلاع وخلاصی واخذ حقوق را بروی انها ببندند واین دو اختلاف نظر درحال استبداد وفشار فعال مایشائی هم بوده نهایت اینکه فرقه رنج کش آزاد دراظهار نبوده واکر اظهار میکرد یکسره بفنایش میکشاندند وطرف دیکر بمیل خود انچه میخواسته میکرده وشبهه نیست مجلسی که از عموم ملت با نتخاب تشکیل شده از اعضاء آن مجلس بعضی متمایل بمنافع جماعت مقتدرین و ابقاء وحفظ اقتدارات انها بوده درمطالب ومسائلی که مطرح میشود سعی بنفع انها خواهندکرد وبعضی دیکر که متمایل بفرقه ضعفا ورنجبر وکسبه و رعایا بوده درمسائلیکه پیش میاید سعی خواهند نمود که فرقه ضعفا را از زیر شکنجه و عذاب خلاص

نمایند واین اختلاف نظر درمجلس وخارج قهری وطبیعی است وجلوگیری ازوجود ان ممکن نیست مکر با استبداد محض وچون این اختلاف مبنی بر استعمال قوه قهریه وعملیات نیست بلکه غلبه هرطرف باکثریت رای وقوت دلیل است هرفرقه سعی خواهد نمودکه اکثر اعضا مجلس از حامیان انها باشند ونیز تا فرق سیاسیه نباشد یعنی مقاصد وآمال معین نکردد انتخاب وکیل امری بغلط واقع خواهد شد وارتباط وکیل از موکلین ونمایندکان ازملت مقطوع خواهدبود زیرا این توکیل مثل توکیل درامور شخصیه است وبلکه هزاران درجه اهمیت ان بیشتراست واضح است باید وکیل و موکل بدانند که این توکیل برچه چیزاست یعنی موکل معین میکند که من اینکاررا ازتو میخواهم وکیل هم بعد از اطلاع بر ان کار میکوید منهم تعهد میکنم اینکار را انجام دهم وباید موکل اطمینان پیداکند که این شخص وکیل از عهده این کار بر میاید و خیانت هم نمیکند

آنچه میتواند بعمل میاورد اگر این نباشد توکیل بامر
مجهول و نامعقول است هم چنین است انتخاب وکیل
ملت اولا باید موکلین بدانند ومعین کنند که مطلوب آنها
از وکیل چیست ووکیل هم بداند وتعهد کند که در روی
آنچه میخواهند کار خواهد کرد و آنها اطمینان پیدا
کنند که اینکار را که تعهد کرده میتواند ومیکند والا ممکن
است جماعتی یکی را وکیل کنند بگمان اینکه این شخص
بمصالح عموم اقدام خواهد کرد آن شخص انجام کار
چند نفر مقتدر را مثلا بنماید در اینصورت نمیتوان آن
شخص را وکیل آن موکل دانست وتقریباً انتخابات دو
دوره گذشته ایرانرا میتوان ازین قبیل شمرد واما هرگاه
فرق سیاسیه تشکیل شد ومقاصد و موادی روی کاغذ
آمده معین گردید هر جماعت که آن مواد را موافق
آمال خود دیده واتفاق بران کرده اند آنها را یک فرقه
میگویند وآنها یکنفر را که از میان هم عقیده های خود
انتخاب میکنند باید بدانند که او در روی این مواد کار

خواهد کرد و ازعهده برمیاید وتخلف نمیکند دراین
صورت ارتباط میان وکیل وموکلین حاصل و توکیل
صحیح است والا غلط وبی ربط خواهد بود ونیز تا
فرق سیاسیه مجاهده در تنویر اذهان واقامه دلیل وبرهان
نکنند واذهان را متوجه بمنافع نوعیه ننمایند واقدامات
برادرانه بکار نبرند ملت هشیار وبیدار نشده وقدم بدائره
ترقی واصلاح کار نخواهند گذاشت

درینجا باید دانست آنچه در مرامنامه
فرقه دموکرات ازمواد ذکر شده آنها آمال ومقاصدی
است که بتدریج باید بطرف آنمقاصد رفت تا هروقت بهر
مقدار ازان مواد نتوانیم نائل شویم مقصود این نیست
که امروز حتماً تمام مواد آن بموقع اجرا باید گذارده
شود زیرا ترقی وتکامل تدریجی است وطفره محال
است تاکتیک و وضع سیر فرقه دموکرات بطرف این آمال
که سعادت ملت را در وصول بآنها میدانند براین است
که نباید بعقب برگشت ونباید متوقف شد وهرگامی قدم

اینرا بفرقه دموکرات نسبت داده افتراء وتهمت گفته وازروی عداوت واشراف پرستی این را ساخته وبزبان جاهلان وبیخبران انداخته است

شاید کسی بگوید حالا که چنین است وفرقه دموکرات نمیخواستند همه مواد مرامنامه آنها فوری بموقع اجرا آید پس چرا اظهار کردند کم کم هرچه موقع پیدا میکرد اظهار میکردند بهتر بود. جواب این اعتراض را کسی میکند که بکلی از ترتیبات مسالك ولوازم آن بیخبر باشد همچو تصور کرده که امور سیاسیه ومسائل پلتیکی یك مملکت و ملت را مثل یکی از امور جاریه غیرمهمه بدون مقدمة وتهیه زمینه وحاضرنمودن افکار عامه در هرموقع میتوان انجام داد امور یکه راجع باساس زندگانی یك مملکت است تابدوا در افکار عامة که طرفدار آن هستند تصویر و رسوخ داده نشود ودراذهان مردم تربیت ونشو ونما ننماید محال است درموقع عمل بتوان اجرا نمود زیرا هرکس رجوع

بتاریخ مسالك سیاسی دنیا بکند باسانی خواهد دانست که هر فرقه بدوا مقصود ومنظور خودرا در فصول ومواد معینی ترتیب داده وبتدریج باقوه دلیل وبرهان ملت را بآن مقصد دعوت میکند وانوقت ان فرقه بامال وآرزوی خود وانجام مقاصد خویش موفق خواهد شد که دارای اکثریت ملت باشد و هیچ فرقه دارای اکثریت نخواهد شد مگر باعلان ونشر مقاصد خود تا حال شنیده نشده اصول آمال یک فرقه یایك عقیده در پرده خفاء بماند وکسی طرفداراو بشود علاوه برانچه گفته شد مرامنامه یك فرقه مثل قانون اساسی یك مملکت است چنانچه بی قانون اساسی حکومت ملی یك مملکت را نمی توان تشکیل داد همینطور بدون مرامنامه یك فرقه سیاسی تشکیل نمی توان داد

باید دانست تمام مواد مرامنامه ومقاصد فرقه دموکرات که خواهان حکومت عامیه و طرفدار رنجبرانند جزوی یك بنیان واساسی است که

قوانین مقدس اسلام نیز بر آن اساس نهاده شده وان عبارت است از تساوی افراد بلاسمات در حقوق وتفوق وامتیاز ندادن کسی و صنفی بر دیگران بملاحظه غنا واقتدار ونفوذ داشتن ومراعات حقوق همه علی السویه چنانکه صریح

(ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت)

ناطق بر این است وبراین اساس است سعی درازاله هر چه که در زمان استبداد ونفوذ یک شخص یا اشخاص از عادات و رسومات خسیسه برضد مساوات جریان یافته واساس مساوات الهی را متزلزل گردانیده ومخفی نماند ازاینکه گفته می شود این فرقه حامی رنجبر وضعفاء است مقصود این نیست که برضد ثروت وغنایا اغنیاست بلکه مقصود این فرقه ازحمایت ضعفاء این است که حقوق از دست رفته ضعفارا باز ستاند ورنجبررا ازفشار بندگی مقتدرین وذلت خلاص نماید نه انکه اغنیارا فقیر کند بلکه ضعفاء راهم بثروت وغنا وراحت رساند هر کس اجرت زحمت خودرا

خود ببرد زحمت مختص جمعی نعمت مختص جمعی از دست رنج زحمت کشان نباشد یکی بلاجهة درمقام عبودیت یکی بدون علت در مدارج ربوبیت سیر نکند رنج بکسی گنج بکسی ازرنج او داده نشود (تلك اذاً قسمة ضیزا) پس همه چنانچه اسلام فرمود برادرند و برابر (انما المؤمنون اخوة) معنی دموکرات این نیست باید الدار نباشد معنی دموکرات این است که هرکس مزد خودرا خود ببرد یکی مسخر دیگری نباشد دراول نظر شاید برای اینکه این کلمه حق موافق فطرت و اسلامیت و وجدان پاک و انصاف است فورا همه تصدیق کنند لکن مقام عمل کار دیگری است از اول دنیا در حق انکار شده و هر خون ریخته وهر خرابی وانقراضی حادث شده وهر فرعونیت ودعوی ربوبیت برای ضدیت بااین کلمهٔ حق است

انبیاً و اولیاً وبزرگان برای همین کلمه حقه دچار بلیات و مصائب شدند حقها برای همین بباد رفته

دودها افتاده حبس‌ها، زنجیر ها برای همین بوده است
شرایع را انکار این حق محو نموده اسلام را انکار این
حق بحال ضعف انداخته الان هم دردهای ساختگی
برای پشت پا زدن بهمین حق بروز میکند دریاهای
خون از انکار این حق مواج است توپها و کشتیهای
جنگی کرورها نفوس ملیونها اموال برای اضمحلال
همین حق مهیا کردیده

پس از بیان مقدمات شروع میکنیم ببیان مواد
و توضیح هریك بنحو اختصار ومن الله التوفیق

ترتیب سیاسی

مقصد فرقه دموکرات محافظت اصول
مشروطیت عامیه است در ایران مبنی
برترتیب انتخاب عمومی والغاء و نسخ
امتیازات وصنوف ممتازه بین ملت و
ابطال اصول مذمومه تشخصات

مشروطیت در مقابل مطلقیت سلطنت است که
سلطنت فعال مایشاء و مختار در امور مردم

نبوده حدود و اختیارات آن همان باشد
که ملت عموماً و متساویاً حکومت دارند باوداده
اند عامیه درمقابل خاصیه است یعنی تحدید حدود و
ترتیب امور عموم ملت باعموم ملت بوده خصوصیتی
از خصوصیات ثروت واقتدار ونفوذ و اشتهار و غیره
سبب حق بودن دخالت بعضی دون بعضی نخواهد بود
یعنی همه ملت بواسطه انتخاب نماینده ازطرف خودشان
دخالت درترتیب امور مشترکه خود خواهند نمود لهذا
گفته شد مبنی بر ترتیب انتخاب عمومی مخفی نماند
که فرقه دموکرات انظار کامل بریکی بودن مرکز و
توحید درجه و توحید قوه دارند یعنی عموم ملت
متحدا متساویاً همه مثل نفس واحد تمام قوه را جمع در
یك مرکز کرده کلا متوجه آن مرکز بوده وان مرکز
مصدر تمام ترقیات بوده متساویاً به تمام اعماق
بعیده مملکت سرایت نماید این ترتیب است که ملت
واحدرا از تفرق وتشتت خلاص کرده اگرچه کوچك

باشد بزرگ واگر ضعیف است قوی و مقتدر میگرداند یك ملت مثل یك نفر یکتاب داشته ارادات او سرایت بتمام جوارح و اعضاء کرده همه در استفاضه از مرکز شریك و هر عضوی برای این یك نفس مامور کاری وکلا برای حفظ و سلامت این یك نفس مشغولند

(الغاء ونسخ امتیازات) محققاست که قانون

اسلام وانصاف کسیرا برکسی امتیازی نداده وجود امتیازات نامشروع قوی را متفرق و ملت را پراکنده مینماید پس باید امتیازاتیکه یکی را تیول و منصب و نشان و شمشیر و افتخار و اقتدار وعبا و عصا وانگشتر و عطا یا میداد یابرای قرابت یامحبت یاجمال یادلال یامداحی یامزاحی یانقالی یادعا گوئی یا تهدید یاتزویر وغیره که همه از ترك مساوات ناشی شده نسخ و ملغی کرده اما دادن اینها و غیر اینها در مقابل خدمت و زحمت آن امتیاز نیست بلکه مزد عمل است و بحسب لیاقت و خدمت محرك همه بر کار و موجب عزت و

افتخار است (و صنوف ممتازه بین ملت) اگر چه اهل ایران بحسب اینکه در مذهب اسلام ابدا صنف ممتاز نیست شاید درست معنی آن را نفهمند لکن عملا این اساس اسلامی یك سره منهدم گشته است

صنوف ممتازه این استیکجماعت مثلا برای اینکه اغنیاء هستند یاشمشیر دارند ازسایر مردم ممتاز در حقوق باشند مثل اینکه آدم بکشند قصاص نشوند ولی قاتل انها قصاص شود - مردم نتوانند ازلباس مخصوص انها بپوشند دریك محکمه بامردم محاکمه نشوند - مردم سرباز شوند انها نشوند - دیگران را بهر تقصیر حبس کردند انهابهیچ تقصیر حبس نشوند و همچنین امور دیگر .

اینگونه جماعت ممتاز را قانون اسلام تشکیل نداده و تجویز نمیکند حتی اعلم علماء بایکنفر عمله در حقوق برابر مقرر شده احترام علماء ربطی بتفاوت حقوق ندارد ومعلوم است امتیاز فضلی فقط دراحترام وافتخار

است نه در حقوق لکن همه میدانند آقایان ومقتدرین هزار درجه ازصنوف ممتازه بالاتر رفته بودند میزدند زده نمیشدند ، قصاص دیگردند قصاص نمیشدند ، در محاکمه مردمرا مقام کجا آنانرا کجا ، قشون نمیشدند ، مالیات نمیدادند . حبس نمیشدند ، حدود الهیه بالکلیه درحق مقتدرین وبستگان ایشان متروك بود هرکس بقوت بازو صنفی ممتاز تشکیل میداد آیا این ترتیبات باید نسخ شود یانه

ابطال اصول مذمومه تشخصات

واضح است دراسلام مقام کسی بالاتر از مقام پیغمبر وائمه علیهم السلام نیست لباس زبر میپوشیدند نان سیرس نگرفته میخوردند . روی خاك باغلامان مینشستند پای شتر را بدست خود میبستند . بالاغ بی جل سوار شده یکنفررا باخود سوار میکردند . بزرا میدوشیدند صدر درمجلس خود قرار نمیدادند . هر جا خالی بود مینشستند . کسیرا درحضور خود سرپا نگاه نمیداشتند

صدای نعلین پشت سردوست نداشتند . بدعوت همه کس میرفتند . خود ببازار رفته خرید کرده وحمل مینمودند بهرکس حق اطفال ونسوان سبقت درسلام مینمودند . بکسی توهین و تحقیر نمی کردند . بافقراء می نشستند به پشت خود بخانه فقراء آذوقه می بردند (انما انا بشر مثلکم)

صریح قرآن است (انا فقیر والفقر فخری و انا مسکین جالس المساکین)

میفرمودند فرمودند سفید زاده را بسیاه زاده فضیلتی نیست سید قرشی وغلام حبشی فرق ندارد الی غیرذالك که حصر ندارند این اساس اسلام را چنان خراب کردند آقا بضعفاء بگو شه چشم نگاه نمیکند . ضعفا باید قربانی کنند ، قربانی شوند ، فرسخها پیاده استقبال کنند ، سجده کنند ، رکوع نمایند ، دست وپابوسند ، دست بسینه بایستند ، بی اجازه حرف نزنند باند سخن نگویند ، دست تکان ندهند ، فحش بشنوند ،

کوتك بخورند ، گریه وناله نکنند ، القاب وحضرت در منبر ها چندین ساعت جهة آقایان مقتدرین گفته شود ، کاغذها از القاب برای آنان پرشود ، قلیانها پیش آید ، صدر مخصوص انهاست ، باید اول صادر ووارد باشند صد نفر را پشت سر و جلو معطل نمایند

آیا کسیکه بگوید این امتیازات وصنوف ممتازه و تشخصات غیر مشروع برافتد هدف تهمت این معادن کبر ونخوت ومحل افتراء وتهمت این مدعیان ربوبیت و متملقان وریزه خوران این مظاهر فرعونیت نخواهند بود

قدرت عالیه دولت جمع خواهد شد در دست مجلس شورای ملی که فقط آن حق وضع قوانین راخواهد داشت

چون عموم ملت که حکومت را در دست دارند تمام قوای خودرا جمع کرده دادند دست مجلس شورای ملی که عبارت از نمایندگان عموم ملت باشند اداره امور ملت بسه چیز انجام میگیرد وضع و نظارت قانون ، امضای قانون ، اجرای قانون ، اول که وضع و

نظارت در قانون باشد از وظائف مجلس شورای ملی است دویم که امضاء قانون باشد با پادشاه مملکت است سوم که اجرای قانون باشد تکالیف وزراء است ودولت عبارت از هیئت اجتماعیه این سه است و بلاشك قدرت وضع ونظارت قوانین عالی تر از امضاء واجرای ان است بلکه امضاء و اجراء بدون وضع تصور ندارد و حق امضاء واجرا هم ازطرف مجلس که نماینده عموم ملت است دادهشده پس قدرت عالیه جمع خواهد شد در دست مجلس شورای ملی وان است مرکز قوای اصلی ملت که فقط ان حق وضع قوانین خواهد داشت لفظ فقط برای این است که فرقه دموکرات منکر مجلس سناست ودلیل مختصران این است که بنا بمذهب اسلام واصول مساوات دموکراسی که همه ملت متساوی الحقوقند و فرض این است که همه بالشراکة حق انتخاب داشته و انتخاب کرده ومجلس شورای ملی تشکیل کرده‌اند ، تخصیص دادن یك مجلس

دیگر ودادن حق انتخاب علاوه بر آنچه باسایرین داشتند بیك جمعی كه اسم اعیان یا اشراف برخود بسته است غیرظالم وضایع کردن حقوق دیگران نسبت اسلام اعیان ندارد چگونه مجلس اعیان تواند داشت بعلاوه اینکه سبب کشاکش ومعارضه میان دومجلس وتعویق قوانین وامور وتفوق جمعی بلاجهة برسایر ملت است

وزراء در مقابل مجلس شورای ملی مسؤلند
و باید از مجلس انتخاب شوند

واضح است اینکه هرگاه وزراء مسئول مجلس شوری نباشند وضع قوانین لغو میشود برای آنکه اطمینان از اجرایش نخواهد بود و امور مختل می شود ، اما انتخاب وزراء از مجلس برای این است که هیئت ملت حکومت وقوت خودرا بدست این جماعت که محل اعتماد ونماینده اوست سپارد ، که وضع قوانین ونظارت در اجراء آن بنمایند ولی اجراء قوانین هیئت مخصوصی لازم دارد که قوه مجریه نامیده میشود وباید قوه مجریه (وزراء) طرف اعتماد

اکثریت نماینده گان ملت باشد (چه آنکه اکثریت نماینده گان کاشف اکثریت ملت است) ومعلوم است که اعتماد اکثریت ملت و نماینده گان آن باشخاصی که همان اکثریت ملت انهارا برای حفظ حقوق واداره مملکت خود معین کرده بیشتر از سایرین است واگر اکثریت ملت اشخاص دیگر را از حیث امانت و لیاقت مقدم بر منتخبین خود میدانست آن اشخاص را بنمایندگی انتخاب میکرد

پس سزاوار این است که قوه مجریه (وزراء) هم از همان نمایندگان انتخاب شوند که علاوه بر آن که محل اعتماد نمایندگان وملت هستند بصیرتر بقوانینی که اکثریت انهارا وضع میکنند و ترتیب اجرای آن خواهند بود ونظریات اکثریت نمایندگان و ملت را بهتر میدانند

ونیز نظر فرقه دموکرات براینست که وکیلی که بمقام وزارت میرسد صندلی وکالت او محفوظ بماند برای

انکه هرگاه بملاحظه تزلزل اکثریت باجهات دیگری از شغل وزارت استعفاداد بازبتواند در مجلس دفاع از حقوق موکلین خود بنماید اگر گفته‌شود که ممکن است او منفصل شده موکلین بجای او دیگری را انتخاب کنند جواب میگوئیم چون موکلین از روی علم و اطلاع و یك مسلك مستقیمی این شخص را انتخاب کرده‌اند اگر بهتر از اوراداشتند اول‌انتخاب کرده بودند پس انتخاب اینشخص دلیل است براینکه طرف توجه موکلین است وخوب است که خوداو باقی بماند بوکالت گذشته از اینکه بواسطه دخالتیکه در قوه مجریه داشته‌است براطلاعات‌او افزوده‌حال بهترمیتواند خدمت کند علاوه تجدید انتخاب زحمت‌برای موکلین است که‌هیچ لزوم‌ندارد اگربگویند درحال وزارت حفظ حقوق‌موکلین اونمیشودجواب‌میدهیم بعکس‌است باوزارت بهتر حفظ حقوق موکلین میشود و این ترتیب یعنی حفظ صندلی وکالت بااشتغال بوزارت در اغلب ممالك اروپا معمول است ازجمله انگلیس

حقوق مدنیه

تساوی همه‌افراد ملت در مقابل دولت و قانون بدون فرق نژاد ، مذهب ، ملیت

یعنی دولت در استخدام و تفویض امور باشخاص بعدازاجتماع شرایط لیاقت دردوشخص نژاد وغیره را علت فرق‌نکند مثلاسیاهی‌وسفیدی اسلامی و مسیحی ترك وفارس بودن را باعث‌تفاوت درحقوق مدنی نکند وهمچنین قوانین که‌مجلس وضع‌میکند‌مثل مالیات بستن یاقشون گرفتن یامجازات وغیره نژاد ومذهب وملیت را سبب فرق ننماید الکن امور مذهبی که درشریعت فرقی گذاشته اند مثل مناکحه و مواریث وغیرها ربطی باین ماده ندارد

مصونیت شخص ومسکن از هرنوع تعرض

ذکر این ماده هم برای اینست که بحکم عقل ودین جان و مسکن مردم باید مصون از هر نوع تعرض باشد این اصل اسلامی را هم بر داشته همه

قسم تعرض باشخاص میکردند ومیکشتند و بد اخراه بمساکن مردم میریختند بازهم موقوف نشده این عادت خبیثه باید مرتفع شود

آزادی کلام ، مطبوعات ، اجتماعات ، جمعیتها ، تعطیل

بدیهی است آزادی همهٔ مات دریك امر مستلزم این است آزادی کسی مضر و منافی آزادی دیگری نباشد والا آزادی عمومی نمیشود وترجیح بلا مرجح لازم میاید پس عمل هرکسی که جزئی مضرتی بآزادی دیگری وبعموم وارد کند ممنوع خواهد بود

اما فرق میان اجتماعات و جمعیت ها اینست که اجتماعات جمع شدنهای اتفاقی را گویند مثل اجتماع در مساجد وتکایا ومیدانهای عمومی ولی جمعیت ها آنست که مبنی بریك اساس وترتیبی است مثل مجامع خیریه وانجمن های علمی وتجارتی وسیاسی

آزادی تعطیل برای این ذکر شده که (دربعضی ممالك حق تعطیل ازکارگران سلب شده و نمیتوانند

بواسطه تعطیل وتقاضای زیادی مزد یا کم شدن مدت کار را بنمایند) مقتدرین و سرمایه داران باین خیال نیفتند که درایرانهم این حق مشروع را از کارگران سلب کنند

آزادی اقامت و مسافرت

شاید کسی بگوید این ماده محتاج بذکر نیست البته بحکم شرع وعقل هرکسی آزاداست هرجا بماند ویا بجائی مسافرت نماید بلی راست است این مطلب لکن این اساس عقلی واسلامی را خراب کرده بودند وحالاهم معمول است بمیل پادشاه یاوزیر یا امیر یا مقتدرین و متنفذین بیچاره گان را باسم اینکه تو مفسدی یا خلاف گفتی یا اگر بمانی کشته میشوی مجبور بمسافرت کرده وازادی اقامت رابوسائل نامشروع سلب میکردند درحقیقت بر خلاف حکم عقل وشرع قصاص قبل از جنایت وبدون جنایت میکردند (چنانکه هنوزهم معمول است) وهمچنین ازادی کوچ کردن را ملاکین مقتدر از زارعین بیچاره

کرده غالباً ازشدت ظلم دهاتیها میخواستند بجای دیگر روند انهارا ملاکین مجبور باقامت و قبول خدمات وزحمات غیر مشروع خود میکردند

قانون انتخابات

انتخابات باید عمومی مساوی مخفی
مستقیم و متناسب باشد

عمومی یعنی همه ملت حق انتخاب داشته باشند نه تنها کسانیکه ملاکند یافلان قدر ثروت دارند یا شهری هستند

مساوی یعنی هریك ازافراد ملت حق دادن یك رأی داشته باشند نه انکه اغنیاء یا ملاکین صاحب دو رأی وزیاده باشند و فقرا دارای یك رأی

مخفی یعنی هرکس رأی خودرا بدون اطلاع دیگران بدهد

مستقیم یعنی نمایندگان مجلس را خود ملت ابتداء وبلا واسطه انتخاب کند نه انکه جمعی انتخاب شوند که انها ازمیان خود نمایندگان را انتخاب کنند (مثل انتخاب دوره دوم خودمان نباشد)

متناسب یعنی درمملکت باهالی هرجا بنسبت جمعیت آنجا حق انتخاب وکیل داده شود مثلا هر صد هزار

یك وكیل نه آنكه یك جا بصد هزار نفر حق انتخاب یك وكیل داده شود وجای دیگر به پنجاه هزار نفر یك وكیل

تنبیه در جاهائیكه انتخاب مستقیم ممكن نیست انتخاب بالواسطه معمول میشود

انتخاب بالواسطه فی الحقیقه برمیگردد باینكه منتخبین بعض ملت نماینده شوند مثلا هرگاه شش نفر را شش هزار نفر باین ترتیب كه هر هزار نفر یك نفر را انتخاب كنند و آن شش نفر از میان خود دو نفر را انتخاب كنند آن دو نفر منتخب محل اعتماد دو هزار نفر هستند ومحل اعتماد چهار هزار نفر دیگر نیستند و درصورتیكه تمام شش هزار نفر ممكن باشد دو نفر را انتخاب كنند بهتر است برای آنكه دو نفر منتخب محل اعتماد تمام شش هزار نفر خواهند بود ولی درجاهائی كه انتخاب مستقیم ممكن نباشد غیر مستقیم اجراء می شود

هریك از افراد ملت كه بالاتر از بیست ویكسال دارد حق انتخاب كردن و آنانكه بیشتر از بیست وپنجسال دارند حق انتخاب كردن وشدن هردو را دارند

انتخاب دخالت و اظهار رأی در امور مملكت است باید لامحاله انتخاب كننده استقلال و اهلیت اداره امور را داشته باشد وسن بلوغ گرچه پانزده است لكن استقلال و استغنای شخصی درامور غالباً قبل از بیست و یكسال حاصل نمیشود لهذا آن وقت حق انتخاب كردن باو داده میشود وچون درایران غالباً سن فراغت از تحصیلات لازمه بیست وپنج است ازاین جهة برای وكالت سن بیست وپنج تعیین شده است واگر كسی بگوید هر قدر تجربه بیشتر اهلیت بیشتر میشود پس سن سی و چهل بهتر است جواب آنكه ما منحصر به بیست وپنجساله نكرده ایم اگر درسن زیادتری شخص لایق باشد میتوان او را انتخاب كرد واگر درسن ۲۵ ساله هم شخص لایق باشد

میتوان اورا انتخاب نمود

﴿ قضاوت ﴾

قوه قضائیه از قوه اجرائیه مجزی و منفک است

اگر چه بعضی قوای مملکت رابدو تقسیم کرده اند مقننه ومجریه و دراین صورت قوه قضائیه هم جزو قوه مجریه خواهد بود لکن بنظر ما چنانیکه هم عقیده زیاد داریم و درقانون اساسی هم تعیین شده قوای مملکت سه قسمت است : قوه مقننه ، قوه قضائیه قوه مجریه اولیکه که عبارت از مجلس شورای ملی است وضع قانون میکند دویمی که عبارت ازعدلیه است تشخیص موضوعات میکند سیمی که عبارت ازهیئت وزراء باشد اجرای قوانین مجلس واحکام عدلیه را میکند وباید قوه قضائیه مملکت بالکلیه از اداره اجراء جدا باشد دخالت اداره قضائیه در اجرائیات ودخالت اداره مجریه در اداره قضائیه باعث هرج ومرج ودخول فساد وملاحظات در احکام خواهد شد اینست که قوه قضائیه بایستی مستقل واز سایر قوای مملکت مجزی

باشد برای توضیح یك مثال ذکر میکنیم فرض کنید هیئت مقننه تصویب کرد یك مالیاتی گرفته شود در موقع وصول مامور مالیه اگر تخطی کند وزیادتر از انچه مجلس تصویب کرده بخواهد بگیرد کسیکه مالیات بده است و مظلوم شده تکلیفش اینست که فورا بعدلیه که مرجع رسمی تظلمات است رجوع نماید اینجاست که تصدیق خواهید کرد باینکه قوه قضائیه باید از قوه مجریه مجزی باشد برای آنکه اگر قوه قضائیه جزء قوه مجریه باشد ممکن است که طرفداری ازقوه مجریه بکند وحقوق مظلومین از بین برود

محاکمه برای همه افراد ملت متساوی و سریع است موقوفین باید علت توقیف خودرا تابیست وچهار ساعت بدانند

تساوی مردم در محاکمه و ترتیب سرعت فصل خصومات باهمه مردم ازمهمترین اصول تمدن وعدالت واساس اسلامیت است که تمایل قاضی را حق درنگاه کردن بیکی ممنوع داشته لکن همه میدانیم اقتدار ونفوذ،

و ثروت اشخاص در ایران این اساس را چگونه خراب کرده سراغ نداریم ازصدیك حکم بطرف ضعیف بی ثروت مظلوم شده‌باشد یامیل قاضی‌خیر من‌الف‌شاهد نبوده یامراعات تساوی، درمیان فلان اعیان و فلان بناء بوده باشد این ماده میگوید باید این حکم از بین رفته اسلام زنده شود و کسیکه آزادی او سلب شده اورا توقیف کردند بایدبداند بچه‌جهة مبتلا شده (زیرا هیچ کسی تا بازادی دیگران مخل نشده توقیف نمی‌شود) تااگر عذری دارد بگوید ولکن چون گاهی فهمانیدن تقصیرفوری ممکن‌یا‌صلاح نیست لذاتابیست‌و چهار ساعت میتوان تاخیر روا داشت

مادهٔ سوم — موقوف شدن اجرت محاکمه بتدریج

ملت مالیات بدولت میدهد اجرت اقدام بامنیت وراحت وایصال حقوق ودفع تعرضات مردم بازادی وحقوق یکدیگر است پس‌باید دولت ادارات نظمیه وامنیه و نظامی وعدلیه و مستخدمین انها را دایر

کرده برای و قایع رجوع کنند گان اجرت نگیرد لکن فعلا چون ثروت دولت کافی نیست بعضی وجوه از قبیل عرایض و ده یك اجرا و غیره گرفته میشود و بتدریج باید موقوف گردد

امور روحانی و معارف

انفکاك کامل قوه‌سیاسیه ازقوه روحانیه

یعنی مداخله نکردن هریك ازاین دوقوه دروظایف مختصه دیگری چنانچه انفکاك قوه مقننه از قوهٔ مجریه یاقوه قضائیه از قوه اجرائیه معنیش هم این است این ماده که مهمتر و بهترین مواد این مرامنامه و برای حفظ احترام مقام روحانیت وحفظ انتظام مملکت وراحت ملت لازمترین اموراست ممکن است بعضی اشخاص ازروی جهالت یاعداوت معنی واضح آنرا توجیهات خودسرانه کرده وعلت اعتراض بفرقه‌دموکرات قرار دهند لهذا اگر قدری بسط کلام شود بهتر است کسی ازاهل اسلام انکارنتواند کرد که دراسلام عنوان

روحانیت عنوان علاحده مقرر نشده یعنی مقرر نشده
جمعی در اسلام فقط برای اجراء امور دینیه صنف
علاحده بوده مثل از سایر اصناف باشد مثلاصنف بقال
و عطار و زارع و عسکری علاحده وصنف روحانی هم
علاحده بوده کارخاصی داشته باشد . هرچه تصورشود
ازامور دینیه وتکالیف عمومی بوده وهرمسلم مکلف بوده
و حق داشته آن امر دینیرا اجراء کند . مثلا عالم
باحکام بودن اختصاص بصنفی ندارد امربمعروف و نهی
از منکر ونه ارشاد جاهل ونه اجراء امور قضائیه و نه
عقود ونکاح وطلاق ونه امامت جمعه وجماعت ونه لشکر
بودن وجهاد ونه اخذ وجوهات وصدقات ونه وصایت
و تولیت اوقاف و غیرها و نه رسیدگی بامور اموات
اختصاصی بصنفی وجمعی نداشت همه مسلمین مکلف
بودند بواجبات واجراء اموردینیه همه هم زارع وهم عالم
وهم فقیه وهم مجاهد وهم واعظ وهم مرشد جاهل و
هم قشون اسلام و هم مجری احکام میتوانست بشود

هرکسی هرکاررا میتوانست بکند واهلیت وامانت داشته
میتوانست متصدی شود درعصر حضرت رسول و خلفا
وامیرالمؤمنین علیه السلام وبنی امیه بهمین نحو بود در
اوایل بنی عباسی که اسلام وسعت پیدا کرده وخلفا عباسیه
بواسطه اشتغال بامور مملکت وحرص بر عیش و عشرت
رجوعاتیکه مردم در مسائل و احکام اسلامیه میکردند
یا نمیدانستند یامجال جواب نداشتند اشخاصی را که
بصیرت درمسائل واحکام داشته معین کردند برای افتاء در
احکام مع ذلك صنف خاصی نبودند کم کم عنوان
فقاهت عنوان خاصی شدکانه عنوان روحانیت پیدا شد
اما قضاوت عنوان روحانیت نبوده ونیست کسیکه قادر
بر فصل خصومات بوده برای این امر معین میشد . در
حال کم کم دراسلام دوقوه یکی دولت و سلطنت ویکی
فقاهت وروحانیت پیدا شد وامورراجعه بهریك علیحده
بود امابمذهب شیعه که سلطنت اسلامیه وریاست کلیه
هم بیان وهم اجراء احکام باحضرت رسول صلی الله علیه

واله وبعد ازاو با ائمه کرام است ودرزمان غیبت امام علیه السلام بافقهاء است عنوان اختصاص نیست یعنی هر کسی عالم باحکام وعادل وجامع الشرایط است نیابت از طرف امام علیه السلام درامور عمومیه دارد هرکسی و.هرنیاسی باشدوهمه مکلفند بقدرامکان این مقام‌را تحصیل کنند ولکن تاحال وقتی نشده که ریاست کلیه وسلطنت اسلامیه بافقهاء جامع الشرایط باشد یعنی بسلطنت بد پیدا نکرده اند تامعلوم شود دراداره وحراست مملکت اسلامیه آیاچه اقدام میکنند یعنی هرگاه در هربلدی صد فقیه است آیا لازم میدانند هریك علیحده اداره بیت المال وقشون و مامورین امور وسایر لوازم حراست مملکت وسلطنت کلیه را دارابوده یعنی بعدد فقهاء ملوك باشد یا چه ترتیب دیگری درتشکیل مرکز حراست اسلام میدهند واضح است کسی نمیگوید هرگاه درایران صدهزار فقیه است هر یك سلطان مستقل ودارای اداره وقشون و بیت المال وغیره باشد آنچه تا بحال واقع شده این بوده که

اشخاصی بقوه قاهره سلطنت را بدست آورده وسلطان اسلام شده و اداره سلطنتی تشکیل کرده و ازطرف دیگر فقاهت هم بواسطه دوری از زمان امام وحاجت مردم بیان احکام عنوان مخصوص شده صنف علیحده تشکیل کرده‌اند ممتاز از سایر مردم ابتداء محض تعلیم و تعلم و افتاء و رسیده گی ببعضی اموریکه محتاج بولی در شرع است وبعد کم کم ازمشاغل دیگر و کسب و صنعت بالکلیه کنار شده در امور قشونی ومالیات و امور لازمه برای مداخلت خودرا معاف کرده زی مخصوص اختیار نموده و اموریکه اختصاص باحدی نداشت مخصوص بایشان گردید ازقبیل منبر ومسجد وجماعت و عقد نکاه یانکه ترتیب اسناد مردم ومواعظ و امور اموات وتعلیم وتعلم احکام وامور مدارس و غیر ها سلاطین واتباع آنها هم اموری‌را بخود مختص داشتند از قبیل تعیین وزراء وحکام ومامورین و ترتیب قشون ومالیات ودفع اشرار و یاغیان و حراست حدود و

ارتباط بادول خارجه وجراءت نظم وغیره‌ها که امور سیاسیه نامیده میشود پس دوقوه تشکیل شده ووظایفی جداکانه هرقوه برای خود قرار دادند و یك انفکاکی میان وظایف این دوقوه بعمل آمد لکن چون مبنی بر ترتیب صحیحی نبود اشخاص محض تنعم واراحت و عیش بی‌زحمت باسماء مختلفه خودرا بطرف سلطنت بسته اسم دیوان و امراء بر خود نهاده بهر مقدار که قدرتشان رسید دخالت درکارضعفا کرده بوسائل ماحصل زحمت مردم‌را میگرفتند وجمعی دیگر محض تنعم و عیش بی زحمت بزی فقاهت وروحانیت درآمده بدون علم و صحت عمل و استحقاق وبدون دیانت و حسن اخلاق باسم فقاهت وروحانیت دخالت درکار ها کردم بوسایل ماحصل زحمت مردم‌را میگرفتند ولکن غالباً کار هائی را که دیوانیان بخود مختص می پنداشتند همین فقها نمایان‌هم دخالت میکردند درنصب وعزل وزراء وامراء وحکام وترتیب کرفتن مالیات و قشون ودفع

یا حمایت اشرار و حبس و خلاص و سایر امور بقدر پیشرفت دخالت میکردند همچنین دیوانیان از پادشاه کرفته تاوزراء وامراء وحکام و فراش و کدخدا و باکار باموریکه مختص بروحانیت شمرده میشد دخالت میکردند محاکمه وقضاوت واجراء سیاسات میکردند نه بطابق شرع وقانون بلکه بمیل خود از کشتن و دست وکوش و دماغ ویا بریدن وچوب وفلك وحبس وشکنجه وجریمه و غیرها ودخالت در امور مختصه بفقها بلکه بعضی از فقهاء اهل‌را منع از دخالت درامور راجعه بآنها میکردند و امور را تفویض بنا اهلان میکردند الی غیر ذالك دیوانیان بواسطه قوت واموال مردم جمعی را بدور خود جمع کرده اقتداری داشته فقها نمایان هم دسته بدور خود جمع کرده اقتداری ظاهر میساختند اینها خانه خودرا بست ومامن اخیار واشرار کردند آنها طویله خود را ملجا اشرار قرار دادند کاهی دودسته باهم ساخته وبغارت ملت

میپرداختند وگاهی بمعارضه برخواسته مردم را بیکدیگر
میانداختند بهرحال قوای دولت ومملکت وفقاهت ضعیف
و مردم پامال شدند دولتیان از دخالت روحانیان
بکار های مختلفه خود بشکایت آمدند و روحانیان
ازدخالت دولتیان درکار هائیکه بآنها راجع بود بشکایت
آمدند ومردم نیز ازدخالت این دوفرقه بکارهای یك
دیگر بستوه آمدند وبااینکه انفکاك ناقصی درکارها بود
این اختلاط امور و دخالتها دراواخر خیلی مملکت را
بحال اضطراب دچار ساخت تااینکه عنوان مشروطیت
پیش آمد قانون اساسی بارضا و امضا ی سلطنت و
علماء امت وعموم ملت مقرر گردید البته گمان ندارم
کسی انکار کند که وجود یك اداره دولتی که عبارت
ازمجلس وسلطان و وزراء و مامورین وترتیب امور
قشونی وحراست امنیت واخذ مالیات وحفظ مملکت
اسلام لازم است چنانچه یك اداره روحانیت بعنوان
فقاهت برای استنباط احکام و حفظ اسلام و

تعلیم وتعلم واجرای امور شرعیه لازم است در این
صورت کسیکه انکار میکند انفکاك کامل قوه سیاسیه
از قوه روحانیه را آیا میگوید در مملکت قوهٔ سیاسیه
ودولت نباید باشد یامیگوید قوه روحانیه وفقاهت نباید
باشد یامیگوید هردو نباشد یامیگوید هردو باشد لکن
کارهائیکه راجع بهریك ازاین دوقوه است معین وجدا
نباشد که مثلا نصب حکام واخذ مالیات و ترتیب قشون
و ادارات را هم وزراء وهم علماء بکنند اجراء عقد و
نکاح واقاعرا مثلا هردو بکنند فرقه دموکرات میگوید
هردو قوه باشد وامور راجعه بقوه سیاسیه معین گردیده
وامور راجعه بقوه روحانیه هم معین شود انفکاك
ناقصی که بود کامل شود خود دولت و روحانیت
وملت بدانند که درچه اموری باید رجوع بدولت
شود وکدام ازامور راجع بفقها و روحانیین است صریح
این ماده اینست که آن انفکاك ناقصیکه سابقاً بود کامل
شود ومزاحمت واختلاط واختلال امور رفع شود وشاید

کسی تاویل کند که مقصود این است شخص فقیه عضو ادارات سیاسیه نشود ولکن بدیهی است نظر باشخاص نیست و فقیه وعالم برای هر امر بهتراز هرکسی است البته فقیه برای وزارت وقضاوت وحکومت وهر امر از امور سیاسیه که قبول کند اولی‌است ولکن درحالیکه وزیر است مثلا بامور روحانیهٔ بعنوان وزارت دخالت نمیکند وهمچنین بامور سیاسیه بعنوان اینکه روحانی‌است دخالت نمیکند وچکونه کسی میکوید دوقوه دواداره وجماعت ممتازه درمملکت موجود باشد که از سایر اصناف مردم علاحده وممتاز هستند وکارهای انها ازیکدیکر جدا و منفك نیست پس اکر کارهائیست که هردوحق دخالت دارند آنوقت دوتانیستند دوبودن این دوقوه از همین است که هریك اموری مختص بخود دارند جدا از یکدیکر مامدا لباس وشکل ولقب مدخلیت بچیزی ندارد بازصریحاً میکویم کار وزارت وکار فقاهت از یکدیکر جدا باشد نه اینکه کسی درجه فقاهت دارد وزیرنتواند

بود یاکسیکه وزیر یاوزیر زاده بود تحصیل فقاهت نتواند کرد یا فقیه عضو مجلس شوری نتواند بود

تعلیم مجانی و اجباری برای همه افراد ملت

مقصود تعلیم ابتدائی است مجانی بودن ان بحثی ندارد شاید کسی بکوید شرعاً اجبار حق برتعلیم هم نیست جواب (طلب العلم فریضه) شك نیست که تعلم اصول اسلامیه و فروع غالب‌الابتلاء لازم‌است ودراین عصر برای حفظ مملکت اسلامی تعلم علوم صنایع وتجارت و علوم‌نظامی وترتیب ادارات واسلحه سازی وغیرها لازم ومحققاً بدون تعلم علوم حالیه دولت و معیشت هیچ مملکتی مقاومت قوه قشونی وصنایع تجارت خارجی نمیتواند کرد پس ازباب مقدمه واجب تحصیل ابتدائی واجب است وازباب امر بمعروف بایداجباری کردد ان مخارج تحصیل اجباری مجانی یعنی بعهدهٔ دولت بایدباشد .

توجه مخصوصی در تربیت نسوان

همه میدانند از بی اعتنائی عموم بزنها وسر کرمی انها :

بخرافات چه فساد اخلاق ومضرتها درزنها واولاد که اخلاق وعادات مادرهارا قبل ازوقت فرامیگیرند حاصل میشود اگر زنها تربیت شوند خانواده ها تربیت یافته وتمام ملت صاحب تربیت شده وترقی میکنند پس توجه بتربیت زنها ازاهم امور است واما خصوصیت تربیت آنها برای این است زنها بخانه داری وحفظ الصحه و معاشرت از واج وعفت و عصمت و تربیت اولاد و شرافت باید تعلیم وممتاد شوند

خدمت عسکریه اجباری است برای همه افراد
ایرانیان هریك ازافراد تندرست ملت بایددوسال
درقشون تحت السلاح خدمت نماید

دفاع ازمملکت وحراست حوزه اسلام وحفظ ملت ازمهاجمات خارجه برهمهٔ افراد واجب است (کسی شبهه ندارد سرباز وقشون بودن هرکز اختصاصی بتنها دهاتی و ایلاتی ندارد کلیه سکنه این خاك باید این خاکرا حراست کنند) ومقدمه این واجب هم واجب است

یعنی مشق و تعلم طریق جنك موافق عصر حاضر پس برهمه واجب است مدتی مشق کرده وتعلیم یافته باشند وبحسب امتحانات وتجربیات که بعضی دول کرده اند دوسال تحت السلاح بودن را کافی برای هرفرد دانسته اند جهة آموختن قدر لازم ازعلم نظام وزیاده برآن جوانان را ازخانه واهل وتاهل دورکردن واز سایرامور اجتماعی ومدنی ازتحصیل علوم وتجارت و غیره محروم کردن است لهذا گفته میشود دو سال خدمت نمایند وهمه میدانیم باینکه اساس اسلام براین بوده وتمام اهالی مملکت حتی علماء امراء اغنیا صریحاً گفته و انکار ندارند این واجب اهم را ترك کرده و خدمت نظامی را شغل پست ورذل تصورکرده از اهالی دهات و ایلات عده را باسم سرباز وسوارلباس پوشانده وبیچاره هارابدون حقوق کافی وجیره ومواجب بدون مشق وتعلیم آلت نفوذ وتعدی مقتدرین گردانیده بودند

ترك این واجب اسلام‌را باین ضعف رسانید وایران را بطرف اضمحلال کشانید علماء وفقهاء باینکه در منابراز فضایل حضرات محمدابن عبدالله صلواةالله علیه وآله وامیر المؤمنین وحسنین علیهم السلام واصحاب کبار این امر اعظم وجهاد را ذکر کرده اندخود و اولاد خودرا ازاین کار تنزیه نمودند واعیان‌ساختگی واغنیاء و مقتدرین که‌جز خوردن خون ضعفا ملت کاری نداشتند حراست مملکت‌را ترك کرده جمعی‌از دست بدبنه هارا برای غارت‌رنجبران که مقصودشان بود کافی دیدند

اصول اقتصادی

مالیات مستقیم همیشه حتی الامکان برمالیات غیر مستقیم مرجح و مقدم است مع هذا مالیات های غیر مستقیمی که برای ترقی و توسیع صنایع داخله ضروری است محفوظ خواهد بود

مالیات مستقیم آنستکه بلا واسطه از مالیات دهنده بدولت میرسد و در آن ملاحظه عمومیت وثروت میشود مثل مالیات بر اراضی و مثل زکوة‌اسلامی که ازقلیل‌قلیل وازکثیر کثیر مقررشده مالیات غیرمستقیم آنست که واقعاً تحمیل شود برکسانیکه از دست انها بدولت نمیرسد مثل‌گمرك ومالیاتیکه براوزاق عمومی بسته شود که آن مالیات از دست حامل‌متاع و تاجر وفروشنده ارزاق عمومی بدولت میرسد ولکن واقعاً بر خریداران تحمیل شده وبرفروشنده تحمیل نشده وروی قیمت انداخته ازخریدار ها دریافت داشته است واین مالیات غیر مستقیم برنحو عدالت نیست زیرا هرکس از آن متاع میخرد این مالیات

یک میزان براو تحمیل میشود اهم ازاینکه خریدار فقیر باشد یاغنی وشکی نیست که مالیات مستقیم بهتر وبعدالت و مراعات حال کسبه ، دهاتیها ، کارکران نزدیك تراست

لکن مالیات غیر مستقیم کاهی برای ترقی و وسعت صنایع داخله ضرور میشود مثلا هرگاه کارخانه کاغذ سازی درایران دایر شود یاملت ایران استخراج نفط کند گمرك نفط وکاغذیکه ازخارجٌ وارد میشود باید مضاعف شود تااینکه ارزانتر واردنشده سبب ناروایی کاغذ ونفط داخله شود

طرح مالیات بروی عایدات

این ماده که سرا پا عدل و انصاف و حق و سبب نجات ملت وآبادی مملکت است خونخواران وغارت کرانرا دشمن دموکراتها ساخته ریزه خواران خود را تحریك برتهمت ودشنام دموکراتها مینمایند واضح است که مالیات اجرتی است که ملت برای خدمت

بدولت میدهد که دارائی اورا حراست کند واورا درامنیت نکاهدارد وشبهه نیست کهباید اجرت موافق خدمت باشد طرح مالیات بروی عایدات اینست که دولت عایدی صد تومان یکنفر را حفظ کرده و او مثلا پنج تومان میدهد باید کسیکه دولت عایدی هزار تومان اورا حفظ میکند پنجاه تومان بدهد تا اخذ اجرت موافق خدمت وعدالت باشد واساس وجوه مالیه اسلام ازخمس وزکوة وخراج همه براینست لکن همه میدانیم مالیات مستقیم مابچه وجه مقرر ودریافت میشود کلیه امراء ، وزراء ، اعیان ساختکی رؤسای ایلات علماء ملاکین باصد هزار تومان وپنجاه هزار تومان عایدی ازاملاك و غیره سال یك پول بدولت که همه خدمتش باینها ست نداده بلکه باسم مواجب و وظیفه وانعام وتخفیف و اصطوابی وتیول وتسعیر .... فسق هم میکیرند واما کسبه بازار وزارعین و دهاتیها مخصوصاً ثلث وربع بلکه خمس وعشر عایدی زحمت انها برای خودشان!

باقی نمی ماند صاحب یك كاروانسرا ده هزار
تومان كرایه می گیرد یك پول بدولت نمیدهد
ولی بقال كرایه نشین مالیات میدهد بعضی دهات
یكسره خراب است مالیات گرفته میشود بعضی آباد است
مالیات نمیدهد مالك یك مقدار صد هزار صد تومان
مالیات میدهد مالك یك شش صد هزار پانصد تومان
میدهد بر املاك ضعفا و رعایا دو مقابل و یك مقابل اصل
فرع بسته میشود املاك مقتدرین فرع سهل است اصل
را هم نمیدهد و ملاكین خود مالیات میگیرند فرقه دموكرات
میخواهد این تعدیها و هرج و مرج ها بواسطه طرح
مالیات بر عایدات برداشته شود مسلم است این ماده
برخلاف میل خونخواران و مفت خوران و شمشیر
تكفیر كشان است

موقوفی امتیازات در كارهائیكه اسباب ارتزاق
عمومی است

واضح است امتیاز وانحصار در اموریكه سبب ارتزاق
عموم است (مثلا بكسی یا جماعتی انحصار حمل غله

یا نانوائی یا قصابی وغیره داده شود) موجب گرانی
آن شیئی میشود كه انحصار دراو شده است وموجب
خسارت وزحمت عموم خواهد شد وازاین راه نیز
خونخواران وحكام مستبد چه دخلها برده وچه
زحمات برعموم وارد میكردند فرقه دموكرات میگوید
این گونه امتیازات داده نشود

منسوخ شدن مستمریات بتدریج

معلوم است كه مستمریها ازطرفی باعث فساد اخلاق
وبیكار وبیعار شدن عده ازاهل مملكت بوده وهست
واز طرف دیگر هیچ وجه مشروعی نمیتوان تصور
كرد برای اینكه دولت مالیاتیرا كه از فقرا و ضعفا
بازحمات زیاد میگیرد برای تامینات مملكت و حفظ
حقوق ملت عوض انكه آن مالیات را بسرباز وسوار
وسایر مستخدمین ونوكر های دولت بدهد درمقابل
خدماتیكه میكنند بدهد بجیبهی مردمان بیكار بعنوان
مستمری ازاین جهة است كه فرقه دموكرات

خواهان منسوخ شدن مستمری ها است واز طرف
دیگر چون این عده که عادت بمفت خوری کرده‌اند
بیقابلیت و بیکار بار آمده اند اگر دولت بخواهد
یکمرتبه مستمری انها را قطع کند باعث پریشانی و
اضطرار آنها میشود وشاید بعضی ازمستمری خورها
واقعاً از گرسنگی بمیرند یامجبور بجلای وطن شوند
اینست که فرقه دموکرات میخواهد که قطع مستمریات
بتدریج شود (چنانچه قانون وظایفیکه تازه گی از
مجلس گذشته است برای اینمقصود یعنی موقوف شدن
مستمریات بتدریج کافی است) تامستمری خورهاهم
که اهل این مملکت واز این ملت هستند درتضییقات
وفشار های فوق العاده تنگ دستی واقع نشوند و
بمرور زمان این عادت بد ازمیان برود

کلیه موقوفات در تحت نظارت و اداره دولت
بوده عایدات موقوفات عمومی صرف معارف
عمومی و امور خیریه خواهد شد

برهمه ایرانیان حال موقوفات و عایدات آنها معلوم

است اگر دولت لااقل درزمان استبداد یك دفتری
داشت که درزمان هریك ازسلاطین انچه وقف میشد
ثبت شده وهمچنین مصرف وقف وعایدی آن معین
وثبت میشد وهمیشه دولت درهر سال نظری داشت
که موقوفات درچه حال است آباد است یا خراب
است . عمل میکند یا نمیکند بمصارف میرسد یا نمیرسد
موقوفات این درجه خراب واز بین نمیرفت و مالك
بعضی ها نمیشد وانچه باقی مانده بلع نمیشد و آن
کشاکش وجنگها برای خوردن موقوفات بعمل نمیامد
دولت مشروطه که برگزیده عموم ملت مقرر گردیده
هرگاه نظر بحال موقوفات کرده اداره برای انها
مرتب گردانیده معین شود موقوفات چگونه است
وعایدات آنها بمصرف خود میرسد یانه شبهه نیست
متولی خاص یاعام که خیال خوردن ندارد از نظارت
دولت وعموم ملت وتمام دنیا چه باك دارد بلکه رفع
تهمت و واجب است واگر متولی خاص یاعام کسی

است که خیال خوردن مال وقف را دارد وباین واسطه مضایقه دارد از اینکه دولت مسبوق ومطلع از ترتیبات آن وقف باشد چنین کسی باید معزول شده واز دست او گرفته شود وبغیر خائن سپرده گردد اما صرف عایدی موقوفات عمومی بمعارف و امور خیریه باذن ولی عام هیچ اشکالی ندارد بلی وقف خوران و مفت بران هزاروجه تراشیده افتراها خواهند بست و عداوت ها خواهند کرد الحق مر

منسوخی سخره وبیگار

سخره مال بگیری که هر وقت پادشاهان و شاهزادگان وحکام وامراء ومقتدرین میخواستند با آن دستگاه رنگین و جمعیت سنگین بطرف غارت و شکار وسیاحت حرکت کنند اسب و استر و شتر و مرکوب هرچارپا دار وهر رعیت وهر بیچاره که مایه معیشت او یك رأس قاطر بود مثلا جبرا گرفته مفت سوار شده یابار کرده ومنزلها میبردند بسیاری

را سقط میکردند وآنها که این ظالمان چندین هزار تومان بعنوان مال بگیری از بیچارگان پول میگرفتند وهمچنین بیگاری که رعایای بیچاره را باحال زار از خانه وکار آواره کرده جبرا مفت آورده بدون مزد و نان بعمله گی و هرکار حتی پاك کردن سنگ راهها واداشته تا که شاه یا حاکم یا امیر یا مالک ازانجا یکدفعه عبور میکند زبردست وپای اسب اوسنگ نباشد فرقه دموکرات میخواهد این گونه تحمیلات غیر مشروع موقوف شود معلوم است ظالمین ازاین ماده بغیظ میآیند

رودخانها و جنگلها و چراگاههای عمومی و
معادن باید متعلق بدولت باشد

رودخانهای عمومی مثال سفید رود و رود کارون و غیره و جنگلهای عمومی و چراگاههای عمومی و معادن که عمومی بوده ملک مخصوص کسی نیست وبرای انتفاع عموم ملت مقرراست باید متعلق بدولت باشد که آنها را اداره کرده بترتیب ونظم معین

عموم از آنها انتفاع ببرند خواه دولت چیزی نگیرد
یا چیزی هم گرفته صرف مصالح عمومی ملت نماید
و نگذارد که سرخود و بی اداره مقتدرین تصرفات
کرده ضعفا را ممنوع دارند یا هر کس بهرج و مرج
تصرفات کرده بی ترتیب پامال کنند چنانچه تا حال
بدین هرج و مرج گذشته و ملت انتفاع قابلی برده و
مقتدرین از آنها هم یک نحو دخل بغلط میبردند

ممنوع بودن کار و مزدوری برای بچه که
بچهارده سال نرسیده باشد

تجربیات کافیه دلالت کرده که کار و مزدوری
برای بچه که بچهارده سال نرسیده و اعضای او
مستحکم نشده سبب ماندن از ترقی بدنی و عقلی و
مضر بصحت است و نیز باید در آن اوقات مشغول
تعلم باشـد چون فرقه دموکرات نظر بمنافع عموم
ملت دارد مراعات این مصلحت را هم لازم داشته
است و اگر طفل خود یا ولی او برای مؤنه محتاج
مزدوری او باشد در صورت موجبت مؤنت باید

گمان نماید و گویا کسی زیان ماده انکار داشته باشد

محدود بودن مدت عمل در شبانه روز منتها
بده ساعت

چنانچه انسان برای ترتیب معیشت محتاج
بکار است هکذا برای حفظ بدن و قوی محتاج
بخوراک و خواب و تفرج و مطالعات و ملاقات وغیره
است و چنانچه در شرع هم رسیده ثلث وقت شبانه
روز برای کار کافی است که هشت ساعت باشد
ولی تا ده ساعت هم ممکن است گاهی برسد مدت
کار اما زیاده از ده ساعت حتماً باید ممنوع باشد
برای آنکه مضر بحفظ الصحه و باعث رسیدن مزدور
بیچاره میشود بسیار کارهای زندگانی خودش و
در اعمال استیجاری بعد از آنکه عامل و مستاجر مطلع
از مقدار وقت عمل و تراضی دارند مانع شرعی نیست
و برای انتظام امور کار بهتر است

استراحت عمومی و اجباری یک روز در هر هفته

مراد تعطیل از کار مقرری است که در هر ملت یکروز

در هفته مقرر است شنبه برای کلیمی یکشنبه برای مسیحی دوشنبه برای زردشتی جمعه اسلامی واز اکبر شعائر حرمات است (که اسلامیان اهمیت ندادند بطوریکه دولت روس همین سال گذشته قانون عمومی مقرر کرده که باید اسلامیان وغیره هم یکشنبه را تعطیل کنند) هرکسی کار مقرر دارد میداند این تعطیل هفته یکروز برای استراحت بدن وقوی ونظافت وعبادت واجتماعات برای جمعات ومسجد واستماع خطب ومواعظ وملاقات احبا وکارهای غیرمقرری چه قدر ضرور است پس این شعار را باید باجبار جاری ساخت ومات را اهمیت وعظمت داد

مواظبت بلوازم عمل وحفظ الصحه کارخانجات

مقصود اینست که از طرف دولت بواسطه پلیس و مفتش وغیر هم مواظبت شود درکارها وکار خانها لوازم عمل و حفظ الصحه مراعات شده باشد مثلا مرکوب کشتی وکالسکه ودرشکه و گاری شکسته که

موجب صدمه وتعطیل در راهها است حمل مسافر نکنند مثلا دردکان آهنگری اسباب حفظ از آتش موجود باشد چوب بست بنائی وطناب متقن دارای استحکام باشد دردکان دوا فروشی مراعات اشتباه ادویه بشود وهکذا درکارها وکارخانها لوازم حفظ الصحه مرتب شود که کارگران ومزدوران که درانجا مشغول کار هستند ازامراض مسریه مصون بمانند و وضع کار خانها قسمی باشد که باعث تولید امراض در کارگران نباشد

منع احتکار غلات بواسطه طرح مالیات سنگین

احدی انکار ندارد که این بلای احتکار که در این اواخر کسب منحصر ملاکین و اغنیاء و امراء بلکه حکام شده ملت ودهاقین وکسبه وکارگران بیچاره را فنا بلکه سبب آوارگی ازمکان گردیده و غالب اغتشاشات وبلوی را سبب شده بدترین بلائی است که مملکت درحال تنزل وتسلط ظالمین بان گرفتار

میگردد وشرع اقدس آنرا حرام ونهی ازمنکررا واجب کرده بهترین طریقیکه این ظالمانرا ممنوع داشته وادار بفروش کند اینست که بحسب مدت حبس مالیات سنگین طرح شود که نگاهدارنده ببیند صرفه ندارد احتکار ومجبور شود که بفروشد وطرح مالیات باینکار ابدا ممنوع نیست مالیات براصل غلات واراضی وسایر چیزها بهترین مالیات ها است پس منع احتکار بواسطه طرح مالیات بهترین راههاست برای رفاه حال ملت و معلوم است این مالیاتهم مثل سایر مالیاتها صرف میشود بمصالح عامه

معامله مالکین بابرزگران ودهاتیان درخصوص هرنوع بدهی انها وحقوق اربابی و همچنین معامله دولت درهرنوع امور مالیاتی وعسکری وغیرها درتمام ایران بطور تساوی درتحت یك قانون عادلانه خواهد بود

این ماده باچهار ماده بعد ازآن چون باساس ربوبیت و عبودیت که بضد انصاف و عقل و شریعت اختراع شده جمعی مقتدر خودرا خدا و معبود کوچك و

جمعی دیگررا بنده واسیر خود گردانیده اند برمیخورد از اینست که خونخواران ومدعیان ربوبیت وعبده انها دموکرات را لازم القتل قرار داده و میخواهند زبان حق گوی این فرقه را با اتهامات قطع کنند سؤال میکنم ازتمام مسلمین آیامالك بازارع دراسلام غیر از دوبرادر مسلمان هستند که یك معامله مزارعه باهم کرده اند ومثل دونفر مسلمان که باهم معامله بیع و اجاره خانه مثلا مینمایند هستند پس چه چیز سبب شده که ملاکین خودرا نسبت برعایا مالك مطلق جان ومال وعیال وابرو دانسته حدی واندازه برای تصرفات ایشان درحاصل ورنج زارعین نیست واین قدر شرع خواهان این خلاف شرع عمایان را منع نمیکنند وامر بمعروف ونهی ازمنکر نمی نمایند آیا نباید یك قانون واندازه عادلانه درتمام ایران مقرر گردد که زارع از محصول زحمت خود چه حصه بمالك دهد و چه حقوقی دیگر مثلا بپردازد که

تکالیف طرفین معلوم شده هیچ یك تجاوز از حق مقرر نکنند و هم چنین دولت معین کند که ازروی یك تساوی همه ساله از عایدی زارع و دهاتی چه قدر باید بدولت برسد تاحکام و مامورین بدون حد و اندازه باتفاوتهای فاحش تحمیلات و فرمایشات نکردهٔ بیچاره هارا پامال نکرده مملکت را ویران و ضمناً و دهاتیها را بمهاجرت در خارجه گریزان ننمایند

همهٔ نوع عوارض و ماخوذات و تحمیلات از طرف مالکین بر رعایا غیر از حقوق قانونی بهر اسم ورسم از تعارف و هدایا و سایر بدعتها کلا وجزواً منسوخ وموقوف ومستلزم مجازات خواهد بود

این ماده میگوید زارع بنده نیست قابل ترحم است این بدعتهای غیرمشروع موقوف شود : مهمانی بده چه مهمانی که در عمر خود نچشیده چه خورشها میخواهد که زارع بیچاره ندیده باسب آقا حلوا بده بنوکر آقا اش بده بنوکر آقازاده بده چائی بده قند

بده بلکه گاهی زن میخواهند رخت خواب میخواهند فرش میخواهند زارع بیچاره استقبال بکن قربانی بکش قربانی بشو قربانی بده عیدانه بده تعزیه دارم بده تعزیه داری بده عروسی دارم بده عروسی داری بده خلعت پوشیدم بده خلعت پوشیدی بده سفر رفتم بده سفر رفتی بده پدرم مرده بده پدرت مرده بده پسرم مولود شده بده پسرت مولود شده بده بره بده گره بده تره بده هیزم بده ذغال بده جوال بده جل بده جوجه بده گوسفند بده عسل بده هدیه بده تعارف بده تقدیمی بده بده بده بده باز بده اینها موقوف شود ومرتکب مجازات شود

حکومت ارباب و ملاکین در اراضی خود و رسیدگی در امور ملکیه و مدنیه و حکم در جنایات وتقصیرات بکلی منسوخ و تبدیل بحکم مامورین دولت و حکام باید بشود

معین شد که مالك زمین و زارع دو برادر مسلمان هستند ویك معامله کرده اند باید هر یك حق

معین وحصه خودرا ببرد مثل دو تاجر شریك و هردو محکوم یك دولت واهل یك مملکت هستند پس بهیچوجه مالك حق ندارد ولی امر وحاکم زارع باشد که درتمام امور او ازحیث تکالیف دولتی مثل مالیات و عسکر دادن و ترتیبات معاش و اقامت و مسافرت وحرکت وسکون اودخالت کند یامخاصمات ومحاکمات زارعین ودهاتی ها با او باشد یاحکم به مجازات درجنایات وتقصیرات واقعه یاغیرواقعه بدهد معذالك همه‌میدانیم زارعین دردست این‌قدرین اسیرو هرامری میکنند درحق آن بیچاره ها نافذ است بدرجه که ترتیب ارتباط آنها بادولت بکلی منطوع است و مالك نسبت بآنها پادشاه مستقل است و اگر چیزی بدولت باید بدهند بتوسط و تعیین وامر مالك است ومسکن وجان آنها وسفر واقامت یاکه مناکحت آنها غالباً منوط باذن مالك است ودرحق آنهاحکومت دارد ومحاکمه‌مینماید ومجازات دلخواه

بکه در هیچ شرع و قانون نیست بتقصیر ثابت یا تهمت میکنند قتل وجرح ومثله وچوب وفلك وکند و زنجیر وحبس و تبعید و غیرها مینماید وآنهارا بنظر عبودیت وزر خریدی می بینند این ماده میگوید کلیه این امور ناحق نامشروع نسخ شده در تمام امور زارعین دولت بدست حکام ومامورین رسمی مقرر موافق قانون کلی که در حق مالکین جاری است اقدام نماید و اضح است مدعیان ربوبیت و ریزه خواران آنها نمیتوانند این حرف حق را بشنوند

اخراج وتبعید دهاتی ازمسکن خود ممنوع است

اغلب تعدیات نا مشروع مالکین را دهاتیهای بیچاره تن درمیدهند از این بابت است که درهرحکم وتحمیل اگرجزئی کوتاهی کنند بعلاوه تعذیب وشکنجه و جریمه قهرا آنهارا از مسکن خود تبعید و اخراج میکنند در هر وقت سال باشد وغالباً دارائی آنهارا بوسائل نامشروع ازدستشان گرفته باحال پریشان

آنهارا بیرون میکنند زارع بیچاره از خوف این اقدام تحمل هر ظلمی را میکند تا خانه و اسباب معیشت و زراعتی که کرده و ریشه و در حقی که زده یاذوقه زمستان که جمع کرده ازاو نگیرند واومضطر با اهل و عیال آواره و بگدائی نیفتد واین بدترین راهی شده برای تحمیل هر نوع بلیه بردهاتی بیچاره. ومسکن دهاتی غالباً ازدوشق بیرون نیست یکی انکه ان عمارت و محل سکنای ملك خود اوست بعلاوه باغات و قطعات یونجه زار و غیره هم دارند واضح است دراین صورت حق ندارد مالك تکلیف بیرون رفتن بانها نماید شق دیگر انکه تنها زمین ملك مالك وکلیه اعیانی و آبادی مال زارع است بعلاوه باغات واشجار وریشه ها که زارع در آن ملك دارد در این صورت نیز تبعید دهاتی و اخراج او قهرا ظلم فاحش است اگر مالك راضی نیست زارع در خاك اوبماند باید رجوع بمامور دولت کرده کلیه اعیان و

علاقه جات وریشه های زارع را قیمت کرده حق او باوعاید گردیده بطبق شرع وقانون بهرجا میخواهد برود پس مالك ممنوع است علاقه و دارائی زارع را تصرف کرده واورا آواره نماید.

تقسیم اراضی خالصه بزارعین ورعایا و فراهم اوردن اسباب حسن ترتیب دراملاك اربابی بوسیله تاسیس شعب بانك زراعتی در بلوکات ودادن حق تقدم خرید بزارع در وقت فروش

معلوم است که بهترین ترتیب زراعت وسعادت فلاحتی یك مملکت فقط آنوقت ممکن میشود که هرکسی که شخصاً زمین را کشت و زرع مینماید شخصا نیز ذینفع در محصولات آن زمین گردد، بتجربه رسیده است که زمین های خورده مالك همیشه از زمینهای اربابی و خالصه جاتی که باجاره داده میشود حاصلخیزتر میشود، علت این مسئله معلوم است، وقتیکه انسان آزاد است ومیداند که حاصل دست رنج اورا کسی ازاو نخواهد گرفت و

نتایج زحمات و مساعی خود را خود خواهد برد
بالطبع جدیتش بیشتر گردیده ومواظبت درکارزیادتر
میکند ، وقتی زارع بداند که نتیجه کشت وزرع را
فقط خود برده وکسی دیگرازدستش نخواهد گرفت
مسلم است در شخم و زرع مساعی زیادی بخرج
خواهد برد تااینکه محصول هم زیادتر اخذ کند .
واگر دولت طوری بکند که زمین فقط دردست زارعین
بوده ودهاتیان شخصاً صاحب محصولات گردند واضح
است که مملکت ایران که یك مملکت فلاحتی است
ترقی نمودة و زمینهای بایرش آباد و آبادانی هایش
آبادتر خواهد گردید

برای حصول این مقصود ترقی پرورانه فرقه دموکرات
دو آمال دارد که اراضی خالصه را بزارعین تقسیم
کنند . تااینکه بیشتر از این خالصه جات رو بخرابی
نگذارد ودهاتیهای خالصه هم گرفتار فقر و فلاکت
نگردند ، و دولت از زارعین که صاحب زمین و

خورده مالك خواهند بود مالیات دیوانی خواهد
گرفت

طبیعی است که این ترتیب قسمت خالصجات معیشت
دهاتیان خالصه را بهتر نموده و برای حل مسئله
اراضی نمونه وامثال خوبی را تشکیل داده ومحرك
عمدهٔ برای استملاك زارعین املاك اربابی‌را خواهد
بود .

برای این مسئله نیز فرقه دموکرات میخواهد که از
قانون ارتقا و تکامل استفاده نموده و از انحطاطی
که ملکداران را مستولی گردیده است فائده برای
مملکت ببرد ، معلوم است که بعدازاین چنانچه مشاهده
میشود مالکین و اربابان مملکت عهد خود را بسر
برده ورفته‌رفته بفکرتجارت میافتند وخیلی ازارباب
املاك مایل بفروش املاك‌خود میگردند فرقه‌دموکرات
میخواهد که ازاین میل ملاکین استفاده نموده کمك
قانونی ومالی بزارعین بنماید تااینکه درموقع فروش

ارباب املاك خود رازارعین خریدار آن گردیده واز دست یك سرمایه دار دیگری كه ممكن است آن زمین را بخرد خلاص شوند . و این را هم بدو صورت عادلانه كه نه خلاف شرع و نه خلاف عرف است حل مینماید .

اولا درموقع فروش املاك اربابی حق تقدم خرید را بزارعین میدهند و در ثانی برای اینكه این حق قانونی عبارت از یك نوید واهی نمانده و یك حقیقت داشته باشد فرقه دموكرات میخواهد كه خود دولت بواسطه تشكیل بانك زراعتی و تحدید شعبات آن در ولایات زارعین را قرض بدهد كه بتوانند املاك اربابان را بخرند . و ترتیب آن هم بدین منوال است كه زارعین یك ملكی پولی ازبانك زراعتی قرض نموده آن ملك را میخرند و بعد از حاصل آن ملك باقساط پول بانك را پس میدهند وبدین منوال در عرض یك مدت مدیدی خود زارعین بكلی صاحب

مالك معلوم گردیده و بغیر از مالیات دیوانی هیچ تحمیلات دیگری را متحمل نبوده واز ادای قرض بانك هم آسوده خواهند بود . این مطلب راهم ناگفته نمیگذارم كه مقصود فوق علاوه بر آبادی مملكت بنفع ملاكین نیز خواهد بود برای آنكه وقتی صاحبان املاك دیدند املاك انها را میخرند و قیمت املاك خودرا هرگاه درشركتها وتاسیس كارخانجات وراه آهنها صرف كنند نفع انها زیادتر است مسلما باكمال میل حاضر بفروش املاك خود میشوند و املاك بمساعدت دولت وبانك فلاحتی مال دهاتیها میشود از این راه فلاحت و زراعت ترقی میكند از طرف دیگر بواسطه تأسیس شركتها وكار خانجات و خطوط آهن تجارت مملكت نیز رونق عالی میرود صاحبان املاك هم كه بواسطه زحمت دهاتیها نفع مختصری داشتند از این راه منافع عمده حاصل خواهند كرد

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات

قواعد و نظامنامهٔ

فرقه سیاسی دموکرات ایران

عامیون

این قواعد ونظامنامه مانند پروگرام فرقه تاانعقاد
کنگرهٔ آتیه معتبر است و انشا اخیر آنها از
مختصات همان کنگره می باشد

﴿ ۱۳۳۶ ﴾

چاپ پنجم

مطبعه « برادران باقر زاده » طهران

قواعد و نظامنامه
فرقه دموکرات ایران

موسسات فرقه دموکرات عبارت است ، ازحوزه‌های ، مجلس محلی ، کمیته‌های محلی کنفرانس‌های ایالتی ، کمیته‌های ایالتی . کنگره عمومی ، کمیته مرکزی وشعبه پارلمانی.

حوزه

مقصد حوزه تحصیل ومباحثه و نشر افکار دموکراتیك فرقه‌است که‌باین ترتیب تهیه‌و سایل ضبط وتصرف‌قدرت سیاسی بواسطه دموکراسی ایرانی بنام عظمت وترقی ایران مینماید

تشکیل حوزه

ماده ٔ اول - برای دخول درحوزه باید شخص نامزد مرامنامه و نظامنامه فرقه‌را قبول کرده‌واقلا هجیده‌سال داشته معروف بشرافت بوده بواسطه دونفر اعضای حوزه معرفی شده

وازطرف حوزه قبول گشته باشد

وهمچنین محترف بکسب روحانی نبوده متکدی ومفتخور نباشد

درهیچ‌موقعی شخص نامزد درموقع‌انتخاب خود نمیتواند دراجتماع حوزه حاضرباشد .

ماده ٔ دویم - عده ٔ اعضای حوزه محدود نیست و میتواند بزرك و کوچك باشدبحسب مقتضیات ومواقع .

ماده ٔ سوم - هرعضو یك مقرری ماهیانه می‌دهد که‌حد اقل آن بواسطه اعضای حوزه معین خواهد شد . مقرری ادا میشود در ابتدای هر ماه

ماده چهارم - هرحوزه یك ناظم . یك منشی ویك خزینه دار باید داشته باشد و هر سه نفر باید باکثریت رأی انتخاب شوند . این‌هیئت رئیسه برای‌سه ماه انتخاب شده قابل تجدید انتخاب در دوره های بعدبوده وداثماً قابل عزل هم هستند .

ماده ٔ پنجم - هرهفته حوزه‌اجلاس‌خودرا داشته در انجا کنفرانسها داده به ترقی فکری

و عقلانی اعضای خویش صرف اوقات خواهند نمود مباحث مختلفه و مسائل حاضره و عقاید اجتماعی و سیاسی مطرح شده خصوصا پروگرام و فعالیت فرقه‌را تحقیق و تحصیل میکنند .

ماده ششم ـ هر نوع مجادلات و مباحثات شخصی درمدت اجلاس ممنوع است .

ماده هفتم ـ غیر از اجلاسات معموله ممکن است اجلاسات فوق‌العاده نیز تشکیل داده درصورتیکه اقلا پنج عضو حوزه بواسطه خواهش کتبی بمنشی گری مطالبه نمایند .

ماده هشتم ـ دراجلاسات قطعنامها بواسطه اکثریت ساده میگذرد مگر آنهائیکه یك اهمیت مخصوصی داشته باشد دراینموقع سه ربع رأی حاضرین ضروریست ویکی از آن مواقع آن اجلاسی است که در آن قطع میشود که قطعنامه اساسی است یانه

ماده نهم ـ هرعضو حوزه مجبوراست به محافظت ومراعات تنظیمات (دیسیپلین) ضروری و سلوك بمقتضای پروگرام ، نظامنامه ، قطع نامهای فرقه واجلاسات حوزه

درموقع مخالفت ازاین قانون باید بتصویب وحکم حوزه اسم او ازسیاهه حوزه پاك شود

ماده دهم ـ مناقشات درمیان اعضای حوزه باید بواسطه حکمیت تسویه شود

ماده یازدهم ـ اعضا همیشه باید دراجلاسات حاضر باشند . پنج غیبت متوالی بیعذر موجه اسباب انفصال ازحوزه میشود . این انفصال باید ازطرف کمیته محلی امضا شود

ماده دوازدهم ـ هرعضوی که باختیار خود ازعضویت حوزه خودرا کناره کشیده باشد دوباره میتواند ازنو داخل شود باهمان رسومات سابق‌الذکر .

ماده سیزدهم ـ هیچ عضو مستعفی یا اخراج شده نمیتواند درصدد استرداد مبلغ اعانه پرداخته شده خود برآید .

ماده چهاردهم ـ هریك از اعضای حوزه که بیك ماموریت ودرجه هرچه باشد انتخاب شوند درتحت نظارت حوزه واقع میشوند واز هرجهت مسئول حوزه میباشند

ماده پانزدهم ـ حوزه ازمیان خود به

ترتیبی که کنکره عمومی و یا کمیته مرکزی فرقه معین می‌نماید برای نمایندگی در مجلس محلی ، کنفرانس های ایالتی و کنکره های عمومی مبعوثان خودرا انتخاب مینماید .

مادهٔ شانزدهم — حوزه مهر مخصوصی ندارد وفقط برای حفظ روابط لازمه بامراکز مافوق خود امضای ناظم آن‌حوضه‌را بکمیته محلی معرفی می‌نماید .

ماده هفدهم — در انتخابات (انتخاب دار الشورای ملی ، انجمنهای ایالتی وغیره) حوزه اجتماع میکند بشکل کمیتهٔ انتخابی و برای دعوت بایك اقدام مجدانه کمك میکند بفرقه در گذراندن نامزدهای آن (کاندیداها)

مادهٔ هیجدهم — بعداز وضع احتیاجات حوزه بقیه مبلغ جمع شده درصندوق سرهرماه بصندوق کمیتهٔ محلی نقل میشود بامراعات تمام مراسم ضروریه که بموجب نظامنامه مخصوص مالیه از طرف کنکرهٔ عمومی یا کمیته مرکزی معین میشود

ماده نوزدهم — هدایا باتشکر قبول و بر حسب احتیاجات حوزه‌ونیت دهندکان صرف میشود

درصورتیکه نیت‌دهندکان‌را برخلاف اصول‌وقطع نامهای فرقه‌یافتند ازقبول هدایا امتناع میورزند .

ماده بیستم — انحلال حوزه بایدبواسطه‌چهار خمس اعضاء تصریح وتصویب شده باشد در آن صورت مجموع مبلغ موجودی در صندوق حوزه مزبور بکمیته محلی انتقال میابد

مجالس و کمیته های محلی

ماده اول — مبعوثان حوزه های فرقه بموجب نظامنامه مخصوصی که از کنکره‌فرقه ویا کمیته مرکزی آن‌نشر میشود انتخاب‌خواهد شد خواه در شهرها وخواه در دهات سالی یکمرتبه اجتماع کرده مجلس محلی یا بلدی و بلوکی‌را تشکیل‌داده در آن‌مجلس انتخاب میکنند کمیته محلی‌را و ان کمیته ها دارای اسم همان محل میباشند

ماده دوم — هرمحلی که عده حوزها به پنج نرسیده مجلس یا کمیته محلی مخصوص تشکیل نمیدهند و تابع کمیته محلی نزدیك خود میباشند .

ماده سیم — مجلس محلی غیراز انتخاب

کمیته از مسائل جاریه مخصوص بان محل نیز بحث خواهد کرد

ماده چهارم ــ کمیته محلی بموجب دستور العمل مراکز مافوق ومجلس محلی حوزه‌های محلی‌را اداره میکنند و در مواقع مخصوصه که‌از طرف مراکزمافوق پیش بینی نشده برحسب تصور ومال اندیشی خود حرکت‌مینماید ولی درصورت فرصت وامکان حتما باید از کمیته مرکزی یا ایالتی در تجویز آن تصور راستید ان حاصل نماید

ماده پنجم ــ کمیته محلی باید هر سه ماه یك مرتبه صورت جمع وخرج خودرا بطور اختصار در میان حوزه های محل خودنشر بنماید

ماده ششم کمیته محلی حق دارد که در دایره صلاحیت خود ابتداء نامهای مخصوص راجع بمسائل جاریه آن محل نشر نموده و بامضای خود مقاله بجرائد بدهد

ماده هفتم کمیته محلی بدون اجازه کمیته مرکزی ویا کمیته ایالتی بهیچوجه من الوجود حق ندارد که با فرقه‌های دیگر داخل مذاکره شده ویا اینکه بشخصیکه خارج ازفرقه باشد تکلیفی بنماید

ماده هشتم ــ کمیته‌های محلی دارای ناظم خزینه دار ومنشی انتخابی بوده مهرمخصوص نیز خواهدداشت

ماده نهم ــ کمیته‌های محلی با کثریت سه ربع اعضای خود ویا بتقاضای نصف حوزه‌های موجوده آن محل میتوانند پیش‌از انقضای سال مجلس فوق العاده محلی دعوت نمایند ولی پیش از وقت موعد تشکیل دستور مذاکرات آن با تشریح وتوضیح لازمه باید بکمیتهٔ ایالتی داده‌شود

ماده دهم ــ بعد از وضع احتیاجات کمیته جانخ میمه‌شده که عبارت است از وجوه منقوله حوزه های محل اعانه‌ها ومنافع ازتشکیل کاردن پارتی ها . تیاترها . سامره‌ها وغیره سرهر سه ماه تحویل کمیته ایالتی میشود بامراعات رسومات لازمه .

ماده یازدهم ــ کمیته محلی دارای کتابخانه محلی است که اعضای حوزه‌های آن محل از کتابخانه مزبور که بقدر امکان دارای رسائل نشریات فلسفی . سیاسی . تاریخی فرقه ونظریات اقتصادی آن خواهدبود بترتیب معینی استفاده

خواهندنمود .

ماده دوازدهم – کمیته محلی مجبوراست که بعداز انعقاد راپرت مذاکرات مجلس محلی را بکمیته ایالتی داده ودر آخر سال نیزصورت راپورتیرا که از فعالیت خود باید بمجلس محلی بدهد پیش از وقت بکمیته ایالتی بفرستد .

ماده سیزدهم – رفع منازعه وتسویه مناقشه ممکله مابین حوزه‌های محل ازمختصات کمیته محلی است .

کنفرانس و کمیته‌های ایالتی

ماده اول – حوزه های یك ایالت دایره واحدی بعمل میاورند ومبعوثان حوزه‌ها که (بترتیبات مقرره مراکز عالیهٔ فرقه انتخاب میشوند) اجتماع میکنند هرساله در کنفرانس ایالتی و کمیته ایالتی را انتخاب می کنند .

ماده دویم – کنفرانس ایالتی غیرازانتخاب کمیته مثل یك کنکره کوچك بحث میکند از مسائل جاریه مخصوصه آن ایالت وتعلیمات می دهد کمیته‌های محلی و ایالتی را . همچنین معین مینماید خط حرکت دایره فرقه را که البته مناقضتی

باخط حرکت عمومی فرقه نخواهد داشت .

ماده سیم – کمیته ایالتی بموجب اقتضای مرامنامه . نظامنامه . قطعنامها . دستورالعملهای مراکز عالیه فرقه و کنفرانس های ایالتی اداره میکند مجالس و کمیته های محلی فرقه را در بعضی مسائل جاریه که ازطرف قوای مقننه ومجریه فرقه پیش بینی نکردیده است

کمیته های ایالتی میتوانند بعداز استحصال اجازه کمیته مرکزی برحسب صلاح اندیشی خود اقدام کنند

ماده چهارم – کمیته های ایالتی حق دارند در دایره صلاحیت خود راجع بمسائل جاریه آن محل انتباه نامهای مخصوص نشر بنمایند ویا بامضای خود مقاله های مخصوص اجرائد بدهند وهمچنین میتوانند رسائل راجع بترویج مسلك فرقه نشر کنند ولی اینچنین رسائل باید پیش از طبع بصحه کمیته مرکزی برسد

ماده پنجم – کمیته ایالتی بدون اجازه کمیته مرکزی حق ندارد در هیچ مسئله از مسائل بافرقه‌های دیگر واشخاص اجنبی مذاکره

رسمی نموده وقراری بدهد

ماده ششم – کمیته ایالتی حق تفتیش کمیته های محلی مجلس محلی و حوزه های دایره خودرا داراست وباید دوایر مادون مفتشین کمیته ایالتی را بدون عذر قبول نمایند

ماده هفتم – درصورت تقاضای نصف حوزه های موجوده دایره کمیته ایالتی میتواند پیش از انقضای سال کنفرانس فوق العاده دعوت نماید ولی پیش ازوقت انعقاد کنفرانس دستور مذاکرات آن باتشریحات وتفصیلات لازمه بایداز طرف کمیته ایالتی بکمیته مرکزی راپرت شود .

ماده هشتم – کمیته ایالتی دارای ناظم خزینه دار ومنشی انتخابی بوده ... مخصوص نیزدارند

ماده نهم – نصف مبلغ جمع شده را کمیته ایالتی باید سرهرسه ماه بامراعات رسومات لازمه تحویل کمیته مرکزی نماید

ماده دهم – کمیته ایالتی دارای کتابخانه ایالتی خواهدبود که اعضای مستغنی از کتابخانه محلی بواسطه این کتاب خانه رفع احتیات معنویه

خودرا خواهندنمود

ماده یازدهم – کمیته ایالتی مجبور است بعداز انعقاد راپورت مذاکرات کنفرانس ایالتی را بمرکز عمومی فرستاده و آخر سال صورت راپورتیرا که برای کنفرانس ایالتی حاضرخواهد کرد بمرکز فرستد وعلاوه ازاین ها هر ماهی ازوقایع ایالتی و فعالیت فرقه دائماً بایدراپرتهای منظم بکمیته مرکزی بدهد و نسخه های نشریات فرقه را که در ایالت نشر میشود نیز بایدهم درارشیو خود نگهداشته و هم برای ضبط در ارشیو کمیته مرکزی بفرستد

ماده دوازدهم – کمیته ایالتی باید در رفع احتیاجات معنوی ومادی کمیته ها بکوشد ونیز در تناسب فعالیت فرقه در ایالت نظری مخصوص داشته اشکالات اساسی کمیته ها را حل نماید

ماده سیزدهم – رفع مناقشات ممکنه مابین کمیته های محلی از مختصات کمیته ایالتی است .

ماده چهاردهم - کمیته ایالتی هرشش ماه یکمرتبه صورت جمع و خرج خود را در میان حوزه های ایالت نشر میکند .

— کنکره —

ماده اول - کنکره قوه مقننه و عالیه فرقه بوده تعیین مسلك و خط حرکت عمومی ز فرقه از وظائف آن بوده وهرسالی یکمرتبه اجتماع مینماید .

ماده دویم-مبعوثانی که کنکره را تشکیل میدهند بواسطه کنفرانسهای دایره ها انتخاب میشوند .

ماده سیم - عده مبعوثان کنکره متناسب است بعده اعضاء ، هردائره اینجاه عضو یك مبعوث خواهد فرستاد .

ماده چهارم - هرمبعوثی باید که اعتبارنامه ازطرف کنفرانس داشته وان اعتبارنامه بامضای هیئت رئیسیه کنفرانس ومهر کمیته ایالتی رسیده باشد

ماده پنجم - کنکره از فعالیت فرقه بحث نموده ودستور العمل بکمیته ها داده

تجدیدنظر مینماید در پرگرام قواعد و نظام نامه ها وقطعنامهای اساسی و هم چنین تاکتیك عمومی فرقه را هم معین مینماید

ماده ششم - کنکره تصویب وتصدیق می کند بودجه فرقه را و معین میکند واردات فرقه بچه نحو و ترتیبی باید خرج شود ، و هرسالی معین میکند مبلغی را که باید تخصیص شود برای کمیته مرکزی

ماده هفتم - کنکره محکمه عالی درجه اخیر فرقه است که حل و تسویه مینماید مناقشات غامضه‌ها بین مؤسسات فرقه را وقطع نامهای آن حتمی‌الاجرا است .

ماده هشتم - غیراز مواقع معینه برای اجتماع کنکره کمیته مرکزی فوق‌العاده هم میتواند کنکره دعوت نماید .

ماده نهم - کنکره برای یکسال کمیته مرکزیرا انتخاب میکند .

کمیته مرکزی

ماده اول - کمیته مرکزی مکلف است در مدت فاصله کنگره ها باداره ومراقبت فرقه

ماده دویم - کمیته مرکزی اقلا ماهی

دومرتبه اجتماع کرده جلسهٔ معمولهٔ خود را منعقد میکنند

ماده سوم ـ کمیته مرکزی بترتیبی که در موضوع کمیته های محلی وایالتی ذکر شد برای خود هیئت رئیسه انتخاب مینماید

ماده چهارم ـ کمیته مرکزی بعلاوه اداره وریاست فرقه کنگره‌را نیز منعقد کرده و یکماه پیش از انعقاد موضوع بحث و مطرح مذاکرات کنگره را تهیه نموده بکمیته‌های ایالتی ارسال می کند و آنها درمیان کمیته ها وحوزه های خودشان تقسیم مینمایند. بعلاوه یک راپورت عمومی هم درخصوص اقدامات واعمال واوضاع فرقه برای تقدیم بکنگره ترتیب مینماید. این راپورت مثل مباحث ومطرحها یکماه پیش از انعقاد کنگره تقسیم میشود.

ماده پنجم ـ کمیته مرکزی مناقشات بین هیئتهای مختلفه‌را تحقیق میکند و قطعنامهای آن اجباری است.

ماده ششم ـ کمیته مرکزی مخصوصاً بحث میکند در دعوت ونشر افکار فرقه بواسطه مطبوعات و کنفرانسها.

مادهٔ ششم ـ کمیته مرکزی طبع و نشر میکند روزنامه مرکزی را که واسطه نشر افکار فرقه است در آن پروگرام و افکار فرقه را پرورانیده، مدافعه مینماید اصول ومقاصد آنرا

ماده هشتم ـ کمیته مرکزی درموقع لزوم بواسطه قوای معنوی ومادی خود به پیشرفت مقاصد فرقه در ایالت کمک کرده و جواب میدهد سؤالاتیرا که ازایالات شده و نیز تعیین میکند تکالیف آنها را.

ماده نهم ـ کمیته مرکزی کتبخانهٔ مرکزیرا تشکیل میدهد.

ماده دهم ـ کمیته مرکزی دارای مهر مخصوصی خواهد بود.

ماده یازدهم ـ کمیته مرکزی حق دارد هروقت که بخواهد تمام مؤسسات فرقه را تفتیش نماید و مفتشین کمیته بدون عذر باید پذیرفته شوند.

ماده دوازدهم ـ کمیته مرکزی حق دارد در دائرهٔ حدود و اختیاراتی که اساس موجودهٔ فرقه آنرا ممانعت نمیکند بافرقه های سیاسی دست چپ داخل مذاکرت رسمی گردیده در

موقع لازمه اتفاق یا ائتلاف های موقتی ببندد

ماده سیزدهم - کمیته مرکزی میتواند باتمام هیئتهای سیاسی اجتماعی علمی واقتصادی بدون فرق مسلك و نظریات داخل مذاکرات رسمی و غیر رسمی شود ولی حق قرار دادی جز با هیئت هائیکه اساس فرقه صلاحیت میدهد ندارد .

ماده چهاردهم - کمیته مرکزی سالی یك مرتبه صورت حساب جمع و خرج فرقه را تقدیم بکنگره عمومی نموده یك ماه پیش از انعقاد کنگره صورت آنرا مثل دستور مذاکرات کنگره بکمیته های ایالتی میفرستند که آنها نیز برای تقسیم بااعضای حوزه ها بکمیته های محلی تقسیم مینمایند

شعبه پارلمانی

ماده اول شعبه پارلمانی فرقه دموکرات ایران تشکیل میشود از وکلای فرقه .

ماده دوم - حوزه پارلمانی ساعی وجاهد خواهد شد باجراء و پیش بردن افکار دموکراتیك فرقه .

ماده سیم - در افتتاح هردوره اجلاسیه مجلس ملی یك اجتماع از کمیته مرکزی و شعبه پارلمانی منعقد میشود برای تعیین خطوط مهمه و اصلیه سیاست عمومی که شعبه پارلمانی تعقیب خواهد کرد در آن دوره اجلاسیه علاوه برآن خطوطیکه بواسطه کنگره رسم شده است

ماده چهارم - حوزه پارلمانی هرساله یك راپورت بکنگره پیشنهاد میکنند . این راپورت در کمیته مرکزی فرستاده میشود واز آنجا بدایره ها یك ماه پیش از افتتاح برای تقسیم در کمیته ها وحوزه ها ارسال میشود .

کلیات

ماده اول - درهمه انتخابات فرقه داخل میشود دریك مبارزه برای گذرانیدن کاندیداهای خود

ماده دویم - نماینده های فرقه در ادارات بلدیه وانجمنها از روی پرگرام ودستورالعملهای کمیته محلی رفتار میکنند وبجمیع وسائل بدعوت وتبلیغات فرقه کمك میکنند .

ماده سیم - هر کس ازاعضای فرقه میتواند لایحه ویاپارتی بکنگره عمومی پیشنهاد نماید

ماده چهارم ـ اعضای فرقه حق ندارند که درفرقه‌های سیاسی دیگر عضوشوند .

ماده پنجم ـ اشخاصی که کاشف اسرار فرقه کردند مورد موآخذات سخت خواهند شد

ماده ششم ـ تمام انتخابات کمیته های فرقه بواسطه انتخاب مخفی بعمل می آید .



مطبعه « برادران باقرزاده » طهران

